تی بی لیل یك ربع ساعت در منزل من بود و هنگامی که تشریف میبردند،
یکرشته سبحه مرجان عالی برایشان هدیه کردم . رسم دیرین است که
دندان مزدی برای مهمانان عالیقدر از طرف میزبان تقدیم میشود. کاپوسن-
ها ازاین ملاقات بی نهایت اظهار مسرت میکردند، ومخصوصاً از طرز
پذیرائی وموضوع تحفه خوششان آمـده بود؛ از قرار معلوم تا آنوقت
اسقف اعظم بهیچوجه بمقر راهبین مزبور نیامده بود.

در بیست وپنجم، پادشاه یك بغلی شراب برایم اعطا وارسال داشتند
وابلاغ فرمودند که یك ایرانی را از خانواده سلطنتی برای هدایت من
مأمور کرده‌اند وفرمان لازم در این مورد شرف صدور یافته؛ و بنابراین
من میتوانم هر روز که بخواهم حرکت نمایم .

در بیست وششم، اب رفائیل دو ساعت مرا پیش پیرزنی برد کـه
بکمك یك رشته اسرار بیشمار طبابت میکرد؛ و مرا وا داشت که
یکعده از دستورات معالجه مشارالیها را که تعریفش بسمع وی رسیده
بود ، در جزوات خود درج کنم .

برای مداوای استسقا، نیم درم عصاره ریشه نخود لازم است وبایستی
دو روز بدو روز همین عمل را تا حصول شفا تکرار کرد .

برای معالجه ومتوقف ساختن اسهال لازم است قشر داخلی سنگدان
خروس اخته را کباب وصرف کرد. روزی پنج بار باید این عمل تکرار بشود.

برای شفای گـزش عقرب لازم است مرغ خانگی را گرفت و پر
عصعص (قسمت دم) آنرا کند وروی زخم گذاشت .

حیوان سم را جذب وبهمین جهت میمیرد. هنگامیکه ماکیان اظهار
تشنج میکند ، بایستی یکی دیگر را گرفت ، وبهمین ترتیب بکار برد،

واینعمل را بایستی همینطور پی درپی تکرار کرد، تا موقعیکه مشاهده شود ، دارو (مرغ خانگی) دیگر جذب سم نمیکند .

برای مداوای یرقان لازم است بستری از برنج پخته تهیه کرد ، و بیمار را در آن خواباند و رویش را خوب پوشانید ؛ ویا لازم است که در شیر استحمام کنند تا همان نتیجه مطلوب بدست آید .

برای مداوای آلام خارجی مفاصل از قبیل عرق النساء بایستی یا مطبوخ ویا عطر سه درم هلبور (۱) داد .

برای معالجه آلام داخلی ، هر قسمتی که باشد ، بایستی شربت مومیایی داد .

برای مداوی هر گونه سقوط، شکستگی وجراحات همینطورلازم است که شربت مومیائی داد ، وبیماررا در یك پوست گاو ماده پیچید واز وی خون گرفت. لازم است جراحت را که باگرد گیاهی که بفرانسه بویون وبلاتین تاکسوس بارباتوس(۲) مینامند ببندند .

برای زکام و نزله وخون ریزش سر و گلو بایستی عطر (جوهر) کهربا بکار برد. بجهت معالجه اسهال خونی، بایستی اوراق ومیوهٔ مورد دم کرد، ویااینکه خون خرگوش بریان‌را درشراب ریخت وبکاربرد.

برای مداوای بواسیر لازم است که برگ بارهنك را بسایند و saupoudrer بموضع بپاشند. جهت معالجه آلام کلیه بایستی اوراق ودانه خطمی طبخ کرد .

(۱) hellebore

(۲) Taxus barbatus , bouillon

(۳) rulea tinctorum

برای مداوای سنگ مثانه و کلیه نیز مطبوخ خطمی ضروری است. جهت قرحه و جراحت کلیه، شیر مفید است. جهت معالجه ذات‌الجنب، بایستی دو قطعه گالت (نان‌ورق) بسیار نازك از آرد معمولی تهیه کرد و آنها را باسنگ زاج وروناس (۱) خوب در آب جوشانید و بعد آنها را تاحد تحمل یکی بجلو ودیگری بعقب چسبانید. همه روزه تا حصول شفا باید این درمانرا تکرار کرد.

برای سرفه لازم است ریشه Lengue de Chien بلاتین Cynoglossum بکار برد.

یك داروی کاملا معمولی در این سرزمین برای معالجه بتهایی که درسرما عارض میشود، آنست که مشمعهایی ازچربی دنبه گوسفند، دارچین، میخك، وهل تهیه کنند ودرموقع اشتداد مرض آنهارا برروی پیشانی وشکم وروی پاهای بیمار بچسبانند. پس‌از گذشتن لرزمشمعهای مزبوررا میکنند، وچند مرهم تازه که با برك کاسنی، وبارهنگ وگیاهی بنام سولانوم تهیه شده است برروی پیشانی و شکم مریض میگذارند. آنگاه یك خوك بچه شیرخواررا میگیرند ودوشقه میکنند وآنها را برپای بیمار میگذارند. مریض طی تمام‌مدت بیماری فقط ازنان وروغن بادام تغذیه می کند، وهیچگونه خوراك وغذایی بوی نمیدهند.

یك معالجه عجیب دیگر

اب رفائیل برایم اظهار یقین می کرد که دراین کشورمشاهده کرده است، برای‌معالجه تبهای بارد بیمار را در شدت سرما، بکنار آب میبرند ودر آن غوطه‌ور میسازند. باورکردن این‌روایت‌سخت مشکل میباشد؛ وحقیقت آنست که برای من

(۱) بلاتین rubea tinctorum

بسیار عجیب وغریب مینماید ، چون بسیار خطرناك است . معهذا بایستی متذکر شد که درنتیجه اختلاف محیط وتغییرات آب وهوای ممالك مختلف در هر سرزمین از داروهای مختلف نتایج کاملا متفاوتی بدست می آید؛ بطوریکه فی المثل دارویی که دریك کشور قاتل آدمی است ، دریك مملکت دیگر حتی موجب اختلال مزاج هم نمیشود .

هنگام غروب منشی مخصوص اعلیحضرت پادشاه گرجستان صاحبمنصبی را که مأمور هدایت من تاحدود ایروان بود، معرفی کرد و درحضور خودم فرمان همایونی رادراینخصوص در دسترس شخص مزبور گذاشت اینك متن ترجمه آن درج میشود .

هو الله سبحانه

« نظر باحساس ضرورت فوق العاده ، جناب امجد امین آقا(۱) را مأموریت میدهم که برحسب مفاد فرمان صادره شاهنشاه مرحوم ، که درعالم حیات مالك الرقاب جهانیان(۲) وامروزه ساکن(۳) آسمان میباشند ، بعنوان آقایان شاردن وریزن ، اروپائیان فرانسوی ، حکام وقضات(عمال ٤) ومتصدیان طرق وشوارع بزرك ، مستوفیان وتمام عمال امپراطوری ایران مجبور وموظفند که درباره حضرات احترامات لازم را بجای آورند واز اخذ هرگونه حقوقی بهرعنوانی مطلقا خودداری کنند .

« دراجرای فرمان جهانمطاع همایونی اینك جناب امین آقا موظف است آنهارا ببلده مبارکه ایروان هدایت کند ، وهرگونه وسایل راحت ورفاهیت ایشان کماهوحقه فراهم باشد ، تا اینکه باخشنودی کامل بدرگاه اعلی ، مرجع وملجاء جهانیان(٥) شرفیاب گردند کلیه کسانیکه این دستوررا رؤیت خواهند کرد ، ملزم میباشند که دراجرای مفاد آن بدقت

بکوشند تحریراً فی شهر ذیقعدة الحرام (٦) سنه هزار وهشتاد وسه هجری (فوریه ـ مارس هزار وششصد وهفتاد وسه میلادی).

۱ ـ «امین» بهمان معنی «میر» میباشد (؟) واین هردو لغت یکی است؛ وآقا، نجیب، شجاع، رئیس خانواده یاقبیله‌را میرساند. مراجعه فرمائید: بآخرین کتاب اسفار خمسه، فصل دوم، سوره دهم. بعضی از معانی این نام (لغت) بسیار قدیمی است. معنی حقیقی آن درعبری وحشتناك وترس آور است.

۲ ـ اگر ترجمه کلمه بکلمه شود، باید بگوئیم صاحبقران. ایرانیان نظر تمایل شدیدی که باحکام نجومی دارند، عقیده مندند که پیروزیها وهمه گونه بختیاری ازتقارن دو کوکب سعد سرچشمه میگیرد وبهمین جهت هنگام کامگاری وخوشبختی گویند که (شخصیت مورد نظر) صاحبقران است.

۳ـ درفارسی آسمان پناه است. شیعیان علی ع پادشاهان ایران را جانشین حضرت محمد واولیاء الله وبالنتیجه مقدس میدانند واین یکی ازاصول عقاید ایشانست که سلاطین مزبور (پس از فوت) برای یك مقصود ضروری بعالم لاهوت صعود میکنند، همانطوریکه پرندگان بآشیانه خویش پناه میجویند.

٤ ـ عمال (۱) را که من بفرانسه قضات و حکام ترجمه کرده‌ام، مقصود نواب کوچك، یاحکام زیردست است: داروغه، که حاکم ومتصدی امور جنایی است، مستوفی که پیشکار (مالیه) میباشد، شیخ‌الاسلام که حاکم عرف است، وزیری که محصل کل (مالیات) است، کلانتر که

(۱) Homal

متصدی امور بازرگانان میباشد، ازاین زمره اند، وبدین عنوان خوانده میشد.

۵ - یکی ازالقاب بسیارمتداول شاهنشاه درمیان ایرانیان عالم‌پناه است ، که بمعنی اهرم‌جهان میباشد .

۶ - ذیقعده ماه یازدهم سال است .

معارضه باکزنفون دربارهٔ صفات ایرانیان

من یك پیستول حق الزحمه تقدیم منشی دیوان سلطنتی کردم . معمولا اجرت اینگونه امور مقطوع ومعین نمیباشد ، ومیزان آن برحسب اهمیت کار ، و مقام و منزلت اشخاص متفاوت است . راهنمای من ابتدا اطلاع دادکه مرکوبی در دسترس خویش ندارد ، و پنج پیستول باید باو بدهم ، تا اسبی تهیه کند . من کاملا درك کردم که این آدم چه نیتی دارد ، وچگونه میخواهد پیشاپیش اجرت خویش را دریافت کند ، وبیم آن‌دارد که مبادا پس ازرسیدن بایروان من وقاحت بخرج داده چیزی برایش ندهم ویا یك شیئی بیقدر وقیمتی بعنوان پاداش تقدیم وی کنم . ایرانیان ازخصیصهٔ سپاسگزاری وقدردانی بهرهٔ زیادی ندارند و مخصوصاً گرجیها که مطلقاً ناسپاس و کافرنعمت میباشند . چنانکه هیچگونه نیکوکاری و حسن‌خدمت برایشان ارزشی‌ندارد وعالیترین خدمات‌را فی‌الفورفراموش میکنند ، وعلاوه بر کفران نعمت حتی از اقدام علیه نیکوکاران و خدمتگزاران‌نیزخودداری نمی‌نمایند ونسبت بآنان مثل دیگران پاداش میدهند . بهمین‌جهت معمولا اشخاص درصدد دریافت انعام پیش از (۱)

(۱) کزنفون ، مورخ معروف‌یونانی درکتاب کوروپدی (تربیت کوروش کبیر) ، بطول وتفصیل تمام ازخصایص قدردانی و سپاسگزاری ایرانیان باستان صحبت میدارد ، ولی طی قرون و اعصارمتوالی درنتیجه فساد وتباهی اعیان واشراف و طبقات حاکمه صفات نیك ازمیان مردم‌رخت بربسته است .

اقدام برمیآیند ، وبدون حجب و حیا پاداش جزئی ترین خدمات خویش را بصورت سلف وصول میکنند .

تعریف و توصیف مهمانداران

دربیست وهشتم ، یکساعت پیش از ظهر تفلیس را ترك گفتیم . جراح لهستانی که سابقاً ذکرش بمیان آمده ، وچند نفراز آشنایان گرجی تا یك منزل مرا مشایعت کردند . رهنما در جلوحرکت میکرد ، تا مأمورین وصول مالیات را دردروازه شهرازمزاحمت برحذر دارد و از محمولات و آدمهای من باج راه نخواهند ، این قبیل رهنمایان را مهماندارمیخوانند ومعمولا آنها راماًمورمیکنند تا ازسفیران وفرستادگان وخارجیان دیگر مراقبت بعمل آورند . وظیفه مهمانداران آنست که برای رجال وبزرگان مزبورمنزل ومسکن،خوراك وخواربار ووسایل حمل و نقل فراهم کنند وبدینطریق راحت و رفاهیت کامل آنها را درطی راه تامین نمایند . اینها درحقیقت بمثابه خوانسالار و متصدی تدارکات برای مهمانان هستند ، و ازهرحیث درهرمقام و مکان دراختیار آنان میباشند . نظارت و خرید ارزاق واجناس بعهده مهمانداران است واغلب اوقات آنها را برای ابلاغ پیامی ماٌمورملاقات باحکام وفرمانروایان میکنند وبدینطریق مهمانان از تحمل هرگونه زحمتی درامان میمانند . این رهنمایان ازبابت هزینه راه اجرت خوبی دریافت میکنند«چنانکه انتصاب بچنین ماموریتی پاداش شایان توجهی بشمار میرود فی المثل مردم قراء وقصبات طی راه هدایایی برایشان تقدیم میکنند» تا بعنوان مخارج مهمانان مبالغ خارج اندازه از اهالی دریافت ندارند،وخسارات وضایعاتی فراهم نیاورند . معمولا بازرگانان و تجاری که مایل باشند با ایشان همراه گردند ، درکنف حمایتشان قرار

میگیرند وازهر گونه آسیب وسرقت ومالیات وپرداختی درامان میمانند والبته چنانکه معلوم است ازاین بابت نیز مبالغی بجیب مهمانداران ریخته میشود . اما عایدی اساسی عبارت از پاداشی است که هنگام ترخیص برایشان باید تقدیم داشت .

بسوی صفی آباد

من ازاستخلاص وخروج قرین موفقیت خویش از تفلیس بسیارمسروروخرسند بودم . دوعلت در دراین شهرموجبات ناراحتی فکرمرا فراهم آورده بود : نخست اینکه پادشاه گرجستان دوسه بار بمن پیغام داد که مایل ومشتاق بتماشای محمولات من میباشد، ولی من بطرق مختلف دراینمورد تعلل میورزیدم وپاسخ میدادم که بنابفرمان شاهنشاه صفوی محمولات فقط بایستی در حضور ایشان بازشود .

چنانکه از تفصیلات سابق برای خوانندگان معلوم شده است ، این پادشاه اطاعت کامل از دربار اصفهان را ندارد ، و بعلاوه مثل نواب سلطنت واستانداران دیگرازفرامین واوامر امپراطوری تبعیت نمیکند ، مضافاً براینکه بطور کلی گرجیان خاین وغدار و حریص باموال دیگران هستند . لذا بیم آنرا داشتم که مبادا ارزش فوق العاده وزیبایی خارج از اندازهٔ محمولات من دیك طمع شهنوازخان را بجوش آورد ، وبالنتجه موضوع منجربضبط جواهرات ویا قتل من بدست ایادی ایشان گردد . خلاصه در نتیجه این مخطرات من از نشاندادن محتویات صندوقچه ها مطلقا امتناع ورزیدم .

دوم مسئله سوءظن من بود ، توضیح آنکه آباء کاپوسن برای تجلیل من ودرحقیقت برای تکریم خویشتن ، گفته بودندکه من بسیارثروتمند

ومتمکن میباشم ، چنانکه در تمام شهر شایع شده بود که گنجینه های عظیمی همراه من است . لذا متصدی گمرکات سخت بر آشفته و در صدد دریافت حقوق مربوطه از من بود . این مالیات چندان مهم نبود ، زیرا اولامبلغ آن ناچیز درثانی فرمان شاهنشاه مرا از پرداخت هر گونه باج و خراجی معاف و مصون میداشت . اما من بیم آنرا داشتم که مبادااین حیله‌ای باشد که سلطان گرجستان برای بازدید واطلاع ازماهیت وکیفیت محمولات من ، ابتکار کرده است . علت اضطراب من چنین بود و بهمین جهت اصرار داشتم که یکی از صاحبمنصبان دربار مامور مشایعت من شود ؛ تا بدینطریق مسئولیت کامل هر گونه پیش آمدی بعهده خود نایب السلطنه باشد ودر ثانی مامور مزبور شخص ومال مرا از هر گونه آسیبی مصون بدارد . قسمت عمده نگرانی من بعداز خروج از تیفلیس برطرف شد ومن درخود احساس امید کامل کردم که بقیه‌سفررا بسلامت تمام طی خواهم کرد. در این روز دو فرسنك ازمیان کوهستان کم ارتفاعیکه در جنوب شهر واقع است ؛ راه طی کردم و در قریه سوغانلو یعنی پیازستان که درکنار نهر کور بنا شده ، استراحت اختیار نمودم .

از دور یك قصر سلطنتی نمایان است که بنام صفی آباد خوانده میشود ومخصوص شاه صفی ، شاهنشاه‌صفوی بود که در سال‌هزارو بیست و هفت هجری (هزار وششصد وبیست وهشت میلادی ، ۱) بتخت‌سلطنت جلوس کرد : این کاخ بر سطح قله ای بنا شده است و دارای مهتابیهای

(۱) در طبقات سلاطین اسلام هزار وبیست‌وهشت (هزار وششصدبیست ونه) میباشد .

وسیع و بزرك و آبهای روان و آبشار های زیبایی میباشد . درفصل بهار این قصر بسیار زیبا و باشکوه است، مخصوصاً بوی ازهار و نسیم جانبخش گلها انسانرا از خود بیخود میکند ، ودرفصل دیگر نیز میوه‌های مطبوع و گوارای فراوان زایرین را متلذذ میسازد .

توصیف پل زیبای کورپی کند

در آغاز مارس ، دریك دشت ودمن زیب‌اهشت فرسنك راه پیمودم . جاده دراین مرحله مسطح ومستقیم و بجانب شمالشرق ممتدمیباشد. پس از سه ساعت به‌قریه کورپی کند(۱) خواهیم رسید که دارای صد و پنجاه‌خانه است ، اسم این آبادی بمعنی دهکده پل میباشد ، چون قریه مزبور در جوار پل بسیار زیبایی که بر رودخانه تابادی (۲) بناشده ، بوجود آمده است، این پل برروی قله دو کوه که با نهر آبی ازهم‌جدا میشوند بناگشته است ، ودر زیر آن چهار طاق مشهود میباشد که‌ازحیث بلندی و پهنا کاملا ازهم‌متفاوت‌است. دوصخره عظیمی که در رودخانه وجود دارد و طاقها بر روی آنها بنا شده موجب آن گشته است که ساختمان پایه‌های پل بطرز ناهنجاری افراشته شود . در دوطاق طرفین ،گودی شایان‌توجهی مشاهده‌میشود که برای سکونت عابرین تخصیص داده شده‌است . رواقها و اطاقهای کوچکی در آغوش آنها تدارك گشته که‌هر یکیشان مجهز باجاق و بخاری نیز میباشد . طاقی که در وسط نهر است ، جابجا شکافته شده ودرمنتهی‌الیه‌خود دارای‌دواطاق‌میباشد ، ونیز دومهتابی بزرك‌سرپوشیده

(۱) Kurpikent (از کور پی که در ترکی بمنی‌پل وکند که مفهوم آبادی را میرساند) . ونظایرآن در سمرقند یا تاشکند دیده میشود .

(۲) Tabadi

دارد که برای تابستان واجد صفای بی‌نظیری است. معمولا با دو پله که
در پهنای طاق تعبیه گشته وارد مهتابی میشوند. در پهلوی این پل کاروانسرایی
وجود دارد که رو بانهدام است؛ ساختمان این بنا بسیار خوب میباشد،
چنانکه دارای اطاقهای بیشماریست که مشرف بر آب رودخانه است و
هر اطاقی یك مهتابی دارد. من در سر تاسر گرجستان چنین پل عالی و
کاروانسرای خوب و زیبایی مشاهده نکردم.

تعریف کاروانسراهای شاه‌عباسی

کاروانسراها عبارت از ساختمانهای مفصل و عظیمی
است که برای اقامت مسافرین و عابرین بوجود
آمده است. باید بطور کلی متذکر شویم که در
بلاد آسیا مثل طرق و شوارع اروپا اشخاص و افراد خارجی دیده نمیشود؛
و این موضوع معلول علل مختلف و متعددیست، از جمله اینکه اولا شهرهای
آسیا مثل بلاد اروپا بهیچوجه کثیر النفوس نمیباشد (۱) و بعقیده من کثرت
فوق‌العاده نفوس اروپا نسبت بقطعات دیگر جهان باستثنای کشور پهناور
چین، مدیون مردمان کاتولیك و پرتستان آنست (۲)؛ در ثانی باید دانست
که خلق‌های مشرق‌زمین دارای مساکن و منازل وسیع وزیبایی بوده از
یك آب و هوای خوب و مناسبی استفاده میکنند، در صورتیکه اروپائیان
از چنین نعماتی محرومند؛ ملل خاوری از لحاظ نیازمندیهای زندگانی

(۱) چنانکه از کتب مورخین معتبر ازقبیل جهانگشای جوینی، جامع‌التواریخ رشیدی
معلوم میشود، در ایلغار مغولدها میلیون از نفوس ایران قتل‌عام گشته.

(۲) شاردن میخواهد مدنیت و کثرت نفوس اروپا را معلول آئین مسیحیت قلمداد کند،
در صورتیکه این تعصب کاملا بیمعنی است. زیرا همه میدانند که با صدور فرمان نانت جنگهای
عظیم وقتل عامهای بیشماری دربین کاتولیك‌ها و پرتستانها وقوع یافته است؛ تمدن و کثرت
نفوس اروپا بطور عمده معلول فرهنك یونان وروم باستان است وبس.

مثل مردم فرنگستان تحت فشار نیستند ، و بالنتیجه کمتر از اهالی مغرب-
زمین فعال و کنجکاو و نگران میباشند ، و لذا چندان توجهی بتجارت (و
احتیاجی بمسافرت) ندارند. خلاصه بعقیده من فقدان مطلق مهمانخانه در
مشرق زمین معمول همین حقیقت است و بس ، چنانکه در هیچیك از بلاد
وطرف شوارع شرق ، مسافرخانه و یا منازل مجهز برای اجاره مشاهده
نمیشود ؛ بعلاوه چون ملاقات و زندگی اجتماعی زنان و مردان ممنوع
میباشد ، لذا مسافرین متأهل و کسانیکه خانم همراه دارند ، با نهایت
دقت و مواظبت مجبورند که آنها را از انظار مستور و محفوظ بدارند .
بدینطریق بطور کلی هر مسافری ناگزیر است که تمام لوازم و حوایج زندگی
را اعم از خوار و بار و وسایل استراحت و خواب باخود همراه داشته باشد؛
اما چون مردمان مشرق روی زمین میخورند ومیخوابند ، لذا احتیاجی
بصندلی و میز و تختخواب ندارند و بهمین جهت در طی مسافرت باکمال
سهولت کار خودرا اداره میکنند. چنانکه دو اسب وسایل زندگی دوسه
نفررا بخوبی حمل مینماید . بطوری که در راه فقط یك چهار دیوار مسقف
ضرورت دارد ، که آنهم در کاروانسراها کاملا میسر است . درامپراتوری
ترکیه چون مسافرین معمولا بطور دستجمعی (قافله) فی المثل هزار نفری
با بار و بنه و چادر مثل اردوهای جنگی حرکت میکنند ، لذا بهیچوجه
درطرق و شوارع آن کشور کاروانسرایی وجود ندارد ، ولی درامپراتوری
ایران این قبیل عمارات عالیه بسیار فراوان و درهر گوشه و کنار نمایانست؛
در مغولستان نیز بعلت دیگری کاروانسرا مشاهده نمیشود . در این
سرزمین هوا چون کاملا مساعد و متناسب میباشد ، بطوری که مسافر
بهیچوجه احتیاج بمنازل و مساکن مسقف ندارد ومیتواند باکمال راحت

ورفاهیت در هوای آزاد بر روی زمین درزیر شاخ و برك درختان باستراحت بپردازد(۱). در کشور ایران کاروانسراهای شهرها وطرق وشوارع تقریباً کاملا مشابه همدیگر است و تنها فرقیکه مشهود میباشد آنست که در شهرها این قبیل عمارات بطورکلی دو اشکوبه است. کاروانسرا عبارت ازعمارت معظم وبزرگی میباشد که طرح بنای آن غالب اوقات بشکل مربع وبارتفاع تقریباً بیست گام است؛ اتاقهای آن در یك ردیف بدرازا بناشده وشبیه اتاق خواب راهبین میباشد، سقف منازل را گنبدی ببلندی چهار یا پنج گام تشکیل میدهد وبطورکلی مساحت هر اتاقی بیشتر از هشت قدم مربع نمیباشد، هیچگونه پنجره‌ای نیز ندارد چنانکه نورفقط از درداخل منزل میشود. هراتاقی دارای دهلیز کوچکی بعرض خود منزل و چهار یا پنج گام طول آن میباشد ویك بخاری کوچکی نیز در پهلو دارد که نیمکره مجوفی سقف آنرا پوشانیده است. علاوه بر دو قسمت مذکور دالان مشترکی بارتفاع منازل در طول ومقابل تمام حجرات وجود داردکه ایرانیان آنهارا مهتابی مینامند.

درپشت منازل مسکونی، طویله هایی برای چهار پایان تهیه شده است که همچون راهروی درجوارعمارت کاروانسرا واقع گشته است؛ در این محل یکنوع رواقهای بلند وعریضی دیده میشود که ازهرحیث بزرگتر ازدهلیز اطاقهااست وبفواصل ده گام ازهمدیگر درست شده، ودارای اجاقهای کوچکی میباشد که دردیوار تعبیه شده‌است. این جایگاهها را برای استراحت خدمتکاران درست کرده اند ودرمواقع بادوباران طبخ غذادراین اجاقها

(۱) تعلیل وتوجیه شاردن راجع بفقدان کاروانسراها درامپراطوری ترکیه‌عثمانی ومغولستان بخصوص شایان توجه‌است.

بعمل می آیـد ، ولی دراوقاتیکه هوا خـواب باشد ، خوراك را درجلو حجرات تهیه میکنند ؛ اسبهارا درطول محوطه دالان، هرکس مال خودرا درمقابل منزل خویش میخکوب میکنند. وسط محوطه یاحیاط کاروانسرا معمولا عبارت ازمحلی است، که برای حوض بزرگی لبریز از آب جاری تخصیص داده شده است . اغلب اوقات نیزدیده میشودکه مرکزحیاط را یك محوطه مربع یامسدس سنگی پله داری بطول بیست تاسی گام وبارتفاع هشت الی شش گام اشغال کرده است؛ ایرانیان اینگونه محوطه های سنگی پله داررا مهتابی میخوانند . مردم این کشوراکثراوقات درمحوطه منازل وباغهای خویش نیزچنین مهتابیهای شایان توجهی درست میکنند وغالباً درختان عظیم و پرشاخ وبرگی هم در اطراف آن بوجود می آورند که دورتا دور آنرا احاطه کرده ، خنك ومصفا وبسیارخوش منظره جلوه گر میسازد . کاروانسرا ها را عموماً مسقف میسازند ودر هر دوطرف مدخل آنها رواقهایی وجود دارد که بدکاکین خوار بار فروشی تخصیص داده شده است .

مدخل این عمارات بارتفاع خود ساختمان است که بادرهای مرتفع وبزرگی که ازالوارتخته تهیه شده است ، بازوبسته میشود .

حجرات بعضی ازکاروانسرا ها فقط دارای یك اتاق گنبددار ویك مهتابی ساده است وفاقد بخشهای مفصل دیگرسابق الذکر میباشد .

دراین مهمانخانه‌ها غیرازچهاردیواری برای مسافرتجهیزات دیگری وجودندارد. هرتازه‌واردی درنخستین حجره‌خالی که خوش آیند خاطرش باشد ، رحل اقامت می‌افکند و هرقدرکه دلش بخواهد میتواند توقف نماید وهرموقعی که قصدداشته باشد میتواندحرکت اختیارکند ، بدون

اینکه کسی چیزی ازوی مطالبه نماید (۱). معمولا مسافرین ثروتمند و متمکن هنگام خروج مبلغ ناچیزی بدلخواه خود بنوکر سرایدار میپردازند؛ زیرا هیچکس حق مطالبه وجه اجاره و کرایه ای ندارد، چون این قبیل عمارات اموال موقوفه ومقدسی بشمار میرود وازوجوه بریه وخیرات ساخته شده است، وسرایداران وخدام نیز فقط حق مواظبت دارند وبس. معمولا فروش علوفه چهارپایان و نیازمندیهای خوار بار مسافرین از قبیل نان و شراب، ودر نقاط ومناطق پر نعمت کره، مرغ، میوه، لبنیات، زغال و هیزم بسرایداران اختصاص دارد. اغلب اوقات برای خرید گوشت زیاد، یا بنزدیکترین دهکده میروند، و یا اینکه از احشام واغنام قریه همسایه استفاده میکنند. محل اقامت ومسکن مشترك مسافرین درمشرق زمین مخصوصاً درایران چنانست که شرح داده شد.

مراکز اطلاعات واخبار مشرق زمین

اما کاروانسراهای شهری دوگونه است: یکعده مخصوص مسافرین وزایرین میباشد که معمولا بدون پرداخت پولی مردم از آنها استفاده میکنند؛ عده دیگر عبارت ازعمارات بسیارخوب و راحتی است که دارای حجرات متعددیست که درهای محکم و خوبی دارند، ولی چون اکثراین منازل بوسیلهٔ بازرگانان و سوداگران اشغال شده است، در این ایام برای سکونت در آنها معمولا روزانه باید یك یا دوسویی خرج کرد، اماعلاوه بروجه مزبوریك ورودیه ای نیز بایستی پرداخت که مبلغ آن بسیارشایان توجه است، همچنین حقوق معاملات که نسبت بعدل کالا ازتاجراخذمیشود

(۱) تمام این ابنیه عالیه ویران ونابود گشته است.

ووجوه اخیر نسبت بنوع معامله متغیر و کم و بیش مهم میباشد . ورودیه حقی است که بعنوان سرقفلی(۱) خوانده میشود . بعضی ازاین کاروانسراهای شهری خالصه است ، وبرخی دیگر متعلق باشخاص میباشد . بایدمتذکر شویم که درشهرها کاروانسراها،یابمسافرین وزایرین کشورویا ببازرگانان و سوداگران اختصاص دارد . بهمین جهت معمولا برای کسب اطلاع و اخبارازاوضاع واحوال ماد ، باختر (۲) ،کلده (۳) بایستی بکاروانسراها مراجعه کرد که محل اقامت کاروانهای تازه‌وارداست؛ وهمچنین هنگامیکه کسی طالب خریداری منسوجات هندوستان ، یا ماهوت‌ولاجورد ودیگر اشیاء لازم میباشد بایستی بکاروانسراهای مربوطه مراجعه کنند .

داستان درویش دردربار بلخ

این عمارات را درخاورزمین بعنوان و اسامی گوناگون میخوانند فی‌المثل درترکیه معمولا هان‌یاخان‌میگویند ، ودرتاتارستان وهندوستان سرای می نامند ، ودرایران کاروانسرامی‌خوانند،کاروان درپارسی‌مفهوم قافله‌رادارد ، سرای‌هم‌منازل بزرگان راگویند .

ایرانیان قصورو کاخهای شاهان را نیزسرای گویند ، و بدینطریق سلاطین را متنبه میسازندکه آنها نیزمثل‌اهل قافله مسافرورفتنی‌هستند.

دراینجا میخواهم داستان درویشی را که دردربار بلخ فرود آمده بود ودر کتب یکی‌ازنویسندگان ایرانی، بنظرم رسیده است ، برای‌تفریح قارئین‌محترم نقل نمایم. گویند درویشی درديار بلخ درسرای سلطانی‌فرود

(۱) Cadenas

(۲) Bactriane باخترمقصود خراسان است، باختریان بمعنی مشرق است ولی دراین عصر بغلط بمغرب اختصاص دارد .

(۳) مقصود بین‌النهرین است که دردورهٔ صفویه متعلق بایران بوده است .

آمد، وبیچون وچرا بدون اینکه بکسی وقعی بگذارد، در آنجارحل اقامت افکند. در اینموقع نگهبانان دربارکه ازحرکات ناهنجارمردفقیر ونادارسخت درخشم‌شده بودند، درویش رامورد عتاب وخطاب قرارداده پرسیدند: این چه‌جسارتی‌است که مرتکب‌میشوی؟ مرد آزاده جوابداد که میخواهم شب را در این کاروانسرای بیتوته کنم! عمال سلطان از شنیدن این پاسخ بیش ازپیش خشمناك گشته و گفتند: اینجاکاخ همایونی است، نه کاروانسرا!...

«دراینموقع‌پادشاه که سلطان‌ابراهیم نام‌داشت واردجریان‌مجادلات آنان شده ازجواب درویش سخت درخنده افتاد و گفت: ای مرد فقیر، این چه داستانیست، که قصر سلطنتی را باکاروانسرا تشخیص نمیدهی؟ آزاد مرد پاسخ داد، اعلیحضرت همایونی لطفاً بفرمائید، نخستین بار پس‌ازاتمام بنای کاخ، کیان در آن نشسته اند؟ پادشاه گفت: نیاکان من. آنگاه درویش سئوال کرد: وبعد ازآنان؟ پادشاه گفت: پدرمن. سپس مرد جهاندیده پرسید: بعد ازاعلیحضرت کاخ‌همایونی متعلق‌بکی‌خواهد بود؟ سلطان جوابداد: پسرمن صاحب این قصرسلطنی‌خواهد شد. در اینموقع درویش‌چنین گفت: خوب قربان عمارتی که مدام ساکنین آن در آمد ورفتند، جز کاروانسرا چه نامی میتواند داشته‌باشد!...»

دراین‌سرزمین‌همه‌چیز برایگان‌است

دردوم مارس، دریك مسیر کوهستانی سخت نه فرسخ (۱) راه پیمودیم وبا وجودکمال سرعت، درست دوازده ساعت درراه بودیم. شامگاهان

---

(۱) Lieue فرسخ‌معرب فرسنك فارسی است، و معادل سه میل هاشمی میباشد. فرسنك کیلومتری عبارت ازچهار کیلومتراست. فرسنك جغرافیایی بدرجه‌بیست وپنج، معادل‌چهار کیلومتروچهارصدوچهل وچهارمتراست. فرسنك دریایی بدرجه‌بیست، پنج کیلومتروپانصد وپنجاه وپنج مترمیباشد. بعضی‌ها فرسنك را درحدود هشت کیلومتردانسته اند (المنجد).

بدهکده بزرگی رسیدیم که ملك ـ کند نام داشت که بمعنای شاه آباد است. این آبادی دراوج ارتفاعات کوهستان بنا شده، و قله مزبور را کالکوندیل (۱) پری آردا (۲) نامیده‌است.

درسوم، دراین کوهستان هشت فرسنك راه رفتیم، ومدام درفراز ونشیب آن مشغول صعود ونزول بودیم. شب را دردهکده شین کار(۳) که ببزرگی ملك کند میباشد، بیتوته کردیم.

درروز سوم فقط سه فرسنك راه توانستیم بپیماییم. پیش ازظهر بقصبه ای رسیدیم که‌سیصد دستگاه خانه وباغچه داشت، ودیلی‌جان(٤) خوانده میشد. این قصبه درکنار نهری بنام آکاس تالفا (٥)، دردامنه کوه مرتفع ومخوفی واقع‌شده است، ومثل سلسله جبالی که دراین چندروز درپشت سرخویش گذاشته بودیم، ازمتفرعات توروس (٦) بشمارمیرود. صولت سرما وشدت برف وبوران ما را دراین کوهستان سخت بزحمت می‌انداخت.

درهر گوشه وکناراین سرزمین‌دشت ودمنهای‌کوچك سبز وخرم بسیار دیده میشود، و آب نیز فراوان میباشد. تصور استعداد خاك، صفا وخضارت آبادیها، کثرت قراء ودهات این حدود از وهم آدمی‌خارج

---

(۱) Chalcondyle دیمتریوس کالکوندیل، عالم یونانی‌است که پس ازاستیلای ترکان عثمانی بقسطنطنیه بطرف ایتالیا فرار کرد و این حادثه هایله در۱٤۵۳ میلادی اتفاق افتاد. (۱٤۲٤ـ۱۵۱۱).

(۲) **Périardé**

(۳) **Chincar**

(٤) شاردن **Dilyjan** ضبط‌کرده است، مترجم ومحشی این سطور شباهت و عینیت آنرا با **Diligent**،فرانسه که بتلفظ انگلیسی دیلی‌جان میشود، متذکرمیگردد درزبان فارسی کالسکه معروف را بدین نام میخوانند.

(٥) **Acastalpha** (٦) **Taurus**

است. بعضی از آبادی‌ها در چنان ارتفاعات عظیمی واقع شده است که عابرین ومسافرین بزحمت میتوانند آنها را مشاهده نمایند. اکثر سکنه دهات و قراء این سرزمین را گرجیان عیسوی و ارامنه مسیحی تشکیل میدهند، ولی چون اینمردمان سخت همدیگر را دشمن میدارند و نسبت بیکدیگر نفرت عظیمی ظاهر میسازند، لذا بهیچوجه باهم در یك آبادی زندگی نمیکنند. درسرتاسر این کوهستان هیچگونه مهمانخانه ومسافرخانه ویاکاروانسرایی مشاهده نمیشود. معمولا مسافرین درمنازل دهقانان رحل اقامت می‌افکنند واز حیث خوردنی و نوشیدنی برایشان بسیار خوب وخوش میگذرد. من در طی اینقسمت از مسافرت خود از هیچ‌جهت ناراحت نبودم؛ ومعمولا رهنمای من پیشاپیش اقامتگاه‌ومنازل لازم‌را تهیه‌وتدارك میکرد، ومن‌نیز هنگام ورود درخانه‌های گرم و نرم، بخوردن خوراکهای مطبوع و گوارا مشغول میشدم، البته اصطبل‌نیز برای استراحت اسبان واستران آماده و مهیا بود. درمرحله‌نخستین راه، من خواستم که‌پولی بمیزبان صاحبخانه تسلیم کنم، ولی رهنمای من از پرداخت آن ممانعت بعمل آورد و گفت: در اینسر زمین همه چیز مفت ومجانی است، واگر میل دارید که وجهی بپردازید، آنرا بمن التفات فرمائید. بهمین جهت بعدها هروقت میخواستم پولی بمیزبان منزل بدهم پنهانی آنرا پرداخت میکردم.

مسافرت در معیت اینرهنمایان بسیار خوب‌وراحت درکمال سرعت ورفاهیت انجام میگیرد. معمولا در اوقات شب دهاقین مشغول مراقبت‌و پاسداری از اقامتگاه من بودند، اگرچه بهیچوجه بیم وقوع هیچگونه حادثه سوئی نمیرفت.

بایران ساخته است . مردم قزاقستان افراد کوهستانی و وحشی میباشند و از حیث تبار و نژاد دنبالهٔ قزاقهایی بشمار میروند کـه درکوهستانهای شمال شرق دریای قزوین (کاسپین ـ خزر) سکونت دارند .

درپنجم، پنج فرسنگ راه دراینکوهستان مخوف ومهیب که توصیف کردیم ، طی طریق نمودیم . دو قسمت از دیلیجان فوق‌العاده پر نشیب‌و فراز ومثل آنست که مسافر از زمین بآسمان و بالعکس راه پیماید. من ازفرط خستگی دراینروزمشرف بموت بودم ؛ اسهال خونی مرا ازپای در آورده بود، بطوری که در هر یکربع ساعت یکبار ناگزیر بفرودآمدن وتوقف بودم . سرتاسر کوهستان را برفهای هولناکی پوشانیده بود ، در ارتفاعات بهیچوجه چیزی مشهود نبود، نه درختی دیده میشد و نه گیاهی مشاهده‌میگشت. راه‌عبارت ازیك لبه باریکی بود که برف درروی آن درزیر پای عابرین وچهار پایان کوبیده ومنجمد گشته بود . هنگامیکه اندکی از ایـن معبر باریك پا را بکنار میگذاشتند، تانیمه قد در برف فرو میرفتند، معمولا در اوقاتیکه برف میبارد و بوران جاده‌ها رامیپوشاند، عبور از اینکوهستان محال‌وغیر ممکن است ؛ زیرا پیداکردن آثار راه ممتنع مینماید ، همه ساله بسیاری از مسافرین وچهارپایان دراین‌معابر مدفون وناپدید میگردند .

برفهای جبال مزبور ابدی وازلـی است و هیچگاه آب نمیشود . اینرشته کوهستان گرجستان را از ارمنستان جدا میسازد . پس ازعبوراز جبال مذکور ناگهان زمان ومکان بکلی عوض میشود ، بطوری که من سخت مات ومبهوت ومتحیر مانده بودم فی المثل درپشت سر ما کوههای آسمان‌خراش ، دشت ودمنهای معدود وانگشت‌شماری قرارداشت،وسر-

تاسر کشور پوشیده از جنگل و بیشه و بسیار کثیر النفوس بود؛ درصورتی که اینك در مقابل ما دشت‌های بسیار وسیعی دیده میشد که تپه های کوچك آنها را برف مستور ساخته بود، وفقط باغها و بوستانهای اطراف دهات در آن مشاهده میگشت . ما در قصبهٔ قارا ـ کشیش رحل اقامت افکندیم ، اینبلده آبادی بزرگی است که بر ساحل رودخانه زنگی، در دامنهٔ کوهستانی که در پشت سر ما باقی ماند ، احداث شده است . نهر مزبور یك قسمت از ارمنستان صغیر را مشروب میسازد .

منشاء ابهام واختلاف نویسندگان باستان

بعداز تعریف وتوصیف اوضاع جغرافیایی مناطق وممالك معبر خود ، دیگر نمیخواهم در باره روایات نویسندگان قدیم ویا جدید راجع به آنها وارد بحث شوم ، زیرا گفتار آنهارا مبهم و کاملا ضد و نقیض یافتم . استرابن مطالب جغرافیون مقدم را آورده است، بطوری که اگر کسی روایات نویسندگان ادوار بعد را که از وی پیروی کرده‌اند ، با دیگر مصنفین قدیم ویا خود آنان مقایسه کند ، صدق گفتار ما را قبول خواهد کرد. برای مثال موضوع کلده و آسور را ذکر مینمایم . در این ایام سرزمین وسیعی که تا دریای مدیترانه گسترده شود بدین نام خوانده‌می شود، در صورتی که هرودت، پلین ، استرابن . بطلیموس ودیگر نویسندگان بزرك باستان کشور مزبور را محدود بین صحرای عربستان و بین‌النهرین می‌دانند .

اما پس از مطالعه اوضاع واحوال ایران، برای من مسلم شد که اختلاف نویسندگان باستان در تعریف وتوصیف، وتحدید وتشریح ممالك و ایالات مختلف ناشی از تحول و تغییرات حاصله طی قرون متمادی و

اعصار متوالی درحدود وثغورایالات مورد نظراست وبس ، ودر حقیقت روایات همه متقدمین در دوره مربوطه مطابق با واقع و عین حقیقت میباشد . اینك من موقعیت وخصوصیات جغرافیایی این مناطق را تعریف و تحلیل میکنم و در این مورد بهیچوجه با روایات مصنفین قدیم کاری ندارم ، بلکه از آثار جغرافیون ایرانی استفاده نموده مشاهدات خودرا شرح میدهم .

تعریف و توصیف ارمنستان

بعضی از نویسندگان ایرانی ارمنستان را بسه قسمت تقسیم میکنند و نخستین را ارمنستان دومی را ترکمنستان ، سومی را گرجستان می‌نامند ؛ ولی اکثرمصنفین جغرافی،این سرزمین را عبارت از دو بخش میدانند یعنی ارمنستان علیا وسفلی . قسمت سفلی را بطورکلی‌ارمنستان صغیرو بعضی اوقات غربی میدانندکه تحت تسلط ترکیه عثمانی است . قسمت علیا را ارمنستان کبیر یا شرقی می‌نامند که یکی از استانهای امپراطوری ایران‌بشمارمیرود. ارمنستان صغیرازطرف مشرق‌محدوداست بارمنستان کبیر ، ازجانب جنوب بسوریه ، از مغرب بدریای سیاه و از طرف شمال به کاپادوکیه ؛ اما ارمنستان کبیر در میان بین‌النهرین و گرجستان وماد وارمنستان‌صغیر واقع شده‌است . این‌موقعیت جغرافیایی دربعضی قسمتها کاملا مطابق تعریف نویسندگان عهد باستان میباشد که ارمنستان صغیررا مابین کاپادوکیه وفرات میدانند ، وارمنستان کبیررا در میان فرات ودجله می‌نگارند . اما چنانکه معلوم‌است این تحدید حدود با نوشته های مصنفین دیگر که سوریه و سواحل مدیترانه و کنارهای

دریای خزر را درارمنستان میدانند و ادسه (۱) را پایتخت آن میدانند ، کاملا مغایرت دارد . مؤلفین و مصنفین درباره وجه تسمیه این کشور نیز بهیچوجه اتحاد نظر ندارند ، چنانکه بعضی آنرا مشتق از اسم ارمن (۲) تسالی یا رودسی (۳) میدانند ولی عده دیگر بادلایل معتبرمیگویند که نام سرزمین مزبوراز آرام عبری که بمعنای مرتفع وبلند است ، اشتقاق پیداکرده است ؛ واین ادعا مبتنی بر آنست که این سرزمین بسیارمرتفع میباشد وبلندترین کوههای مشرق دریکقسمت از آن واقع شده است(٤)، ویااینکه آرام نبیره حضرت نوح براین بخش مالکیت احرازکرده و کشور مزبوررا بنام خویش موسوم ساخته‌است . اگرچه این نظریه اخیرچندان مقرون بصحت وصواب نمیباشد ، معهذا من میخواهم درتائید آن نکته‌ای بیفزایم وبگویم چنانکه ازتاریخ مستفاد میشود ، سال مانزار (٥) پس از فتح فلسطین اکثریهودیان راکه باسارت برده‌بود ، دراین منطقه سکونت داد . درکتاب مقدس اسم این سرزمین آراراك (٦) آمده است . کشور ارمنستان یکی ازممالك حاصلخیز و زیبای مشرق زمین میباشد ، آب هفت رودخانه اراضی آنرامشروب میسازد ، وبعقیده من بهمین جهت‌است که مفسرین ومترجمین توارت ، بهشت دنیوی را سرزمین مزبورمیدانند.

---

(۱) Edesse

(۲) Armène

(۳) Rhodien , Thessalien

(٤) مترجم ومحشی این سطورمیگوید که همین نظریه بیش‌ازهمه‌مقرون بصواب‌میباشد ، مخصوصاً اینکه کشورعراق (اراك) ، سرزمین مجاورارمنستان نیزبمعنای پست ومتخفض یعنی‌مفهوم متقابل آن میباشد وان عقیده باحقایق مشهود مطابقت کامل دارد .

(٥) Salmanzar

(٦) Ararac

بهر صورت ارمنستان از نقطهٔ نظر حوادث عظیم تاریخی بخصوص شایان توجه میباشد. درروی زمین مملکتی پیدا نمیشود که باندازهٔ این کشور میدان جنگهای بزرك ومحاربات عظیم باشد. درادوار مختلف ارمنستان پادشاهان مخصوص وملی ازخود داشته است، ولی سلاطین مذکور در مقابل اجانب قدرت مقاومت نداشته‌اند، و چنانکه مورخین بزرك بطول و تفصیل تمام بیان کرده‌اند، هرفاتحی که از آسیا برخاسته، این سرزمین را ملحق بامپراطوری خویش کرده است. دراین اواخر مملکت ارمنستان مدام میدان جنگهای ایران وترکیه بوده است. ترکها میخواستند که سلطه خویش را درسرتاسر این کشور برقرار سازند، ولی با مقاومت شدید ایرانیان مواجه گشتند، وبعد ازمحاربات بیشمار بالاخره سرزمین مزبور بین ایران وعثمانی تقسیم گردید، ولی ترکها سهم بزرگتری بدست آوردند.

درششم، علی‌رغم صولت سرما وشکم روش شدید، بمسافوت خود ادامه دادم. باوجود شدت مرض و آلام بیشمار، بامید آنکه در ایروان وسایل درمان وبهبودی لازم برایم مهیاوفراهم خواهد بود، تمام مشکلات را سهل میشمردم. پس ازپیمودن چهارفرسنك راه به قصبه بزرك ومهمی رسیدیم که بی‌شینی (۱) نام داشت، ودردامنه کوهستان برساحل رودخانه زنگی (۲) گسترده شده بود. ما دریك صومعه زیبای ارمنی که درمیان کوهستان وقصبهٔ مزبور بناشده است، رحل اقامت افکندیم. بنای این دیر قدیمی ونزدیك بهفتصد وهشتصد سال عمردارد؛ درقسمت کلیسا که بسیار

(۱) Bichni
(۲) Zengui

کامل وخوب باقی‌مانده، سنگهای فوق العاده عظیم و بزرگی بکار رفته است. خود صومعه باسلوب محل ساخته شده و با دیوار های مرتفعی از احجار حجیم وعظیمی محصور گشته . درنزدیکیهای این دیربقایای مخروبه قلاع واستحکامات وبرجهای جنگی دیده میشود ؛ ازاین عظمت آثار باقیه میتوان بصحت ادعای مردم محل ایمان آورد که میگویند در عهد سابق بی‌شینی یکی از نقاط فوق‌العاده مستحکم ارمنستان بوده است . من درصومعه منزل اختیار کردم وبامحبت بی‌پایان راهبین مواجه گشتم . برای اقامتم بهترین قسمت عمارت را دراختیارم گذاشتند ، ولی متاسفانه ازحیث خوردوخوراك ، بخصوص تهیه یك مرغ برای غذابسیار بمضیقه افتادم. چون‌ایام پرهیز مسیحیان محل بود . رهنمای من دراینمورد کمال مجاهدت را بعمل آورد وحتی ازاعمال قوه قهریه خودداری ننمود تا بتواند اقلا تخم مرغی برای خوراك من فراهم آورد . شامگاهان میل کردم که قهوه بنوشم ، رهنمایم مقداری قهوه شیرین پخته برایم تدارك کرد ، وچهارفنجان داغ کوچك ازآنرا غورت دادم ودرمقابل اجاق گرم دربستری راحت ونرم بخواب رفتم . این داروی کوچك تقریباً مرا شفا بخشید ، بطوریکه تمام شب را راحت وآرام بدون اینکه بیدار شوم بخواب رفتم وصبحگاهان خوش وخرم بپاخاستم .

درهفتم ، پس از تقدیم هدیه کوچکی بصومعه باطلوع آفتاب براه خود ادامه دادم ؛ دراین روزنه فرسخ طی طریق کردم وسرتاسر دشت و دمن معبر من مثل روز پیش مستور ازبرف بود . راه رفتن در اراضی پوشیده ازبرف بسیارپرخطرومشکل وسخت است . تابش اشعه آفتاب بر صحاری‌سپید وبیاض،سرتاسرافق‌را بوضعی درمیاوردکه برای چشم انسان

سوزان و بسیار مضر و موذی میباشد.

معمولا مردم محل در اینموقع از قطعات ابریشم سبز و سیاه که برپیشانی خود می آویزند، استفاده میکنند، معهذا این وسیله ایست که فقط موجبات تقلیل و تخفیف اذیت را فراهم میآورد. خطر مهمتر نکته دیگر است که بی نهایت بغرنج ولاینحل میباشد. توضیح آنکه جاده‌ها وطرق دراین سرزمینها بسیار باریك و کم عرض است، و بنا براین اغلب مواقعیکه دو کاروان باهم روبروشده تلاقی کنند، یکی ازقافله‌ها مجبورمیباشد که محمولات چهارپایان را پیاده کرده ازمیان برفهای عمیق که غالباً بسینه وکمر میرسد عبور نماید. اما چنانکه معلوم است هیچکس حاضر نمیشود بچنین مصیبتی بسهولت تن دردهد، لذا هنگامیکه طرفین مساوی باشند. کاربجنك و وجدال میکشد، ولی موقعیکه یکی از کاروانان کوچکتر ومحقرتر ازطرف مقابل است، مسئله خود بخود حل میگردد. رهنمای من در اینمورد بسیار برایم مساعدت کرد، و ازموقعیت ومقام دولتی خود استفاده کرده همه‌جا حق تقدم مارا محفوظ نگهمیداشت. خلاصه پس ازعبور از قراء و قصبات بسیار بالاخره در آغازشب وارد ایروان شدیم.

تعیین دقیق مسیر وسمت جاده تفلیس به ایروان بسیار مشکل و سخت ودرحقیقت خارج ازامکانست. زیرا مدام در طی طرق مسافر از کوهها بالا رفته وپائین می آید، وازمعابردورانی راه میپیماید، با همه اینها من میتوانم بگویم که بطور کلی ما بطرف جنوب غربی جاده سیر میکردیم.

فاصله تفلیس بایروان چهل فرسنك راه است.

تعریف و توصیف ایروان

ایروان شهر بزرگی میباشد ، اما کثیف بنظرمی‌آید وقسمت اعظم آنرا باغها و ییلاقها پوشانیده‌اند؛ بطور کلی این بلده فاقد عمارات عالیه است وشهر در دشتی واقع شده که جبال و کوهستان چهارجانب آنرا احاطه کرده و محصور ساخته است ، دو رودخانه ازکنار ایروان میگذرد : درجانب شمال غرب نهر زنگی جریان دارد ، و ازسمت جنوب غربی شهر قرق بلاغ جاری میباشد. قرق بلاغ بمعنای چهل چشمه است و گویا این نهر ازاینقدر مجاری سرچشمه میگیرد ، ولی چندان مسیر درازی ندارد و بطور کلی درموقعیت شهر چندان موثر نمیباشد.

استحکامات ایروان در حقیقت بمنزله شهر کوچکی بشمارمیرود، این قلعه عظیم بشکل بیضی میباشد ومحیط آن بالغ برچهار میل است ودر حدود هشتصد باب خانه باغچه در آن وجود دارد که منحصراً به ایرانیان محل اختصاص یافته است . ارامنه دراین محل دکان و بازاردارند و بکار تجارت میپردازند ولی باغروب آفتاب قلعه‌را ترک گفته‌دوباره بمنازل خودمراجعت میکنند. این استحکامات دارای سه دیوار خاکی ویاخشت خام میباشد که با برجها و مزغلها تجهیز گشته است ؛ ولی حصار های مزبور بطور کلی باسلوب دیرین ونامرتب وبترتیب مشرق زمین بناشده . اما باید متذکرشویم که عدم انتظام وترتیب‌دیوارهای دژ معلول‌مشکلات بسیار مهمی است ، فی‌المثل قلعه بطور کلی بجانب شمال‌غرب گسترده شده،ودر کنارپرتگاه بسیارمخوف ومهیب‌وعمیقی که‌صد تواز(۱)ژرفای

(۱) Toise ۱٫۹۴۹ متر

آنست واقع گشته‌است . دراعماق این مغاك مدهش نهر آبی جریان دارد.
اینقسمت از استحکامات که نفوذ ناپذیر وغیرقابل دسترس میباشد،دیوار
ندارد و مجهز ، بتوپهای لازم است . دو هزار نفر نگهبان دائم این دژ
میباشند وهریك از دیوارهای آن دارای در مخصوص مستحکم و مجهز
و آهنینی‌است که پنجره‌های‌مشبك فلزی‌درآنها تعبیه شده وبا افراد گارد
نگهداری وپاسبانی میشود . کاخ فرمانروای‌کل استان درداخل‌قلعه ، در
آنقسمت مرتفع ومهیب و مشرف بر رودخانه است که مذکور افتاد ؛
این قصر بسیار با شکوه وعظیم و مخصوصاً در فصل تابستان بی نهایت
خوش منظره ومجلل‌جلوه میکند .

درنزدیکی قلعه ، بفاصله فقط هزارقدم ، در جانب شمال تپه‌ای
وجود داردکه مشرف ومسلط براستحکامات سابق‌الذکر است . بالای
این‌منطقه نظامی‌را با حصارهای مضاعف‌وتوپ وتوپخانه تجهیز و تحکیم
کرده‌اند . در این‌محل دویست نفر میتواند جای بگیرد تپه‌مزبور را
کیچیك قلعه مینامند که بمعنای قلعه‌کوچولو میباشد .

ایروان بطور کلی از استحکامات نظامی باندازه بردیك تیرتوپ
فاصله دارد . میان این دومنطقه را دکان وبازار ومنازل سست بنیانی
اشغال کرده است ، بطوری که در موقع لزوم یکروزه برچیدن همه
آنها بسهولت تمام امکان پذیرمیباشد . درخودشهر کلیسای‌متعددی‌وجود
داردکه بزرگترین آنها متعلق باسقف اعظم و موسوم است به ایرکو -
ئیریس که بمعنای دوزخ (۱) میباشد . ویکی‌هم کلیسای کاتویك(۲) است.

(۱) Ircou - yerise بزبان ارمنی .

(۲) Catovike

درجوار کلیسای اسقف اعظم یك برج قدیمی دیده میشود ؛ من نتوانستم که بانی وتاریخ بنا وعلت ایجاد آنرا بدست آورم . در سطح خارجی برج خطوطی شبیه بنوشته‌های ارمنی مشاهده میگردد که برای ارامنه نامفهوم است . این بنا از آثار باستانی بشمار میرود و از لحاظ ساختمان چنانکه ملاحظه میشود بسیار ساده میباشد،داخل برج خالی و فاقد هرگونه تجهیزات است . درحول حوش آن بقایا و آثارمخروبه بسیار دیده میشود وچنان بنظرمیآیدکه سابقاً صومعه ای دراینجا وجودداشته وبرج در وسط آن بوده است .

درمقابل برج بازار بزرگی وجود دارد ، و در جوار آن آخرین بقایای مسجد مخروبه ای مشاهده میشود که از آجر ساخته شده بوده است . این معبد را بنام بانی آن ، مسجد دوف سلطان (۱) می‌نامند . بفاصله سیصد قدم ازمسجد، میدان شهردیده میشود ، درکشورهای آسیا پلاسهای بزرك را بدین نام میخوانند . میدان ایروان چهارگوش میباشد وچهارصد گام قطر آنست ، ودورتا دور آنرا درختان زیبا احاطه کرده . کشتی گیری و زورآزمایی ، اسب دوانی وپهلوانی دراین محل بمعرض نمایش گذارده میشود .

درقسمت استحکامات ودرخودشهر گرمابه‌های بیشمارو کاروانسراهای بسیاروجود دارد . زیباترین کاروانسراهای ایروان در نزدیك قلعه ، بفاصلهٔ پانصد قدمی واقع شده است . فرمانفرمای ارمنستان بتازگی آنرا بناکرده است . دالان ورودی این کاروانسرا هشتاد گام طول دارد ، و

(۱) Deuf-Sultan بنظر اینجانب دلف سلطان صحیح باشد زیرا چنین پادشاهی درآذربایجان سلطنت داشته است .

سرتاسر آنرا حجرات و دکاکین اشغال کرده وانواع واقسام منسوجات در آنها بفروش میرسد . اساس این ساختمان مربع میباشد ، و دارای سه منزل بسیار بزرك وشصت حجره کوچك است ، البته اصطبل و انبارهای لازم نیز تجهیزات عمارت راتکمیل میکند . درمقابل این کاروانسرا بازاری وجود دارد که دورتادور آنرا دکاکین خوار بارفروشی اشغال کرده است؛ این مهمانخانه با شکوه شرقی رایك مسجد زیبایی که درجوار آن بناشده با دودستگاه قهوه خانه تکمیل کرده است .

عرض ایروان چهل و یك درجه وپانزده دقیقه وطول آن هفتاد و هشت درجه وبیست دقیقه است . هوای این شهرخوب ولی‌اندکی کثیف وبسیارسرد میباشد . زمستان بسیارطویل وحتی بعضی اوقات در آوریل (فروردین ـ اردیبهشت) هم‌برف می‌بارد . بهمین جهت‌دهقانان مجبورند که تاکها را درآغاز زمستان بزیرك خاك کرده ودربهار بیرون بیاورند . اراضی این استان بسیارحاصلخیزوفوق‌العاده دلنشین میباشد . میوه‌جات بسیارفراوان وارزان ومخصوصاً مشروبات بی‌نهایت مطبوع وکم‌بهاست .

حضرت نوح تاك را درایروان نشاند

ارامنه بنابر روایات باستانی مدعی هستند کـه حضرت نوح تاك راکاملا درنزدیکیهای ایروان نشانیده است ، و حتی محل و مکان این نقطه تاریخی را نیزنشان میدهند . دراراضی این استان همه‌گونـه حبوبات و بقولات بسهولت‌بدست می‌آید وبیهای ناچیزی بفروش میرسد . درآبهای دورودخانه که‌سرزمین‌ایروانرامشروب میسازد، ودردریاچه‌ای که‌شرحش خواهدآمد، ماهیهای آب شیرین‌وقزل‌آلا (۱) فوق‌العاده فراوان بدست

(۱) قزل‌آلا چنانکه معلوم است لغتی ترکی وبمعنـای زرین آبی‌نما میباشد .

میآید ، وبسیار مطبوع ولذیذ میباشد چنانکه در سرتا سرمشرق زمین شهرت بسزایی پیدا کرده است ، قد بعضی ازماهیان بسه گام میرسد . کبك نیز در ایروان فراوان وجزو خوراکیها بشمار میرود .

توصیف وتعریف «دریا شیرین»

دریاچه ایروان در ناحیه شمال غرب این استان بفاصله سه روز راه وبلکه کمتر واقع شده‌است. ایرانیان آنرا دریا شیرین مینامند ولی ارامنه کیاگارکونی-سومیگویند که همان مفهوم مذکوررا میرساند وچون آب این دریاچه فوق العاده شیرین و گوارا میباشد (۱) . محیط دریا شیرین به بیست وپنج فرسنگ میرسد وبسیار عمیق میباشد . نه قسم ماهی از این دریاچه بدست میآید،واز آنجمله است ماهیان لذیذ ومطبوعی که در ایروان بمصرف میرسد، یعنی قزل آلا وماهیهای آب‌شیرین زیباو گوارا. در وسط دریا شیرین جزیره کوچکی دیده میشود که بر سطح آن صومعه‌ای بنا شده است ، ازعمر این دیر قریب ششصد سال میگذرد و اسقف اعظم ایروان متصدی ادعیه ومناجات آنست و با اشغال این مقام از اطاعت بطریق بزرك ارامنه امتناع ورزیده ، خویشتن را بطریق اعظم میداند. در نقشه‌های جغرافیائی سیاحان وجهانگردان اروپایی که بامپراتوری ایران مسافرت کرده‌اند بهیچوجه ازاین دریاچه اثری مشاهده نمیشود ، واین موضوع فوق‌العاده تعجب آور است ونمیتوان برای آن جزمسامحه وسهل‌انگاری سیاحان در تحقیق وتتبع خصوصیات مناطق مسافرت خود محمل دیگری تراشید. رودخانه زنگی که شرحش گذشت ازاین دریاچه

(۱) بعضی از نویسندگان معاصر باشتباه آپشرون باکورا نیزآب شیرین خوانده اند . در صورتیکه بقول حاج میرزاآقاسی دریای خزر آبشور است نه شیرین .

سرچشمه میگیرد و پس ازسیراب کردن قسمتی از ارمنستان درنزدیکیهای بحر خزر بنهر ارس میپیوندد و با آن بدریای مذکور میریزد . علاوه بر دریا شیرین ، دریاچه‌های دیگری نیز دراین قسمت از ارمنستان و مادکه همجوار آن میباشد ، وجود دارد که بهیچوجه اثری از آنها درنقشه‌های جغرافیایی مشهود نیست . اما بایدمتذکرشویم که همه اینهاازحیث‌عظمت با دریاچه مزبور همسنك نمیباشند، و مثل آن دارای ماهیان مطبوع و لذیذ نیستند وحتی بعضیشان اصلا فاقد ماهی هستند .

قدیمی‌ترین نقطه مسکونی جهانی ارامنه مدعی هستند که ایروان قدیمی‌ترین نقطه مسکونی جهان میباشد واستدلال میکنند که حضرت نوح علیه‌السلام وخانواده ایشان پیش از طوفان در این ناحیه سکونت داشته اند و بعد ازاینکه آنحضرت ازکوه (آرارات) فرود آمد کشتی ایشان در همین محل بزمین نشست و بعلاوه این خلق ادعا دارند که بهشت جهانی نیزسرزمین آنانست . باید متذکرشویم که این مطالب بطورمبهم ومجهول و بدون دلایل لازم ازطرف اشخاص دانا و کانابالسویه نقل وحکایت شده است . بعضی ازنویسندگان معتقدند که ایروان همان بلده‌ایست که بطلیموس آنرا تیروا (۱) نامیده وپایتخت ارمنستان دانسته است . عده‌ای از مصنفین نیز مینویسند که این شهر مقر سلطنتی آرتاکسات (۲) میباشد . مورخین ترك ایروان را ایری‌تزه (۳) مینامند ، ولی مولفین ارمنی که آثارشان در صومعه‌عظیم اوچ کلیسا محفوظ است

(۱) Terva

(۱) Artaxate

(۳) Eritze

مدعی هستند که بلده مذکور در عهود گـذشته واگارت ـ شاپات (۱) خوانده میشده است ، و دربار سلاطین دراین شهر بوده ، وبدست یکی ازپادشاهان اولیه ارمنستان بنام واگار بنا شده است وبهمین جهت آنرا واگار ـ شاپات خوانده‌اند که بمعنای شهرواگار میباشد . اما نکته‌ایکه این روایات قدیمی رامورد تردید قرار میدهد، آنست که همان مورخین ارمنی هنگام بحث از ریشه لغت ایروان ، میگویند که این کلمه ازلغتی مشتق شده است که درزبان ارمنی بمعنای دیدن میباشد واستدلال می ـ کنند که حضرت نوح هنگام هبوط از آرارات نخستین مکانی را که دیده است، همین شهر ایروان میباشد(۲) وهمه کس میداند که زبان ارمنی یکی ازالسنه جدیداست وهفتصدسال ازمعرفت آن میگذرد،درتواریخ ایران درباره ایروان مطلبی بنظر نمیرسد . بعقیده‌من این شهر پیش ازاستیلای عرب وجود نداشته است،زیرا بهیچوجه هیچگونه آثاروابنیه‌عهدعتیق در آن مشاهده نمی شود. ترکهادرسال هزاروپانصدوهشتادودومیلادی ایروانرا تسخیر کردندوقلعه‌ایرا که اینك بنظر میرسد، در آن بنانمودند، ایرانیان بسال هزاروششصد وچهار این شهررامتصرف گشتند وقلعه مزبوررابانصب توپ وتوپخانه بیش ازپیش استحکام بخشیدند . درسال هزار وششصدوپانزده ایروان چهار ماه در محاصره ترکها ماند وقلعه شهردرمقابل توپخانه عثمانیان سخت ایستادگی کرد ، اگرچه ساختمان آن سست وگـلین بود . چنانکـه بـالاخره ترکها مایوس ومجبور بمراجعت گشتند . اما بعد ازمـرك شاه‌عباس کبیر عثمانیها مجدداً در صدد تسخیر ایروان برآمدند وبرای مـدت بالنسبه

(۱) Vagar-chapat

(۲) زبان ارمنی از السنه هند واروپایی وآریایی میباشد وتاریخ وزبان ارمنستان بسیار قدیمی وباستانی است ، معهذا استدلال مزبور سخت سست بنیاد میباشد .

مدیدی آنرا تصرف کردند . ولی ایرانیان درعهد شاه صفی ، بسال هزار وششصد وسی‌پنج آنرا مسترد داشتند و از آنوقت ببعد ، شهر مزبور دیگرمصیبت محاصره بخودندیده است(۱).

اوچ کلیسا(اوچمیازین) معبد معظم اوچ کلیسا ، کعبه‌ارامنه مسیحی ، قدس الاقداس این قوم در فاصله دو فرسنگی ایروان واقع شده است .

ارمنیان این دیررا ایکس ـ میازین (۲) یعنی نزول مولود واحد و یا مولود واحد نازل (۳) مینامند و وجه تسمیه معبد بقول این قوم آنست که حضرت عیسیع برای قدیس گرگوار نخستین بطریق‌دیرمزبور باکمال وضوح فرود آمده ومشهود گشته است. مسلمانان آنرا اوچ کلیسا میخوانندکه بمعنای معابد ثلاثه است ، چون علاوه بر دیر مخصوص دوکلیسای دیگرنیزدر نزدیکی آن حوالی وجود دارد که من حیث ـ المجموع سه کلیسا میشود . معبد عمده اولی ، چنانکه مذکور افتاد ایکس ـ میازین نام داردکه بنای بسیار ستبر وبزرك تیره وتاری است . سرتاسر ساختمان ازسنگهای عظیم تراشیده‌بوجود آمده است. ستونهای چهارگوش معبد بارتفاع هفتاد و دو پا است که از قطعات بسیارجسیم سنگی افراشته شده است ؛ گنبد و طاقها و قبه‌ها نیز همچنین است . اندرون دیر فاقد هرگونه تزئینات حجاری ونقاشی میباشد . محرابهادر جانب مشرق است . درقعر معبد سه محراب وجود داردکه وسطی‌بزرك و دارای یك مذبح مزین ومنقش سنگی بسبك مسیحیان مشرق زمین

(۱) مگر درسال هزار وهفتصد وبیست میلادی (ازیادداشت‌های چاپ هزاروهشصدوسی پاریس)

(۲) Ecs – miazin (اوچمیازین) هم مصطلح است .

(۳) یکی ازاقانیم ثلاثه آئین مسیحی ، حضرت عیسی ع .

میباشد. محرابهای طرفین فاقد مذبح هستند ولی یکی بمنزله خزانه کلیسا ودیگری مخزن آن بشمارمیرود. علت عدم وجود مذبح دراین دومحراب آنست که درطریقت ارامنه مثل تمام مسیحیان مشرق روزانه دریك کلیسا فقط یکبارتشریفات رموزمقدس تقدیس نان وشراب وتناول قربانی برگزار میگردد وفقط دراینموقع مومنی برای شرکت درمراسم مزبورحضورپیدا میکنند وبدینطریق درهر کلیسا بهیچوجه احتیاجی به بیشتراز یك مذبح ومحراب احساس نمیشود.

کشیشان محل درمخزن کلیساازابزارواسباب تجملی بسیار گرانبها ونفیسی نشان میدهند: صلیبها وجامهای زرین، چراغها وشمعدانهای سیمین فوق العاده عظیم درمعبد موجوداست. قسمت اعظم ذخایرذیقیمت مزبور یادگاردست ودل بازی زعمای مذهبی مغرب وحاکی ازساده لوحی روم ونشانه تقیه وتظاهرارامنه است. درخزانه کلیسا صندوقهای سیمین ونقره مطلا بسیاراست.

آثار مقدس و متبرك عمده معبد، بطوریکه روحانیون نگهبان تعریف میکنند، عبارتست از: قسمت بالای بدن قدیسه ری پسیم (۱)، یك ران قدیسه کی آن (۲)، یك بازوی قدیس گرگوار که درنتیجه هدایت

(۱) Repsime

Caiane(۲) برحسب روایت کتب مذهبی باستانی این دوقدیسه دوشیزه وازنجبای رومی بوده اند که ازجبروستم دیوکلسین فرار کرده وبا بیست وسه نفردیگربه ارمنستان پناه آورده‌اند. درآن ایام سلطنت این کشوربا تیردات بوده است که درشکنجه وتعذیب مسیحیان ازجباران روزگار بشمارمیرفته، ولی بعنایت الهی درهمان آن بآئین عیسی ع گروید و خودش نیزمسیحی گشت. اما عنایت خداوندی که همیشه شامل حال ما است دودوشیزه مذکوررا بنوشیدن شربت شهادت که ازآن امتناع داشتند هدایت کرد. (مراسلات تقوی) نقل ازحاشیه چاپ سال هزار وهشتصد و سی پاریس

ارمنستان بآئین مسیح ملقب به نور بخش میباشد ؛ یك پهلوی سن ژاك اسقف اورشلیم ؛ یك انگشت سن پی یرودوانگشت سن ژان ـ باپتیست؛ کشیشان این کلیسامدعی هستند که کالبد قدیس اخیر دردیری و بطریقت ارامنه اداره میشود ودر نزدیکی ارزروم است موجود میباشد ، که لئونس اسقف قیصریه جسدمز بوررا به بطریق اول دیر مذکوراهدا کرده است ، و بدینطریق کالبد سن ژان باپتیست بعد ازسیصد وپنجاه سال آسایش در ایکس ـ میازین به محلیکه اینك در آنجا میباشد انتقال یافته است . کشیشان ایکس ـ میازین که مجتهدین اعظم ارامنه بشمارمیرود ، بقدری جاهل و نادان هستند که، بطوریکه برای من معلوم شد، بهیچوجه ازمندرجات متون تاریخی موجودراجع باینموضوع آگاهی ندارند و نمیدانند ، که جسد سن ژان باپتیست بفرمان ژولین مرتد در آتش سوخته شد ومبدل بخاکستر گشت . راجع به آثارمتبرك این دیر بآنچه که مذکورافتاد، اکتفا میکنم چون بقایای مقدس دیگری که در گنجینه معبد محافظت میشود ، متعلق به قدیسینی است که کمتر مشهورمیباشند . فقط متذکرمیشودم که راهبان این دیر مدعی هستند، دومیخی که دستهای مبارك حضرت مسیح را باآن بچوب صلیب کوبیدند ، مدتی مدید درمخزن اوچمیازین بوده است ، و اینك یکی ازمیخهای مزبورردیاربکرودیگری در گرجستان محارست میشود ، و شاه عباس کبیر نیزه و لباس ندوخته واقعی (۱) را از گنجینه اوچ کلیسا بخزانه سلاطین ایران دراصفهان انتقال داده است .

دروسط کلیسا قطعه سنك عظیم تراشیده ای وجود داردکه سه پا

(۱) علی الظاهر مقصود لباس متعلق بخود حضرت مسیح است ومنظوراز نیزه گویا همان آلت قتاله ای است که بدانوسیله آنحضرت را شربت شهادت نوشانیدند .

قطروپنج پاضخامت آنست . ارامنه معتقد هستندکه سن گر گوارحواری ارمنستان ، حضرت مسیح (ع) را درروزیکشنبه شامگاهان بحالت وعظ وخطابه‌درهمین محل‌مشاهده کرده‌است، و آنحضرت باوی‌بسخن‌پرداخته است . این قوم مدعی هستندکه حضرت مسیح باشعاع نوری‌طرح کلیسای ایکس ـ میازین را برای قدیس مزبوررسم کرد ودستور داد که معبد را مطابق همان طرح بنانماید . راهبین ارمنی حکایت میکنند ، آنگاه زمین درهمان محلیکه سنك مذکور مشاهده میشود دهان خود را بگشود و حضرت مسیح شیاطینی راکه درمعابد ارمنستان وجود داشته وغیبگوئی میکردند ، بقعراین گودال فروانداخت وسن گر گواردردم دهان زمین‌را با یکقطعه سنك مرمری فروبست .

کشیشان‌معبد میگویند ، شاه عباس کبیرسنك مرمرمزبوررا بیرون آورد وبه گنجینه سلطنتی ایران انتقال داد ودستورفرمود قطعه سنك عظیمی، راکه اینك مشاهده میشود بجای آن قراردهند . من در اصفهان راجع باینموضوع تحقیقات دقیقی کردم و از مباشرین ومتصدیان گنجینه سلطنتی اطلاعاتی خواستم ، ولی نتوانستم هیچگونه آگاهی‌تحصیل کنم. درروایات مذهبی ارامنه راجع به وسط این کلیسا حکایت دیگری هم موجود است که بذکر آن مبادرت میشود . اگرچه مثل دیگرداستانها بنظرم افسانه مینماید . راهبین ارمنی روایت میکنندکه این محل همان جایی است که حضرت نوح علیه السلام محراب ومذبح مذکور در بخش هفتم سفرپیدایش را بناکرد وبانجام مراسم قربانی پرداخت .

منار ناقوس بزرك بتازگی تجدید بناشده است ، شش دستگاه ناقوس وجود دارد ، که بزرگترین آنها داری هزار و دویست (؟) وزن

میباشد. یکی از منار ناقوسهای کوچك، چهل سال است که خراب گشته است، واز آنوقت ببعد، دیگر برای تعمیر وتجدید بنای آن اقدامی نشده است . کشیشان میگویند فقدان پول مانع انجام کار است. فی الحقیقه هم راهبین ارمنی بسیار نادار و فقیر میباشند . نخستین صومعه‌این کلیسا را نرسیس، بیست و نهمین بطریق ارمنستان بنا کرده است. تاتارهاصومعه مزبور را ویران کردند ؛ واگر بتواریخ ارمنی محل اعتماد شود، این بنا درست پنج بار باخاك یکسان گشته است. اینك بنای صومعه باآجر ساخته شده است. منزل مسکونی بطریق روبمشرق میباشد.در این دیرحجراتی برای‌سکونت کلیه بیگانانی که‌بزیارت‌معبدمیآیند،وجوددارد.بطورکلی وسعت منازل دوازده یا پانزده (؟) است . بطریق‌های ارمنستان مجبورند که در این صومعه سکونت اختیارکنند ؛ ولی اگر بخواهیم راستش را بگوئیم ، خست ولئامت وحرص وطمعی که در این عصر حاکم بروجود این روحانیون است، آنها را مدام بتکاپو انداخته است، بطوری‌که تمام عمر خود را بگشت وگذار در سرزمین ایران و ترکیه میگذرانند . بطریق ارمنستان ناظر بر امور قریب بیست حوزه حکومت مذهبی می باشد .

دو کلیسای دیگر در نزدیکی ایکس ـ میازین هستند ، یکی سنت کی آن ، و دیگری سنت ری پسیم (۱) نامیده میشود ؛ و بنام دو دوشیزه رومی موسوم شده است که از قرار روایت، در عهد نهمین‌دورهٔ شکنجه‌های تاریخی،فرار کرده به ارمنستان آمده‌اند ودر همان محلکیه کلیساهای مذکور بناشده است، شهید گشته‌اند . سنت کی آن در قسمت

(۱) Echs - Miazin , Sainté - Caiane, Sainte -Repsime

راست دیر (اوچمیازین) وفقط هفتصد قدم با آن فاصله دارد سنت‌ری پسیم در جانب چپ و بفاصله دو هزار قدمی واقع شده است. این دو کلیسا نیمه خراب میباشد، ومدت مدیدی است از مواظبت لازم محروم است.

شهر اردشیر و تخت تیرداد

در سر زمین ایروان، که بشعاع بیش از بیست فرسنگ از هر طرف گسترده شده است، بیست وسه دیر مردانه وپنج صومعه زنانه وجوددارد.

همهٔ این معابد بسیار محقر و بد نگهداری میشود، و در اکثر آنها فقط پنج یا شش نفر زندگی میکنند، که از فرط فقر مدام در تلاش معاش می باشند، وفقط در ایام مقدس باقامه مراسم مذهبی میپردازند. یکی از دیرهای شایان توجه ارمنستان کوئر- ویراب (۱) نام دارد که لغت ارمنی و بمعنای کلیسای سر چاه آب است ووجه تسمیه آن از قرار روایت این است که معبد برروی چاهی بناشده‌است که بنابمندرجات تاریخ ارمنستان سن گرگوار بآن انداخته شده بود، ودر آنجا همانطوری که دانیال در گودالی میان شیران زندگی کرده، تغذیه کرده است. این دیر در سرحدات ایروان، درجانب جنوبی ایکس- میازین واقع شده‌است. مردم محل میگویند که در این حدود ویرانه‌های آرتاکسارت (۲)، هنوز باقی می باشد.

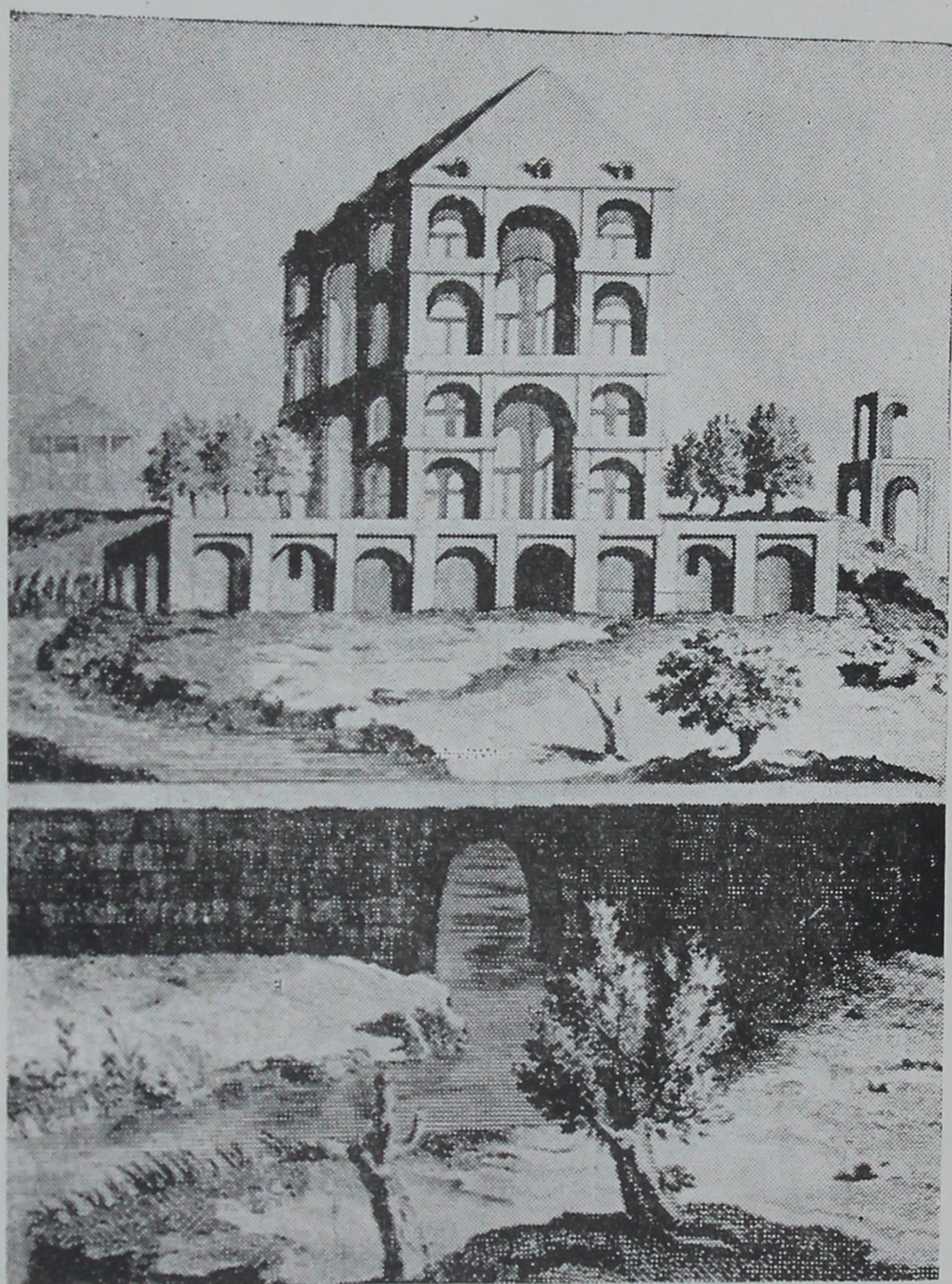
اهالی ارمنستان شهر مزبور را آرداشات (۲) می‌نامند، که از نام آرتاکسرکس که مردم مشرق‌زمین اردشیر میخوانند، مشتق‌شده است؛

---

(۱) Couer Virab

(۲) Artaxarate

(۳) Ardachat



صفی آباد (واقع در میان آذربایجان و ارمنستان)

ونیز میگویند که در میان این آثار باقیه، بقایای کاخ تیرداد نیز که هزار و سیصد (اینك هزار و ششصد) سال پیش بنا شده است، هنوز مشهود میباشد، وحتی مدعی هستند که یك جبهه کاخ فقط تا نیمه ویران شده است؛ چهار ردیف ستون مرمر سیاه هر ردیفی نه عدد، هنوز هم عیان میباشد، واین ستونهارا توده انبوه وعظیمی از سنگهای مرمر صیقلی شده احاطه کرده است، و ستونها باندازه ای عظیم و قطور می باشند که سه نفر آدم نمیتواند آنها را گرد فرو بگیرد. این محل را که آثار مخروبه مزبور در آنجا مشاهده میشود، تا کت - تیرداد(۱) یعنی تخت تیرداد مینامند. دیگر بهیچوجه از دیر های ارمنستان و خصوصیاتی که ارامنه ازمعابد این ناحیه روایت میکنند صحبت نخواهم کرد واز بقایای متبرك و آثار مقدسی که در دیرها وجود دارد:

از جمله پارچه مقدسی که زنی ازاورشلیم پیشانی حضرت عیسی را با آن بسته یاجسد سن توماس و سن سیمون، ذکری بمیان نخواهم آورد برای آنکه تمام این روایات خنك و بیمزه است، و فی الحقیقه اساطیر مذهبی ارمنی فاقد نکات معقول ومقبول میباشد.

معتقدات مذهبی ارامنه

دراین فصل مناسبت داشت که راجع به عقاید و آداب و رسوم مذهبی ارامنه بتفصیل تمام بحث شود، ولی من ترجیح میدهم که ازمداخله دراین مقوله خودداری کنم. فقط متذکر میشوم که نخستین آموزگاران مذهبی مسیحی این قوم یونانیان

(۱) مقداری آثار شایان توجه باستانی، در یك دهکده ای بنام آرداشات، واقع در میان ایروان و آرارات دیده می شود؛ عقیده دارند که این آثار از بقایای بلده (آرتاکساتا) **Artaxata** می‌باشد (نامه‌های تقوی) نقل از حاشیه نسخه چاپ سال هزار وهشتصدوسی.

واوتیکیان (۱) بوده‌اند ، ومبلغین مذکور مفهوم دینی روح القدس را بطریق یونانیان برای ارامنه بیاموختند ، یعنی بطریقت پیدایش پدربا پسر نه پدروپسر (۲) : ودراجع به تجسم وتجسد (۳) بمانند اوتیکیان عقیده دارند که حضرت مسیح دارای طبیعت و وجود واحدی (٤) بوده و بس ؛ بدین ترتیب ارمنیان معتقد بعقاید مونوفیزیست (٥) میباشند ، که درمشرق زمین یعقوبیه (٦) خوانده میشود ، ولی این قوم امروزه از فرط جهالت بهیچوجه واردکنه مطالب مذکورنمیباشند . ارامنه مسیحی ارتدکس هستند ، و آداب دعا و نمازشان همانست که در سدهٔ چهارم میلادی معمول بوده‌است، بدون‌اینکه جزئی‌ترین تغییری در آداب مذهبی آن عصررویداده باشد ، و همچنان کلام خداومزامیر را بزبان خودشان میخوانند ، ودربارهٔ تصاویروتمثالهای مذهبی بهیچوجه معتقدات افتضاح آمیزی‌ندارند . هنگامی که تشریفات‌تقدیس نان‌وشراب (۷) بعمل‌می آید، قاطبهٔجامعه کلیسا متفقاً این مراسم را برگزارمیکنند ، کشیشان ومردم وحتی‌کودکان همگی ازنان واحد معمولی ، وازجام واحد شراب صاف صرف میکنند .

---

(۱) **Eutychès** اوتیکس ازمصلحین مذهبی درقرن پنجم میلادی میباشد وپیروان اورا اوتیکیان گویند .

(۲) عموم مسیحیان معتقد بتثلیث «پدر وپسرو مادر یعنی خدا وعیسی ومریم » هستند و اینها را اقانیم ثلاثه خوانند .

(۳) یعنی دخول وحلول خداوند درجسم وجسد حضرت مسیح .

(٤) چون مسیحیان مغرب معتقدند بدووجود لاهوتی وناسوتی حضرت مسیح میباشد .

(٥) **Monophyistes**

(٦) **Jacobites**

(۷)**Evcharistie** تقدیس نان‌وشراب که بنابراصول مذهب کاتولیك نماینده حقیقی ومادی بدن و خون وروح و قوه الوهیت مسیح میباشد .

چون در مدت اقامت من در این صومعه (اوچمیازین) در کشور فرانسه راجع بمعتقدات مسیحیان مشرق زمین درخصوص وجودحقیقی بدن‌وخون عیسی درمراسم نان و شراب مباحثات مفصلی ادامه داشت. من نیز موقع را مغتنم شمرده دراین موضوع با ارامنه این حدود و نقاط دیگر بمذاکرات پرداختم. ازجمله یکبار درمعیت اب رفائیل دومان(۱) مبلغ کاپوسن مقیم اصفهان در این مقوله بایکی از ارامنه صحبت کردم. خواجه مارکارا سرهاس (۲) یکی از بازرگانان بسیار ثروتمند پایتخت ایران که مرد بسیار با معلوماتی بود، در این مناظره طرف مابود. مبلغ کاپوسن بمشار الیه اظهار داشت که من مدعی هستم که ارامنه معتقد بآئین لوتر میباشند، یعنی مثل پروتستانهای اروپا عقیده دارند که نان اوکاریستی (مراسم تقدیس نان و شراب) غیر ازنان ساده چیزدیگری نمیباشد. بازرگان ارمنی فریاد کشید و در پاسخ چنین گفت: « خداوند ما را ارتکاب چنین معصیتی محفوظ بداراد! ما عقیده داریم که نان مقدس جسم حضرت عیسی میباشد وبس. » من جواب دادم که کاتولیك های معتقد کلیسای روم مدعی هستند که ارامنه عقیده دارند که او کاریستی گوشت و استخوان و خون انسانی میباشد و بس. تاجر از امنی بازهم حاشا کشید و گفت: « خداوندا مارا از چنین معصیتی مصون بداراد! این نان وشراب، گوشت وخون (انسان) نیست، بلکه جسم حضرت مسیح است (که خدا و یا پسر خدا میباشد، بعقیده مسیحیان). »

(۱) P · Raphaël du Mans

(۲) Coja MarCara Serhas

این است نتیجه تحقیقات ما در باره معتقدات ارامنه، و این قوم بطور مسلم ومثبت چنین عقیده دارند، و خدا کند که تمام عالمیان نیز همیشه ایمانشان بهمین منوال باشد.

مقامات مذهبی باپول بدست می آید

هیات روحانیون ارامنه، عبارتست از یك بطریق وچندین اسقف وکشیش وراهب که فقط بسبك سن بازیل میباشند، و بهیچوجه بطریقت دیگری عقیده ندارند. بطریق را ارامنه خلیفه میخوانند که بمعنای جانشین، وپیشوای مذهبی است؛ اسقف‌هارا ویرتابد(۱) مینامند که بدون تشریفات از میان راهبین که اوپیگا(۲) خوانده میشود، انتخاب میگردند؛ اما اینکه میگویم بدون تشریفات، برای آنستکه بعضی اوقات دیده میشود، یك کشیش مکلا (عرفی و غیر معمم) اسقف میشود، و احراز این مقام از طریق میل وطمع وحرص وجاه طلبی با تقدیم وتهیه وسایل ومقدمات لازم صورت میگیرد، زیرا بایستی متذکر شویم که انتصاب بدین منصب فقط با پول عمل میشود: این کلیسای شرقی امروزه چنین پریشان روزگار و مبتلای هرج ومرج قابل سرزنشی است. بطریق مقام ومنصب خودرا از مقامات اسلامی (ایرانی) ابتیاع میکند، و بعد مناصب حوزه روحانی خویش را در معرض حراج قرار میدهد.

مقام اسقف با زی رهبانی وعصای روحانی وجلوس بر منبر کلیسا تثبیت می یابد. اسقفها از روحانیون دیگر کلیسا اعلم بشمار میروند، و بطور کلی درمسائل مذهبی از نظریات ایشان تبعیت میشود. این راهبین

(۱) Vertabiet

(۲) Oppiga

غیر از گفتن سرود قداس ، بهیچوجه هیچگونه وظیفه مذهبی دیگری ندارند. برای طی دورهٔ نوآموزی مذهبی بهیچوجه مدت معلوم ومعینی ندارند ، چنانکه اشخاصی هستند که هشت سال میباشد برای پوشیدن خرقه در صومعه اقامت دارند .

روز اعطای لباس صلیبی موئین ، بشکل چهار گوش در زلف سر تازه‌راهبین قطع وتعبیه میکنند، واینان مجبور هستند که چهل روز تمام درانزوا باصوم وصلوة بگذرانند، وحتی مواظب میشوند که بهیچوجه باکسی حرف نزنند، وازنور آفتاب نیز محروم باشند، ودر بیست وچهار ساعت فقط یکبار صرف غذا کنند، و بعد از اتمام دورهٔ چله ، بایستی دوسال تمام ازخوردن گوشت پرهیز کنند ؛ و آنگاه مثل دیگر روحانیون زندگی نمایند . هنگامیکه موی سر راهبین جدید که بشکل صلیب قیچی شده ، نمو کرد ، دیگر آنرا نمی زنند، بلکه بشکل تاجی تعبیه می‌شود ، و کلیه ارامنه عقیده دارند که این تاج موی سر یادگار تاج خاری است که بر سر حضرت عیسی بوده است و آنرا عالی‌ترین نشانه ظاهری مسیحیت می‌شمارند ، و بهمین جهت همه‌شان اعم از مکلا و معمم تاج مویی بر سر خویش دارند .

عموم کهنه غیر روحانی (محررین ومنشیان محاضر شرعی) نیز تابع رسوم وقواعد مربوط بکشیشان می باشند، چنانکه خارج از این طریقت بهیچوجه فردی وجود ندارد . این گروه رادردر(۱) مینامند . ازدواج در میان آنان مثل مردم عادی وغیر روحانی مجاز و متداول میباشد ؛ ولی کشیشی که تاهل اختیار کرده در هفته اول نمیتواند سرود قداس در

(۱) Derder

کلیسا بخواند، بعلاوه مجاز نیست که تا یك هفته بعد از گفتن سرود، به همسر خود نزدیك بشود، ولی بعد از اتمام این مدت، برای همیشه با زن خود زندگانی میکند. ارامنه عموم روحانیون کلیسارا، طبقه بارون‌تر (۲) می‌نامند، که بمعنای مجتهد، و مامور عالیمقام میباشد، واز کلمه رابی یهودی‌اشتقاق یافته است. من سابقاً متذکر شدم که ارامنه همیشه آداب و رسوم مذهبی باستانی‌خود را رعایت واجراء میکنند. این نکته فی‌الحقیقة حیرت آور، و بلکه اعجاز مانند است که قومی با نهایت فقر و فلاکت، نادانی‌وجهالت، یازده قرن تمام تحت تسلط وحکومت مسلمانان زندگی کنند، وبچنین بندگی وبردگی محکوم باشند، معهذا کله آداب ورسوم ملی(مذهبی)خودرا همچنان‌حفاظت‌وحراست نمایند. ارامنه‌درطی قرون واعصارمتمادی باکمال‌شجاعت درمقابل تعذیب وشکنجه سلاطین مستبد اسلامی‌خویش‌مقاومت ورزیده، شعایر دین‌خود را همچنان‌صیانت کرده‌اند، ونیز علی‌رغم تبلیغات دویست ساله‌کلیسای رومی (کاتولیك‌های واتیکان)، با وجود اعزام مبلغین ومیسیونرهای متعدد، در آئین باستانی خود (ارتدکس) پابرجامانده‌اند.

تدابیر ولطایف‌الحیلی که دربار روم برای جلب ارامنه بکاربرده‌و هزینه های بیشماری که در این راه‌کرده است، همه هیچ و پوچ بوده و بهیچوجه نتیجه مطلوب و مثبتی بدست نیامده است؛ فی‌المثل اگر عده‌ای از آنان در فرنگستان بآئین کلیسای کاتولیك گرویده‌اند، بمحض مراجعت بکشور خود، از طریقت روم عدول کرده، بیش از پیش‌بآئین اجداد خود (ارتدکس) پابند گشته‌اند؛ ومجدداً در سب ولعن پاپ لئون

(۲) Baronther

وجانشینان وی، که موجب افتراق و باعث انشقاق جامعه مسیحی گشته، واتحاد عالم عیسویت را دچار نفاق وشقاق ساخته اند، وهمچنان راه اغراق می پیمایند وازاینکه پیشوایان روم، کلیسای مشرق ومغرب را ازهم جدا ساخته اند، سخت اظهار انزجار واشمئزاز می کنند، ونسبت بکلیه معتقدات کلیسای کاتولیک که مخالف آداب مذهبی آنهاست؛ تنفر واکراه شدیدی ابراز می دارند.

مطلب عمده ای که رعایت آنرا درروم از رهبانان ارمنی بقید قسم طلب میکنند، عبارتست ازادخال آب درجام شراب (هنگام انجام مراسم مذهبی)، که بدینطریق کشیشان مزبور داخل در جامعه مسیحی مغرب (کاتولیك) میگردند، ولی بایدمتذکرشد که محال است یکنفر راهب ارمنی بطیب خاطر آب در جام بریزد.

مردمان مشرق زمین مشغول عبادت، ولی ملل غرب غرق در عیش و نوش مدامند

اگر موضوع را از لحاظ انسانی و بدیده انصاف بنگریم، باید بگوئیم ارامنه و کلیه مسیحیان مشرق زمین درنتیجه آموزش و پرورش ساده بآئین مسیحیت پیوستگی پیدا کرده اند؛ چون این اقوام قادر نیستند که بگویند چرا مسیحی هستند (ازتوجیه وتعلیل عاجز میباشند).

عیسویان شرق از کودکی کریستوس (مسیح) گفتن می آموزند وصلیب رسم کردن وروزه گرفتن یادمیگیرند، ومادام الحیات این مراسم وآداب ادامه می یابد وتصور میکنند که یك مسیحی مؤمن و خوب آن است که بطور منظم ومرتب فرایض مذهبی خود را بگزارد؛ وبجزاین بهیچوجه چیز دیگری نیاموخته اند که درکشورخود، ویاهنگام اقامت درممالك دیگر

انجام دهند . ایام صوم درمیان این قوم بسیارسخت وزیاد وطویل میباشد ودراوقات روزه ازخوردن هرنوع گوشت وماهی وتخم مرغ وکره وشیر وپنیرخودداری میکنند ، وفقط بصرف یك غذاهنگام غروب آفتاب اکتفا می‌ورزند . شرب مسکرات نیزدر ایام روزه طبق قوانین قدیم نهی شده است ؛ معهذا اکثرمردم وحتی روحانیون نیزازخوردن شراب نمیگذرند راستی هم تحمل ریاضت فوق‌العاده سخت‌ایام روزه بدون شرب‌مسکرات برایشان امکان پذیر نمیشود . ایام صوم ارامنه بدینقراراست :

نخست کلیه روزهای چهارشنبه وجمعه‌سال، باستثنای مدت زمانی که مابین عید قیام مسیح تامعراج حضرت عیسی واقع شده‌است ، این‌تنها مدت از سال است که این قوم بمناسبت قیام (احیای) حضرت مسیح بحداکثرازلذات‌مادی متمتع میگردند ؛ دوم ده دوره روزهٔ آتی است که هریك باستثنای دهم ، یکهفته ادامه دارد .

۱ ـ بعد ازیکشنبه اول ثالوث ،که روزه انابت می‌نامند .

۲ ـ صوم تجلی مسیح ع .

۳ ـ روزهٔ مخصوص حضرت مریم درماه اوت ،که درآخرین روز این دورهٔ صیام فقط ازخوردن گوشت امتناع میورزند .

٤ـ صوم صلیب که درماه سپتامبراست، وبمانند روزهٔ فوق میباشد.

۵ ـ صوم‌انابت که بعد ازسیزدهمین یکشنبه ثالوث است .

٦ ـ روزه مشابهی هم بعد ازبیست ویکمین یکشنبه است .

۷ ـ صوم آوان(۱)(وآن‌موعدی‌است که‌رهبانان برای آمادگی‌مردم جهت میلاد مسیح قائل میشوند .)

(۱) Avent

۸ ـ روزه عید میلاد ، که ارامنه آنرا از نیمه شب عید نمیگیرند ، ومثل اعیاد دیگر از صبح آغاز میشود ، وروز پیش از عید مزبور را نیز از صبح تا عصر روزه میگیرند .

۹ ـ روزهٔ انابت که پانزده روزاست وپیش از کارناوال(۱) (ایام تفریح) از عید ظهور مسیح تا چهارشنبه پیش از عید احیای مسیح برگزار میشود .

۱۰ ـ ایام پرهیز بزرك که از دوشنبه آغاز میشود .

علاوه براین ادوار صیام که اجباری است ویك نیمه ازسال را اشغال کرده‌است؛ سه‌دورهٔ زهد وریاضت دیگری نیز وجود دارد که هریك پنجاه روز میباشد . دورهٔ اول ازعید قیام (احیای) مسیح تا عید خمسین ادامه دارد ؛ دومی از ثالوث تا تجلی مسیح ، وسومی از بیستمین یکشنبه ثالوث تا عید میلاد مسیح میباشد .

اشخاصیکه‌این ادوار صیام‌را برگزار میکنند، شنبه ویکشنبه را از پرهیز مستثنی میدارند ، ودراین دو روز از هفته‌فقط ازخوردن گوشت اجتناب میکنند . یك دوره روزهٔ کوچك نیز هست که برای زهد وریاضت انجام میگیرد ، وازمعراج مسیح تا خمسین ادامه دارد . بیاددارم ، یك روز که افتخار ملاقات با گراندوك مرحوم (فردیناند دوم مدیسی) داشتم ، ودر مذاهب مردمان‌مشرق‌زمین باایشان صحبت میکردیم ، آنجناب فرمودند: « من‌چنان میبینم که مسیحیان‌شرق مدام گرفتار روزه‌هستند ، مسلمانان نیز همیشه نمازمیخوانند، ولی‌ما کاتولیکهای‌مسیحی مغرب‌مشغول برگزاری اعیاد بسیارمیباشیم . » .

(۲) Carnaval

تعریف و توصیف کوه نوح (آرارات)

دردوازده‌فرسنگی ایروان ، درجانب مشرق‌یك کوه معروف وبسیارمشهوری (آرارات) دیده میشود که تقریباً همه متفق القولند ، کشتی حضرت نوح ع درآنجا توقف کرده است،ولی هنوزهیچکس دلیل مقنع وبرهان قاطعی دراینمورد ارائه نداشته است . هنگامیکه هوا صاف و روشن باشد ، چنان بنظرمی آیدکه این کوه در فاصله کمترازدوفرسنگی واقعشده است ، زیرا فوق‌العاده بلند وبزرك می‌باشد . معهذایقین دارم‌که جبال مرتفع‌ترازاین کوهستان هم من مشاهده کرده‌ام ، واگراشتباه‌نکنم آنقسمت ازجبال قفقازکه هنگام مسافرت از دریای سیاه و آکالزیکا (۱) از آنجا عبور کردم ، بلند تر از این کوه (آرارت) میباشد . ترکها ، (عثمانیان) این کوهستان را آغری داغ مینامند ، که بمعنای جبل مرتفع ومنظم می‌باشد . ارمنیان وایرانیان بالاتفاق آنرا ماسیس (۲) می‌خوانند . ارامنه‌این لغت‌را ازماس یامی‌سیش (۳) مشتق میدانند که پسر آرام بوده، وارمنیان بنام وی خوانده می‌شوند، وخود را ازاولاد واعقاب اومی‌دانند، ایرانیان کلمهٔ مزبور را تحریفی ازعزیزمی‌دانند ، واستدلال می کنند که خداوند تبارك وتعالی این کوه را برای توقف کشتی نوح ع برگزید ، و بدینطریق آنرا عزیزو گرامی داشت .

البته این‌قبیل اشتقاقات لغوی ، فاقد اساس علمی ، وزورکی ومن‌درآوردی می‌باشد، وبهیچوجه باتحقیقات زبانشناسی وجه‌اشتراکی ندارد.

(۱) Acalziké
(۲) Mcis
(۳) Mas
(٤) Mesech

این کوه در کتب ایرانی ، دونام دیگر نیز دارد : کون ـ نوت (۱) که کوه نوح است، وساحات- توپوس (۲) (صحت- توپوز) که بمعنای تپه سعید می باشد. در کتاب مقدس (تورات) این کوه بهیچوجه بنام مخصوصی یاد نشده‌است . فقط گفته‌شده‌است که‌سفینه نوح ع در کوه آرارات، که بقول‌مشهور ارمنستان می باشد، توقف کرد. این سلسله کوهستان در آثار مصنفین ومولفین یونانی ولاتینی مقام مخصوص وممتازی دارد وسخت مشهور است ، ونویسندگان مزبور مدعی هستند که کوه مزبور از تفرعات جبال توروس می باشد ، وهریك از ایشان برحسب انعطاف و لهجه زبان خود ، آنرا باشکال مختلف زیر خوانده است : گوردی ین ،کوردی ین ،کوردون ین ،کاردی ین، کورد، وکاردوخ (۳)

دراساطیر ارامنه آمده است که . سفینه حضرت نوح ع هنوزهم در قله کوه ماسیس (آرارات) باقی میباشد . دراین روایات گفته میشود که هیچکس تاکنون نتوانسته است بمحل توقف کشتی صعود کند . این قوم ایمان کامل باین ادعا دارند ، وپس از معجزه‌ای که درباره یکی ازرهبانان ایکس - میازین (اوچمیازین،اوچ کلیسا) بوقوع پیوسته‌است، یقین قطعی دراینخصوص پیدا کرده‌اند . توضیح آنکه راهب مزبور که ژاك نام داشته و بعد ازاین حادثه اسقف نی‌زیب (٤) گشته است ، پس از آگاهی برعقیده عامه که این کوهستان همان سلسله جبالی است که کشتی

(۱) Con-nouth

(۲) Sahat-topous

(۳) Gordiens, Cordeéns, Cordunéiens, Cardiens, Curdes, Carduches (کرد . کردستان)

(٤) Nizibe

نوح بعد ازطوفان در آنجا توقف کرد ، تصمیم گرفت کـه بقله کوه صعود کند ویااینکه سر درسراین سودا بگذارد ودست ازز ندگی بشوید؛حکایت میکنندکه راهب بکمر کوه رسید ونتوانست بالاتر از آن صعود نماید ، کشیش درهمانجا باستراحت پرداخت تا فردا دنباله کارخودیش رابگیرد ، ولی شب هنگام بطورمعجز آسایی راهب بهمان محلیکـه صبحگاهـان مبدأ حرکت وی بود ، فرودآورده شده بود ؛ اما او از آرزوی خویش دست بردارنبود ، و آنقدرها بهمان ترتیب دراین راه مقاومت ورزید که خداوندتقاضای مشارالیه‌را اجابت فرمود ، وخواست که قسمتی از آرمان وی بر آورده شود ، لذا دستورفرمود ، فرشته‌ای‌یك‌قطعه ازسفینه حضرت نوح رابرای مشاهده کشیش پائین ببرد ، وبه وی ابلاغ کندکه دیگرخود را برای صعود بقله کوه خسته نکند ، چون مشیت الهـی بـر آن تعلق گرفته است که پای انسانی برسر کوه نرسد ، و ورود بقله این کوهستان برای آدمیان ممنوع میباشد .

درباره این داستان من‌بتذ کردو نکته مبادرت میورزم : نخست اینکه ، این‌روایت، بامندرجات آثارنویسندگان باستانی ، ازقبیل یوسف (فلاویوس.) بروس(کلدانی)و نیسکلای‌دمشقی(۱)مطابقت‌ندارد ، مصنفین مز بورمدعی‌هستندکه درعهد و دوران آنها ، بقایای سفینه‌نوح دردسترس بوده‌است ، و گردقیروزفتی‌راکه کشتی با آن اندوده شده بـود ، بمانند داروی نادرالوجود سلامت‌بخشی مورد استفاده قرارمیداده‌اند.دوم آنکه بجای اینکه عدم امکان صعود بقله این کوه را اعجازشمارند و بگویندکه هیچکس نتوانسته بالای آن برود ، من عقیده دارم که بالارفتن برسراین

(۱) Josephe ' Berocre ' Nicolas de Damas

کوهستان معجزه بسیار بزرگی خواهد بود واگر کسی چنین هنری داشته باشد ، فی الفوراعجاز کرده است ، چون جبال مزبور از کمر تاببالا ، مدام مستور از برفهای لایزال جاویدان است، بطوریکه درتمام فصول سال همچون پشته عظیم وانبوهی از برف جلوه گرمیگردد ، آنچه که من راجع باین کوهستان نقل میکنم ، برای کسانیکه سفرنامه اب فیلیپ را خوانده‌اند ، شگفت انگیز جلوه خواهد کرد . این راهب کرملی پا برهنه ، میبایستی در اظهارات خود تأمل تیشتر واحتیاط روامیداشت، آنجاکه میگوید : «بهشت روی زمین دردشتی است که خداوند ، آنجا را از آسیب سرما و گرما مصون نگهداشته است . » این عین عبارات مترجم اب فیلیپ میباشد . این جمله در نظرمن کاملا شوخی جلوه میکرد ، و من گمان میداشتم که مصنف در اینمورد طریق استهزا سپرده است ، ولی مشارالیه در کتاب خود مطالب بسیارجدی آورده‌است که بهیچوجه مقرون باحقیقت نمیباشد.

دردامنه کوهستان ، دریك دهکده مسیحی ، صومعه‌ای است ، بنام آروکیل وانك (۱) که بمعنای دیر حواریون میباشد . ارامنه احترام فوق العاده‌ای برای این معبد قائل میباشند ، واعتقاد دارند که بعدازخاتمه طوفان،حضرت نوح ع ابتدا در آنجا سکونت اختیار کرده ، و اولین مراسم قربانی را در این محل بجا آورده است . ارمنیان میگویند که اجساد سنت آندره و سن ـ ماتیو در دیر مذکور پیدا شده است ، که جمجمه مبشر اخیر درکلیسای صومعه باقی میباشد . این قوم صدهاداستان دیگر نیزراجع بهمین محل ، ودربارهٔ سرتاسر کشور خودکه در نظرشان بمنزله ارض اقدس است ، حکایت میکنند ؛ ولی این روایات بقدری دور

(۱) Arokil vanc

ازحقیقت میباشد، که ذکرونقل آنها نویسنده‌را متهم بکذب ودروغگویی وافسانه سرایی ولطیفه بافی خواهد کرد.

درکاروانسرای ایروان

من برای توقف درایروان حرکت کردم، ودر منزل یك نفر ارمنی بنام آذری (۱) که‌ازدوستان من بود رحل اقامت موقت افکندم. این شخص را ارامنه بعلت توقف درروم وگرویدن بطریقت کاتولیك وعضویت درپروپاگاندا (انجمن تبلیغات واتیکان)، وسعی در استقرارمبلغین کاپوسن درایروان سخت مورد تعذیب وشکنجه قرار داده‌اند. من اورا دربستر کسالت یافتم، معهذا مشارالیه ازرختخواب برخاست تابرود وورود مرا اعلام کند. آذری بیم آنراداشت که اگرموضوع محول بفردا گردد، موجب توبیخی برای‌مشارالیه‌بشود. اوبکاخ حکومتی‌رفت، ولی‌موفق بملاقات حاکم‌نگشت، چون‌حکمران در اندرون مهمان شاهزاده خانم خویش بود. خواجه‌ای مراتب را باستحضارمشارالیه رسانید.

در هشتم، علی‌الصباح حاکم کسی را برای بازدید من بفرستاد، ومشارالیه ازطرف حکمران بمن‌خیرمقدم گفت. آقای آذری‌ازطرف من بحضور معظم‌له‌شتافت ومراتب تشکر خاضعانه مرا معروض داشت، و هویت مرا برای ایشان بازگفت. حاکم بمشارالیه اظهاراشتیاق کرده‌بود که مایل است دراسرع اوقات مراملاقات کند، وقسمتی ازجواهرات‌مرا تماشا فرماید. آنگاه راجع بتعداد همراهان وآدمهای من سؤال کرده، ودستورداده بود که استعلام نماید، من مایل باقامت درکجا هستم، میخواهم درقلعه منزل کنم ویادر کاروانسرایی که حکمران بناکرده‌است؟

(۱) Azarie

ومراتب را عاجلا بعرض مشارالیه برساند . من سکونت در کاروانسرا را ترجیح دادم ، چون اینجایك محل بسیار مطمئنی است که هرگز از رفیق طریق خالی نمیباشد ، و بازرگانان متعدد از نقاط مختلف آسیا مدام در آن رحل اقامت میافکنند ، و همه روز مسافر جدیدی وارد آنجا میشود . حاکم دستور فرمود که یکی از بزرگترین منازل کاروانسرا را در اختیار من بگذارند .

در نهم، در سپیده صبحدم برای انتقال بمنزل جدید شتافتم و تمام روز را برای استقرار در مسکن تازه صرف کردم . هنگام ظهر ، یکی از مأمورین (۱) حکومت ، از طرف پیشکار (ناظر و مباشر دارایی) فرمانی تسلیم من داشت که برحسب آن همه روزه از آبدارخانه نان ، شراب ، گوشت ، ماهی قزل آلا ، میوه ، برنج ، کره ، هیزم و دیگر مایحتاج غذایی را برای شش نفر برایگان دریافت دارم . مقدار هریك از اجناس مزبور معین و مرتب میباشد ، بطوریکه نه افزایش می یابد و نه کاهش، ولی سهمیه‌ای که برای هر نفری تسلیم میشود باندازه‌ای زیاد است که دو نفر با آن بخوبی میتوانند تغذیه کنند .

در دهم ، حاکم (استاندار ارمنستان) پیغام بسیار ملایمی برایم فرستاد که بملاقات مشارالیه شتاب کنم و قسمتی از جواهرات خود را بحضور وی ببرم، بطوریکه دیگر تأخیر غیرممکن بود .

حکمران در دفتر کار بزرك و بسیار تمیز وروشنی تشریف داشت ناظر کل مسکوکات ایران (۲) که برای بازدید بایروان آمده بود و چهار نفر

---

(۱) Officier درتمام کتاب کلمه «افسر» بمعنای مأمور «ترجمه شده ، و درعهد صفوی » علی‌الظاهر نوکر (دولت) میخوانده‌اند .

(۲) général de Monnaies

دیگر از اعیان کشور درحضور مشارالیه بودند . حاکم مرا بسیار نوازش فرمود وسه بار خیر مقدم گفت ودستور داد تنقلات وعرق مسکو برای من آوردند . من ابتدا فرمان شاهنشاه (شاه‌عباس ثانی) ووزیر دربار را که شرحش سابقا آمده است ، بمشارالیه ارائه دادم . حکمران احترام وتجلیل فراوانی نسبت بفرامین مذکور روا داشت وآنگاه از اوضاع و احوال اروپا استعلام کرد و راجع بجنگهای اخیر ووضعیت کنونی دول مسیحی وحتی علوم وفنون واختراعات نوین اطلاعاتی خواست . سپس ساعتی بتماشای جواهرات و احجار کریمه پرداخت و راجع بسنگهای قیمتی بمانند یك شخص بسیار وارد و ماهری اظهار نظر میکرد . حاکم برایم حکایت کرد که زمرد در آثار شعرای ایران باصطلاح قدما زمرد مصری آمده‌است و میگویند چون درسرزمین مصر کانی وجود داشته که این گوهر گرانبها از آن استخراج میشده‌است ولی امروزه اثری ازمعدن مزبور دردست نیست ، آنگاه آنچه از جواهرات مورد پسندش بود ویا احتمال‌داشت که مطلوب شاهزاده خانم خویش واقع بشود ، انتخاب کرد ودر کنار گذاشت ومرا نیز برای صرف ناهار پیش خود نگهداشت . پس از صرف غذا حکمران نیم ساعت دیگر نیز مرا بمصاحبت خود مفتخر فرمودو بعد اجازه‌مرخصی صادر کرد، ضمناً فی‌المجلس بیکی ازمأمورین دستور داد ازطرف حکومت به سرایدار کاروانسرا ابلاغ کند که بیش از پیش در حفاظت وحراست اموال وجلب رضایت خاطرم بذل مساعی کند. وبعلاوه باکمال ملاطفت به مأمور مزبور اعلام فرمود که مشارالیه را بسمت مهمانداری من برگزیده است ؛ من شنیده بودم که مهماندار معمولا یك شخصیت نجیب وشریفی میباشد که برای خدمت بیگانگان

عالیمقام گماشته میشود ، تامواظبت لازم دربارهٔ مشارالیهم بعمل آورد .
حاکم بمشار الیه اظهارداشت که از هیچ چیزی درخدمت من فروگذاری نکند واز آبدارخانه حکومتی کلیه مایحتاج زندگی مرا فراهم نماید .
شامگاهان ازطرف حکمران خوانچه‌ای ازعرق‌مسکو، برایم واصل گشت.

حکمران ایروان ، بیگلربیگی است . حکام ایالات بزرك رابدین عنوان میخوانند، وبدینطریق اینان از مقامات دیگر که خان خوانده میشوند (وحکام درجه دومی میباشند) امتیازدارند. معظم‌له دارای عنوان سردارنیز میباشد که بمعنای فرمانده سپاه است . حاکم این ایالت یکی از اعیان درجه اول ایران میباشد و از رجال بسیار بصیر و فوق‌العاده سیاستمدار کشور بشمار میرود . نام این شخصیت صفی‌قلی‌خان است که بمعنای بندهٔ اجل صفی میباشد همیشه در دوره سلطنت شاهنشاه فقید حکومت مهمترین وعالی‌ترین ایالات امپراطوری ایران بامشارالیه بوده است ، ولی درنتیجه دسیسه‌زنان (درباری) سه‌سال پیش ازفوت پادشاه مزبور ، معزول ومغضوب واقع گشت .

شاهزاده خانمی که همسرحکمران ایروان میباشد ، ازجانب‌مادر منتسب بخاندان سلطنتی است . این شاه زاده خانم ، در آغاز سلطنت پادشاه‌کنونی (شاه سلیمان) وسایلی برانگیخت که شوهرخود را مورد نظر وعنایت اعلیحضرت همایونی قرار داد وکمی‌بعد مشارالیه بحکومت ایروان منصوب گشت که از ایالات بسیار مهم و بسیار پردرآمد کشور است ، این ایالت هرسال سی‌دوهزارتومان درآمددارد که معادل تقریباً پانصد هزار اکو (مسکوك طلای قدیمی) میباشد . بعلاوه ازطریق جرایم وغرامات، هدایا وتحف وطرق انتفاع غیرمستقیم نیز دویست هزاراکوی

دیگر نصیب حاکم میشود. اینك حکمران ایروان بطور مسلم ثروتمندترین شخصیت تمام ایران است.این شخصیت محبوب شاهنشاه ومورد احترام دربار میباشد ودوفرزند مشارالیه یگانه مقرب حضور اعلیحضرت همایونی بشمار میروند.

صفی قلیخان مردم دار و عدالت پیشه و نسبت بدیگر حکام کمتر رشوه میگیرد و بهمین جهت محبوب عامه ومورد احترام همه مردمان حوزه حکومت خویش است. این مرد کاملا شایسته مقام خویش است،چون علاوه برصفات حمیده مزبور، اهل فضل ودانش نیز میباشدوعاشق علوم وفنون است.

در یازدهم، مرا برای شرکت در مجلس عروسی برادر پیشکار (ناظر، مباشر) خویش دعوت کرد وخودوی نیزدر مجلس مذکورشرکت داشت. اوبسیار شاد وخرم و زیاد خوشحال بنظر میرسید. دراول وقت فرمانی ازشاهنشاه، برایش عز وصول بخشیده بود، این فرمان توسط غلامشاه که سیزده روزه ازاصفهان به ایروان رسیده بود، بمشارالیه ابلاغ شده بود.

فرمان همایونی برای یك کار بسیار مهمی شرف صدور یافته بود. بسیاری از سلطانها که اعیان واشراف محل وحکام نقاط مستحکم و مهم میباشند، ازاطاعت حاکم کل ایروان سرپیچیده وشکایات متعددی بحضور شاهنشاه ووزیران،علیه وی معروض داشته بودند، لذا مشارالیه نیز در مقام اعتراض برآمده وحقوق حوزهٔ حکومتی خویش را بعرض رسانیده بود، شاهنشاه فرمانی درتأیید دعاوی صفی قلیخان و وجوب اطاعت حکام جزو از حاکم کل ایروان صادر فرموده بود. غلام شاه عهده دار اجرای

مفاد فرمان همایونی و مأمور جلب رضایت خاطر حکمران کل بود.

غلامان شاه

غلام‌شاه بمعنای بنده شاهنشاه است؛ ولی باید در نظر داشت که مفهوم حقیقی این عنوان آن نیست که غلامان شاه مثل رعایای دیگر کشور فاقد آزادی و بنده و برده میباشند، این گروه در نتیجه ابراز مراتب خلوص و عبودیت کامل بمقام سلطنت، و تربیتی که از عهد صباوت بدینمنظور یافته اند، مفتخر بکسب عنوان ومقام مزبور میشوند. غلامان دربار شاهنشاهی ایران دردستگاه امپراطوری این کشور تقریباً شاغل همان مقامات وعهده‌دار همان وظایفی هستند که نجباواشراف دربار فرانسه دراروپا بعهده‌خویش دارند. اغلب افراد این طبقه کودکان نجیب وشریفی هستند که درعنفوان شباب برای کسب منافع مادی وترقی سریع دردستگاه دربار وارد خدمت می‌شوند. بعضی ازاعیان واشراف فرزندان خود را ازسن پنجسالگی داخل خدمت دربار میسازند. شاهنشاه برای هر یك از این اطفال وبرحسب مقام و منزلت خانوادگی آنها وخدماتیکه نسبت بمقام سلطنت انجام میدهند، حقوق می‌دهد، واین مواجب بمنزلهٔ پاداشی است که اعلیحضرت باولیای آنان اعطا می‌فرماید. مستمری سالیانهٔ هریك ازاین گروه بیست تومان است، والبته غذا وخوراك نیز بعهدهٔ دربارمیباشد. بیست تومان معادل نهصد فرانك (طلا) است. اگرغذا و خوراك را هم بپول نقد حساب کنیم، بالغ برپانصد فرانك خواهد بود. معمولا برحسب افزایش سن کودکان وتوجه بمراتب خدمات آنان و یابنابعنایات اعلیحضرت همایون‌شاهنشاهی برمبلغ حقوق ومواجب آنها افزوده می‌شود. غلامان شاه با پشتکار تمام، مدام مشغول خدمت دردربارمی باشند؛ اجرای فرامین مهم ومعتبری بعهدهٔ آنان

گذاشته می‌شود ؛ عطایای شاهنشاه بحکام امپراطوری توسط این گروه حمل وتسلیم می گردد ؛ برای اشغال مقامات و مناصب (مهم لشکری و کشوری) برگزیده میشوند.

چاپارخانه (پست) فرامین سریع توسط پست حمل میگردد. کارکنان این دستگاه را چاپار میخوانند. این لغت از ریشه ترکی چاپاغان که بمعنی تندرو میباشد، اشتقاق یافته است.

چاپارها بسیار سریع السیر میباشند، و باوجوداینکه مرکوب لازم همیشه درموقع لزوم دردسترس ایشان نیست، باکمال سرعت انجام وظیفه میکنند. درهیچیك ازممالك مشرق زمین دستگاه منظم ومرتب پست وجودندارد. درایران چاپارهای شاهنشاه وحکام در هرنقطه‌ای مرکوبی پیدا کنند، بزور میگیرند وسوار آن میشوند، وحتی اجازه دارند که در راههای دورودرازسوارانرا ازاسب پیاده کنند، وخودشان برروی حیوان بنشنید. اولیای محل نیز موظف میباشندکه مرکوب لازم را در اختیار چاپاران قرار بدهند. تمام این ترتیبات رسوم بسیار منحوسی میباشد، چون معمولا اشخاص کوچك که ضعیف هستند وجرئت مقاومت ندارند، ناگزیرند پولی به چاپارها بدهند، و گرنه ازمرکوب خویش پائین آمده مجبور خواهند بود با پای پیاده بدنبال اسب خود بدوند. کارکنان چاپارخانه جرئت تعرض باشخاص بزرگ و محترم، مأمورین شاهنشاه و بیگانگانیکه عازم دربار همایونی میباشند، ندارند؛ وهمیشه از عواقب سوء چنین اقدامی بیمناك اند. چاپار ها معمولا مرکوب خود را از دهات اطراف معبر خود میگیرند و فقط حق استفاده یك منزل راه را ازآن دارند. همیشه یك نوکری بدنبال چاپار میرود، تا اسب را

برمیگرداند.

کارکنان چاپارخانه ازتجهیزات خود بسیار راضی میباشند. یك ثوب بالاپوشی دارند که به ترکشان بسته شده است، و دارای خرجین کوچکی میباشند که از قاچ زین گذشته به قربوس متصل گشته است. هر چاپاری خنجری وشمشیری وترکشی درپهلوی خویش دارد،وچوب بلندی در دستش میباشد؛ کمانی بردوش دارد، وشال بزرگی دوبار برگردن پیچیده و بشکل صلیبی برپشت وسینه فرودآمده، واز کمربند گذشته‌است. اشخاصی که خود را ناگزیر به پیاده شدن میدانند بمحض مشاهده چاپاران فرارکرده ومخفی میگردند، ویااینکه آماده پرداخت پولی میشوند ویا از مرکوب خویش پائین آمده ، اسب‌را تسلیم آنان می کنند. معمولا چاپاران دو بدو طی طریق میکنند، واما هنگامیکه حاملین فرامین شاهی اشخاص عالیقدری باشند ، استخلاص از چنگال آنان سخت مشکل خواهد بود. چون بهیچوجه امکان حصول توافق‌با این‌گروه موجود نیست، وطرف درصورت مقاومت در معرض ضربات چوب و شمشیرایشان،که پشت‌گرمی بدربار دارند، واقع خواهد شد؛ البته چاپاران عادی نمی‌توانند بقدر آنان بجبر وعنف متوسل‌شوند و باشخاص تعدی کنند.

یکی از مخارج فوق‌العاده بزرگان ایران ، که ناگزیر متعهدآن هستند ، آنستکه هنگامیکه شاهنشاه فرمانی ویا عطیه‌ای توسط یکی ازغلامان خویش ویا یکی از اشخاص عالیمقام بایشان ارسال میفرماید، موظف میباشند ، حامل فرمان ویاعطیه همایونی را بمحض ورود خلعت فاخری ببخشند، وهنگام عزیمت نیزهدیه‌ای‌مناسب جاه ومقام‌مشارالیه،

برایش تقدیم بدارند. بعلاوه بایستی در تمام مدت اقامت این شخصیت در محل مأموریت خویش، بافتخار مومی الیه مجالس ضیافتی تشکیل بشود وهمه گونه وسایل تفریح وتعیش وی فراهم گردد. فی المثل ورود غلام شاه حامل فرمان همایونی به ایروان، برای حاکم کل این استان، از قراری که من میدانم، به چهار صد تومان تمام شد که معادل هیجده هزار لیره (فرانسوی، معادل فرانك طلا) است، واین مبلغ غیر ازمخارج منزل وخوراك مشارالیه بود. اغلب اوقات شاهنشاه هدیه لازم تقدیمی بحامل فرمان اراساً تعیین میکند، ولذا بمحض وصول نامه رسان همایونی، طرف مجبور است که مبلغ مذکور را فی الفور بمانند بدهی خویش پرداخت کند، مضافاً براینکه، درمقابل این پیشکش بعنوان تقدیمی وبعناوین مختلف تسلیم بدارد.

در اینمورد همیشه مناسب مقام و منزلت حامل فرمان در دربار، وشخصیت وخانواده وی، رفتار میشود. چنانکه اگر حامل فرمان و یا اولیای مشارالیه از مقربین شاهنشاه باشند، بیش ازپیش در تعزیز و تکریم وی بذل مساعی میکنند، تا بدینطریق مراتب اخلاص و عبودیت طرف بعرض اعلیحضرت همایونی برسد. فی المثل، من بخاطر دارم در سال هزار وششصد وشصت ونه، شاهنشاه مقام ریاست تفنگداران را به پسر نخست وزیر واگذار کرد، وبرای اینکه زرگران و گوهریان خویش راکه چندین قطعه جواهر نفیس مطابق میل اعلیحضرت تراشیده وتهیه کرده بودند، پاداشی ببخشد، دستور فرمود فرامین وخلعت شاهانه را مشارالیهم، به تفنگچی باشی جدیدالانتصاب ببرند، وشاهنشاه شخصاً تقدیمی لازم بحاملین فرمان را مبلغ سیصد تومان تعیین فرمودند، چهار نفر از

گوهریان عمده حامل فرامین وخلعت همایونی بودند ؛ وبجای سیصد ، مبلغ چهارصدتومان نصیبشان گشت که معادل‌هیجده هزارلیره (فرانسوی معادل فرانك طلا)است، وپیشکش معتنابه دیگری نیزازاقمشه نفیسه، تقدیم ایشان شد (۱)

کشتی گیران مدت سه ساعت من در مجلس عروسی حضور داشتم وبعد از صرف ناهارازآنجا خارج گشتم؛ در این بزم غیراز داماد وپدر تعمیدی وی که پوشاك با شکوهی بتن و جیقه جواهری‌بسرداشتند، فقط نه نفردیگرحضور داشتند . صاحبخانه، برادران و پسران وی درپائین تالار ، با مأمورین متعدد استاندار نشسته بودند . برای هریك ازمدعوین بمحض ورود ، سینی‌بزرگی‌شیرینی‌های خشك وتر ، در بشقابهای‌کوچك چینی عرضه میگشت . سینیها از چوب منقش ومطلایی بود ؛ بهیچوجه چیزشایان توجه دیگری وجود نداشت. ضیافت در یك تالارپستی بارتفاع دو گام که برای چنین مجلسی سخت کوچك مینمود ، بر گزار گشت ؛ این اتاق بمحوطه میدانگاه مانندی باز میشد ، در میدان حیاط که پوشیده از چادرهای متعددی بود ، کشتی ـ گیران وگلادیاتورها (نبرد کنندگان باجانوران سبع) مشاهده میشدند ، که موجب تفریح وآسایش خاطر حضار میگشت . کشتی گیران عور و برهنه هستند وعورتین خودرا باقتضای آداب با تنکه بسیار کوچك و باریك چرمین مستور ساخته وسخت محکم کرده‌اند.مصارعت کنندگان تمام بدن وتنکه خویش را با روغنی مخلوط باگرد حنا تدهین ورنك

(۱) داریوش‌سوم هخامنشی، پیش ازجلوس‌بتخت سلطنت ؛ چاپار دربار بوده است (تاریخ ایران باستان ـ جلد اول ـ بقلم مرحوم پیرنیای مشیرالدوله.)

کرده‌اند و بدینطریق چنان‌مینماید که نارنجی نقاشی شده‌اند ؛ و این‌برای آنست که حریف کمتر بتواند ، پیروزی خودرا تأمین کند . کشتی گیران در سر تاسر مشرق زمین ، سبك و شیوه واحدی دارند ، و بمانند اعصار اولیه ، برای تحصیل جوایز شایان توجه باهم وارد عرصه مصارعت و یا مشت زنی میگردند . پیروزی وقتی بدست می آید که پشت حریف برزمین آید ؛ و این مرحله معمولا پس از آزمایش حداعلای نیروی دو رقیب، بمورد اجرا گذاشته میشود ، وطرف غالب حریف مغلوب را بلند کرده تمام قد بزمین‌میزند . یکی از مدعوین در مجلس عروسی حکایت میکرد که :«یکی درصنعت کشتی گرفتن سر آمده بود . سیصد و شصت بند فاخر بدانستی وهر روز بنوعی از آن کشتی گرفتی، مگر گوشه‌خاطرش باجمال یکی ازشاگردان‌میلی داشت؛ سیصدوپنجاه و نه بندش در آموخت، مگریك بند که در تعلیم آن دفع انداختی وتأخیر کردی ، فی‌الجمله‌پسر در قوت وصفت سر آمد و کسی‌را در آنزمان با اوامکان مقاومت نبود، تا بحدی که پیش‌ملك آن روزگار گفته بود :

«استاد رافضیلتی که بر من است از روی بزرگیست وحق تربیت، وگرنه بقوت ازو کمتر نیستم وبصنعت با او برابرم. ملك‌را اینسخن‌دشخوار آمد، فرمود تا مصارعت کنند. مقامی متسع ترتیب کردند وارکان‌دولت و اعیان حضرت و زور آوران روی زمین حاضر شدند . پسر چون پیل مست اندر آمد، بصدمتی که اگر کوه‌رویین بودی‌از جای برکندی. استاد دانست که جوان بقوت ازو برتر است ، بدان بند غریب که از وی نهان داشته بود ، با او درآویخت، پسر دفع آن ندانست ، بهم برآمد، استاد بدو دست از زمینش بالای سربرد وفرو کوفت . غریو از خلق برخاست.

ملك فرمود استاد را خلعت و نعمت دادن و پسر را زجر و ملامت کرد که با پروردهٔ (پرورنده) خویش دعوی مقاومت کردی و بسر نبردی. گفت ای پادشاه روی زمین، بزور آوری بر من دست نیافت ، بلکه مرا ازعلم کشتی دقیقه‌ای مانده بود . و همه عمر از من دریغ همی‌داشت ، امروز بدان دقیقه برمن غالب آمد، گفت: از بهرچنین روزی که‌زیرکان گفته‌اند: دوست‌را چندان قوت مده کـه دشمنی کندتواند، نشنیده ای که چه گفت آنکه از پرورده خویش جفا دید :

یا وفا خود نبود در عالم | یامگر کس درین زمانه نکرد
کس نیاموخت علم تیراز من | که مرا عاقبت نشانه نکرد(۱)

رقص و آواز (اوپرا)

پس ازپایان نمایش کشتی گیران، که‌یك‌ساعت‌تمام طول کشید ، مصارعت کنندگان ازمیدان خارج وفی‌الفوره‌حوطه بانمدهای بزرگی‌پوشیده شد وفرشهای گرانبهایی بروی آن گسترده گشت،وگروه عظیم‌مطربان‌ومغنیان‌ورقاصان بصحنه‌در آمدند، وبیش ازدوساعت بترنم پرداختند که مورد تحسین حضار واقع گشت .

استاندار ایروان اوقات خود را بتماشای این صحنه ومـذاکره با غلام‌شاه‌وحاضرین، ومخصوصا استعلام‌اخبار فرنگستان ازمن‌میگذرانید.

حکام ایالات بزرك در اطراف خود عین تشکیلات خدم و حشم شاهنشاه را دارند ، و ترکیب اعضای این دستگاه بعینه همانند سازمان دربار است ، گروه مغنیان و مطربان و دسته رقاصان نیز از آن جمله می باشد . در مشرق زمین ، چون رقص عملی مخالف شرافت شمرده

( ) شاردن از قول راوی مجلس داستان را نقل کرده است ، بـا این تفاوت که استاد آن بند را، (بند مسترقه) خواندی ، باشاره خمسه مسترقه سال شمسی که شهور آن سی‌روزه است ، وباحذف جمله «مگر گوشه خاطرش ...»، ومـا صلاح‌دیدیم که اصل داستان را ازمنبع حقیقی، گلستان حضرت شیخ‌سعدی ، چاپ بروخیم دراین صفحات عیناً نقل کنیم .

میشود ، لذا در مجامع عمومی هیچکس بهیچوجه برای تفریح و تفنن نمی رقصد. در ممالك خاوری مثل صحنه های تئاتر اروپا رقص را فن ویا حرفه‌ای میدانند که برای تفریح خاطر دیگران انجام میشود، با این تفاوت که فن رقص درمشرق زمین نه تنها مخالف شرافت شمرده میشود ، بلکه بسیار ننك آور و افتضاح آمیز هم میباشد ، مخصوصاً برای بانوان که، دراین‌محیط زنان رقاصه فی‌الفور بفحشاء سوق میبابند. در ایران فقط زنان رقص میکنند، همچنانکه آلات طرب و موسیقی در انحصار مردان است.

اما آواز، باید بگوئیم که‌معمولا مردان آواز خوانهای‌بسیار خوبی هستند،صدایی که‌ازاعماق‌سینه‌این اشخاص برمی آید، دارای‌اوج‌زیادوطنین شدید وخیلی‌نیرومندی‌میباشد. رقاصه‌ها نیز آوازخوانی میکنند ، ولی صدای زنان در اوج‌وملاحت بپای مردان نمیرسد؛ اما در مقابل‌حرکات دست وبدن رقاصه‌ها باندازه‌ای سریع وچابك ولغزنده است که غیرقابل تصور میباشد،جهش‌وپرش‌وگردش‌برق آسای آنان با چنان‌سرعت ومهارتی انجام می‌شود که چشم از تشخیص جزئیات این حرکات عاجز میماند ، ورقاصان در این موارد بر بند بازان وشعبده بازان سبقت میجویند. من شاهد صحنه‌های‌حیرت انگیزی از هنرنمایی رقاصه‌های ایرانی‌بوده‌ام ، این هنرمندان‌چنان خودرا پیچ وتاب میدهند که انسان فکر میکندسر وکارش باآدمك چوبی نقاشان افتاده است که بوسیله پیچ ومهره درست شده و بهرطرفی، هرطور که بخواهندکج وخم میشود؛ ازجمله رقاصه‌ها چنان بعقب خم میگردند وپشت خود را طوری دوتا میکنند که‌سرشان با پاشنه پایشان تماس میبابد ، و با این وضع وحالت بدون استمداد از

دستهای خود، راه میروند.

این هنرمندان روی یك دست وروی یك زانو با آهنك شایان توجهی می رقصند، وفن خود را باصدها حرکات حیرت آور ملیح ولطیف نمایش میدهند. زنان مشرق زمین مثل مردان شلوار می پوشند و تا قوزك پا ساق پایشان مستور میباشد؛ بدین طریق در تمام مراحل نمایش ودر کلیه حرکات رقص،علی رغم اطوار بیشمار غیراز دست وپای رقاصه هیچ قسمتی از بدنش نمودار نمیباشد،پای رقاصان مانند دستشانی تمیز ولطیف وغالب اوقات مزین و آراسته بخلخال است.

مغنیان ومطربان ورقاصان، بازیگران ومقلدان مردمان مشرق بشمار میروند ونمایشات این گروه درحقیقت اوپرای مشرق زمین میباشد، چون تمام اغنیه منظوم وبهیچوجه جمله منثوری در کلام آنان مشاهده نمیشود. درتمام مجالس سرور ومحافل جشن ایران وهندوستان وجود این گروه واجب وضروری میباشد. رقاصه هارا بمجالس مهم سرور و ضیافت و کلیه محافل شرفیابی فرستادگان خارجی دردربار، احضار میکنند، واگر همه شان نباشند، اقلا دوسوم دسته درمجلس حاضر می شود، چون نوبه بنوبه بسیاری از ایشان ببهانه کسالت و نقاهت از شرکت در مجامع معاف می گردند. نمایشات این گروه همیشه متضمن مواضیع عاشقانه است.

صحنه باهنرنمایی زنان بازیگر جوان (آکتریس ها) افتتاح می یابد،واین قسمت متضمن اغنیه عاشقانه وتغزلات محبت آمیزی میباشد، وجد به وانجذاب وحالات انشراح عشاق بیان می گردد،وآنگاه فرط عشق وایمان، واضطراب وتشویش نمایان می شود؛دراین دوره حالات وخصوصیات خارق العاده عشاق جوان، مغازله و معاشقه عاشق ومعشوق با یك صورت حساس و زندهٔ

مافوق تصوری بمعرض نمایش گذارده می‌شود، و این مرحله در حقیقت نخستین پرده‌اوپرا است.

دردوره‌دوم نمایش، گروه رقاصان ومغنیان بدودسته تقسیم‌میگردد، یکی اصرارو الحاح عاشقی‌را درانظارمجسم میسازد، دیگری نفی وانکار معشوق متکبری را جلوه‌گرمینماید. پرده سوم حاکی ازتـوافق وکنار آمدن عشاق‌است، ودراین‌مرحله‌است که هنرنمایی بازیگران بحداعلای خود میرسد، وحنجرهٔ خوانندگان‌زن وحرکات‌لغزنده‌رقاصه‌ها سحرآسا میشود. مطربان ومغنیان در میعادگاه عشاق توقف کرده‌اند، وباحرکات چشم‌ودست، بااسترحام واستغاثه، وبیك حالت بیخودی ازدلبران‌درتمنای وصال میباشند؛ دراین مرحله دیگر شرم و آزرم اجازه نمیدهد چشم و گوش حرکات وسکنات شهوت‌انگیزبازیگران را تحمل کند. معهذا کله باید متذکرشویم که این چیزها با تقوای مذهبی ایرانیان‌منافاتی ندارد، چون این قـوم تجرد را عیب میشمارد وحتی گناه میداند، وبر حسب تعلیمات آیین‌اسلام مـردان مجبورمیباشند، بمحض وصول بمرحلـه بلوغ بازدواج مبادرت‌ورزند. ضمناً یادآورمیشویم که درمیان‌مغنیان ومطربان ورقاصه‌هاهمیشه اشخاص‌واقف برموزمحیط‌وموقع شناسی‌وجود دارد که قطعات نمایش‌را برحسب‌تمایلات‌روحی مشتریان‌وامیال‌معنوی طالبین‌ترتیب میدهند ومطابق میل آنـان موضوع نمایشات خویش را تنظیم میکنند. ولی البته رعایت چنین نکات دقیق وباریك مستلزم اطلاعات بسیاروسیعی درفن مربوطه است.

بطوریکه من مشاهده کـرده‌ام، رقاصه‌ها دستجمعی کار میکنند وبرای خود دسته‌هایی تشکیل داده‌اند. فی‌المثل گروهـی کـه مخصوص

شاهنشاه است ، از بیست و چهار نفر ترکیب یافته و از مشاهیر معروفه های این کشور بشمار میروند . این عده یك نفر رئیسه‌ای دارند که معمولا از حیث سن و سال بزرگتر از دیگران است و گیس سفید دسته بشمار میرود ؛ معهذا رقاصه های مزبور مدام بحالت اجتماع و دستجمعی زندگی نمی کنند ، واغلب اوقات درچهار گوشه پایتخت ولو میباشند . رئیس دسته موظف است که این افراد را جمع آوری کند ، آنها را بمحل مطلوب ومجالس مورد تقاضا هدایت نماید ، ومشاجرات ناشیه ازرشك ورقابت یا مادیات را مرتفع سازد ، اعضای دسته را دعوت بسلم و سکوت کند ، آنها را درمقابل تجاوزات حفظ وحراست نماید ، وروش زندگانی افراد راتحت نظر قراردهد ، ودرصورت مشاهدهٔ عدم رعایت وملاحظه وضعیت مالی دسته ، مرتکب را مجازات کند ، ومعمولا اینکار با تازیانه وشلاق انجام میگیرد ؛ ودرصورت تکرارجرم وارتکاب مجدد، مشارالیهارا ازعضویت دسته اخراج کند . رئیسه دسته مواظبت دارد که معاش و مواجب اعضای گروه بموقع برسد ، پوشاك وملبوسات افراد نفیس وعالی باشد ، اثاث زندگی آنها نظیف وتمیز ، وخدم وحشمشان بنحواحسن بترتیب مقرر آماده وفراهم گردد . ملتزمین رقاصه‌های این دسته عبارتند از دو کلفت و یك نوکر ، یکنفر آشپز ، ویك مهتر با دو یاسه رأس اسب . هنگامی که گروه مزبور به دربار میرود ، چهارمرکوب دیگر برای حمل اسباب و اثاث دسته مورد استفاده قرارمیگیرد؛ چون درمشرق زمین ، بمانند سپاهیان همه کس موظف است که همه چیزخود را همراه خویش داشته باشند . یکی از اسبهای حامل دوصندوق بزرك میباشد ، دیگری دو چمدان (جامه‌دان) قطوری را حمل میکنند ، سومی اختصاص بوسایل آشپزخانه

دارد ، چهارمی ناقل خوار وبار و لوازم دیگر اسبان است . در تجهیزات دسته، چادر وجود ندارد ، زیرادرطی راه لدی‌الاقتضا غیام ومنازل لازم برای ایشان فراهم و آماده میگردد .

حقوق سالیانه این گروه هزاروهشتصد فرانك(طلا)است ، بعلاوه مقدار معینی اقمشه‌ومنسوجات برای‌پوشاك وملبوس‌اعضای‌دسته‌داده‌میشود، و کلیه مایحتاج خواربار وارزاق رقاصه ها وخدم وحشم ایشان ازطرف دربارتأمین میگردد . بعضی‌اوقات درنتیجه مقبولیت اعضای دسته درنظر شاهنشاه،مستمری نقدی گروه تا نهصد اکو افزایش می‌یابد ؛ ولی اینهمه درآمدها گوشه‌ای ازعایدات‌رقاصه‌ها است ، چون گاهی‌این عده درفاصله فقط بیست وچهارساعت دریك مجلس‌بیش‌ازپنجاه پیستول بجیب میزنند، چون تبذیرواسراف مجالس عیش‌وعشرت ایران‌فوق‌العاده فراوان‌وتفریح تعیش سخت نابسامان است .

شاهنشاه اغلب اوقات عطایای‌شایان توجهی‌با ملاحظه هنروحرکات سحرآمیزرقاصه‌ها ، بدسته بخشش میکند . اعیان و اشراف مملکت نیز همین سیره را تعقیب میکنند . من بخاطردارم، درسال هزار و ششصد و شصت وپنج‌هنگامیکه به‌هیرکانی (گرگان)،برای‌ملاقات‌شاه‌عباس‌ثانی رفته بودم ، یك روزعصر در دربار‌دو نفر رقاصه‌ای دیدم‌که هریك بیشتر از ده هزاراکوجواهرزیب پیکرخود کرده‌بود؛وچون‌ازدیدارتزئینات‌فوق‌العاده آنهاسخت‌درشگفت مانده بودم،مرابمشاهده منزل‌مسکونی‌خویش‌دعوت کردند . علی‌الصباح من‌بهمراهی مترجم خویش، چون در آن اوقات‌هنوز فارسی سخن گفتن نمیتوانستم، ویك جراح فرانسوی بمقصد عزیمت کردم. عمارت مسکونی آنهابسیارعالی‌وفوق‌العاده مجلل وباشکوه بود ، وچون

عطریات در ممالك گرمسیر خیلی مطارب و بسیار مطبوع طباع میباشد ، در سرتاسر عمارت و تمام زوایا و خفایای خانه این معروفه ها بوی خوش بمشام میرسد .

نکته شایان توجه اسم و رسم افراد این گروه است؛ هریك از آنهارا مطابق ارقام مبلغی که برای ملاقاتشان پرداخت میشود میخوانند، فی المثل ده تومنی ، پنج تومنی ، دو تومنی . یك تومان معادل پانزده اکوی پول (فرانسه) است؛ درمیان اعضای دسته بهیچوجه کمتر از یك تومانی پیدا نمیشود واگر رقاصه‌ای دارای چنین ارزشی گردد از میان گروه اخراج میشود و دیگری جانشین وی میگردد . با همه اینها تقریباً بهیچوجه این گروه از این شغل ننگین وشرم آور خویش طرفی نمی‌بندند و ثروتی بهم نمی‌زنند . زیرا آنچه راکه با یکدست میگیرند و با دست دیگر پس میدهند وصرف عیش وعشرت خویش میکنند . و بالنتیجه فقیر و ناداز میشوند ، بطوریکه از اینهمه مداخل خلاف شرافت غیر از ندامت که بسی دردناکتر از تأثر اتلاف ثروت میباشد ، چیز دیگری باقی نیست . دسته های رقاصان ولایات معمولا فقط شامل هفت یا هشت نفر دختر است .

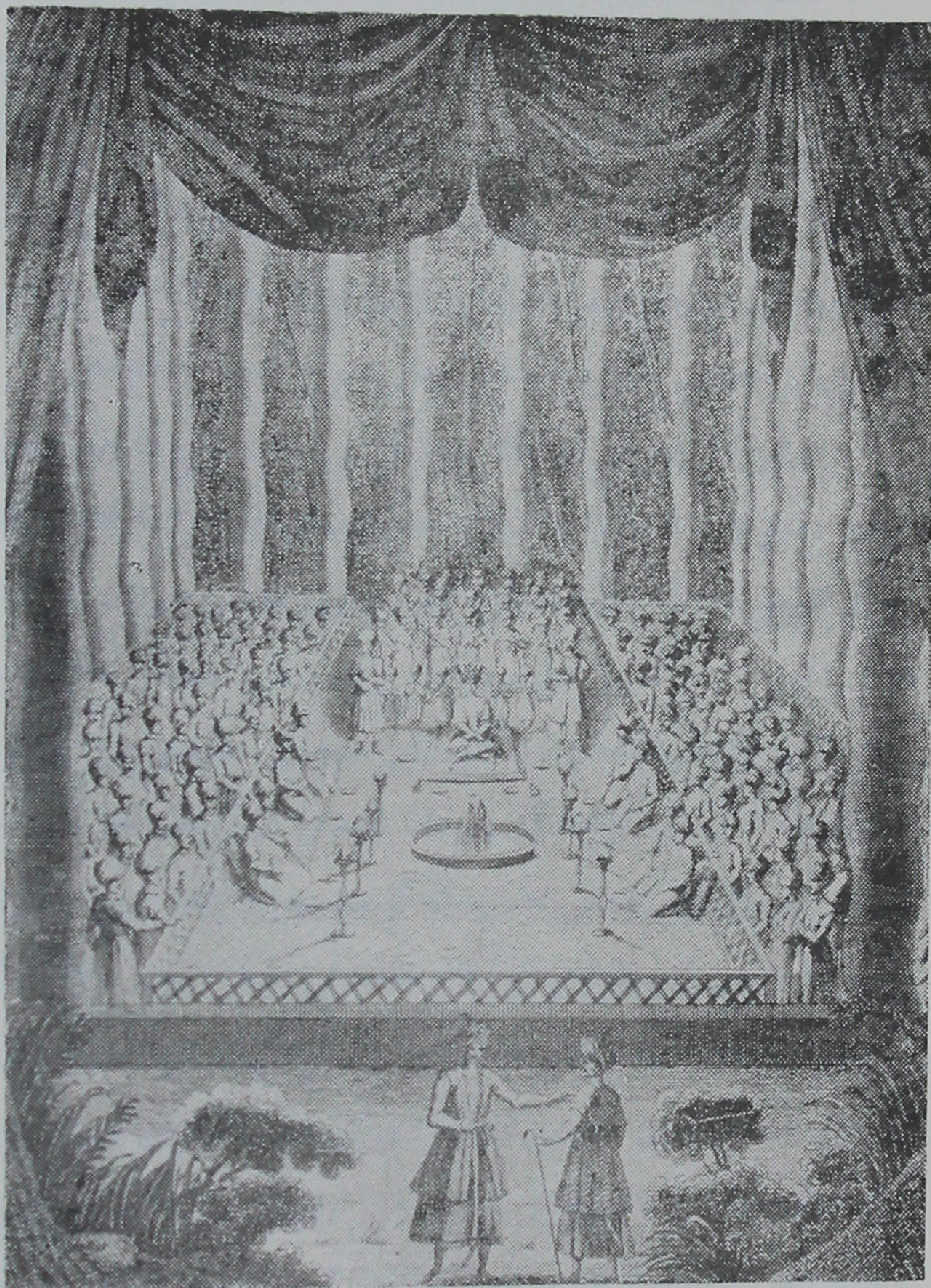
زنان عمومی

در ایران ، فاحشه ها با وجود اینکه مثل زنان دیگر در حجاب بسر می‌برند و پوشاك بانوان معمولی بتن دارند ، معهذا هویت آنها خیلی روشن تر از ممالك دیگر عالم هویدا می‌باشد . علاوه براینکه چادرشان کوتاهتر ازحد معمولی و وکمتر بسته می‌باشد ، رفتارو کردار، وهیأت واطوار آنها فی الفور در نخستین نظر ماهیتشانرا معرفی می کند . تعداد معروفه ها درولایات خیلی زیاد نیست ، ولی در پایتخت ، اصفهان ،بسیاروخارج ازحد و حدود است .

درسال هزاروششصد وشصت وشش کـه دراین شهر اقامت داشتم ، برایم حکایت کردند که چهارده هزارمعروفه مسلم وبا اسم ورسم که هویت آنها دردفاتر رسمی مندرج می‌باشد ، درپایتخت موجود است ، این گروه عظیم دارای یك تشکیلات معظم ومخصوصی است ، که مدیر کلی دررأس آن قراردارد وروساوفرماندهانی بر آن نظارت می کند ، اعضای این سازمان دردفترمخصوص ثبت نام کرده ، وهریك مالیاتی می‌پردازند که‌مجموع آن بدویست‌هزارا کوبالغ می باشد(۱).موثقین اظهارمیداشتند که یکبار شمارهٔ فاحشه هابانداز‌ه‌ای زیاد بود که عدهٔ کثیری‌از آنان مایل‌به ثبت نام‌خویش نبودند ونمیخواستند که شناخته بشوند ومتصدیان دولتی ازاین امربسیار راضی بودند ، چون درصورت عدم ثبت اسامی در دفاتررسمی ، درآمد مقامات مربوطه بسیارزیادترمی‌شد . معهذاکله ، علی رغم شیوع شدید و رواج کامل این پیشهٔ منحوس ، بعقیدهٔ من در روی زمین کشوری یافت نمیشود که در آن زمان اینقدر گران بفروش برسند ، چون در نخستین سالهای عمر یك معروفه ، نمیتوان بکمتر ازپانزده یا بیست پیستول ازاو منتفع‌شد ، ودرك‌ماهیت‌این مسئله سخت مشکل میباشد ، چون درایران مذهب اسلام اجازه می‌دهد که هرکس کنیزهایی بخرد و از آنها استفاده کند ، ونیزهرفردی‌می‌تواند هراندازه که بخواهد زن صیغه داشته باشد، ونیزباید متذکرشد علی رغم قلت نقدینه جوانان وازدواج سریع وزود آنان ، اینهمه سطح قیمت فحشا بالارفته است .

---

(۱)درچین قدیم نیزمعروفدها دردفاتررسمی دولتی ثبت نام میکردند ومالیاتی‌میپرداختند برای اطلاع از خصوصیات شایان توجه آنها رجـوع فرمائید بکتـاب سیاحتنامه سلیمان و ابوزید که یازده قرن پیش تالیف ، و توسط محشی این سطور بفارسی ترجمه و در طهران طبع شده است . (شگفتهای جهان باستان) .



تاجگذاری شاه‌سلیمان صفوی

بنظر من علت این امر را بایستی درحرارت آب وهوای این ممالک گرمسیر جستجو کرد که شرایط اقلیمی بسیار تند ترومحرك تر از اقانیم دیگر است، درثانی خلقت جادو وسحر انگیز این موجودات لطیف نیز نقش قاطعی در کیفیت و کمیت موضوع دارد. بسیاری ازمردم کاملا حق دارند که اضمحلال وانهدام سران لشگروعموم قاطبه جوانان نجیب و شریف درباری را منتسب بآمیزش با این زنان زیبای عمومی می کنند.

دراین کشور قولی است که جملگی بر آنند: هیچ عاشقی نمیتواند دامن معشوقه را ازدست بگذارد، مگراینکه زن معروفه خودش خاطر خواه خویش را از آستانه درطرد کند، واینهم موقعی صورت می گیرد که خون عاشق را تا آخرین قطره مکیده باشد. من اشخاص عاقل و سالم وحتی پرهیز کاری می‌شناختم که تا گلو دراین منجلاب بدبختی فرورفته بودند وبهیچوجه گمان نمیکردند که بتوانند خود را از گرداب هلاکت نجات دهند. این اشخاص مدعی هستند که گرفتارسحرو جادو می‌باشند، ویقین دارند که بریدن ازمعشوقه برای آنان مطلقا غیرممکن است، وفقط کسی می‌تواند این رشته را منقطع سازد که آنرا خودش بوجود آورده وعشاق را بدام افکنده است. بعضی از این اسیران محبت دارای داغ عشق در بدن ومخصوصاً بازوان خویش است. این داغها که با آهن سرخی در ابدان عشاق بوجود آمده، وعمق جراحت آنها بضخامت یك سکه بزرك و درشتی می‌باشد (۱)، شاهد عاشق صادق بر آستین است، ونشانهٔ آن می‌باشد که آتش و آهن درمقابل آتش عشق عشاق درحکم هیچ است، ومعمولا این داغها را هنگامی بخود میزنند که انشراح خاطرشان بحد-

(۱) دراصل سکه « سی‌سویی » آمده است.

اعلایی رسیده و کاملا ازخود بیخود شده باشند. هرعاشقی که داغش بیشتر باشد، آتش عشقش بیشتر تجلی خواهد کرد.

بعضی اشخاص سرتاپای بدن، مخصوصاً کمرخویش را با چنین نشانه هایی آرایش میبخشند.

رسم کشور چنانست که هنگام دعوت ازاین قبیل زنان برایشان پول ارسال میدارند. وقتیکه فقط بمنظور رقص خواسته باشند، معمولا بخانم رئیس مراجعه میکنند و برای هر رقاصه‌ای معمولا دو پیستول تسلیم میدارند، فی‌المثل اگر شش یا هشت نفر لازم باشد، دوازده یا شانزده پیستول پول میدهند، بعلاوه بهریك از آنان برحسب مهارت درفن مربوطه هدیه و تحفه‌ای میبخشند. ولی اگر معروفه ای برای فسق وفجور دعوت شده باشد، بایستی قبلا وجه بهای مقرره را ارسال بدارند. آنگاه معروفه بر پشت اسبی، بهمراهی یك یا دو کلفت ویك نوکر، سواره فرامیرسد، وهنگام مراجعت علاوه برمبلغ مزبور، هرچه بتواند، ازخانهٔ میزبان میبرد.

یك داستان ازهیر کانی

اینك داستانی ازدورهٔ اقامت خوددرهیر کانی (گرگان) بخاطر دارم که برای خوانندگان حکایت میکنم (۱)

یك نفر سلطان مرزبان (سلطانها بمنزله نایب السلطنه و جانشین شاهنشاه درحوزه حکومت خویش میباشند) وارد هیر کانی شدوعلی الصباح دو رأس اسب وپنج اکو پول بخدمت یکی ازمعروفه ها که شهره آفاق، و آوازه‌حسن جمالش بگوش سلطان رسیده بود، ارسال داشت ومشارالیها را بمنزل خویش دعوت کرد. این شخص پیش خود فکر میکرد که تحفه

(۱) شاردن، چنانکه سابقاً آورده، برای ملاقات شاه عباس ثانی بدین حدود رفته بوده است.

شایان توجهی بمعشوقه فرستاده است ؛ ولی مع التاسف محبوبه در پاسخ اظهار داشته بود که سلطان مرا نمیشناسد ، و من بهیچوجه کمتر از سی اکو نمیگیرم ، وفقط با دریافت این مبلغ ممکن است ازخانه بیرون بیایم آنگاه ده ایکو خدمت معروفه ارسال شد ، ولی همچنان جواب منفی بود . بعد پانزده و سپس بیست اکو تقدیم شد ، معهذا تقاضای عاشق مستجاب واقع نگشت . نفی وانکار معشوقه بیش از پیش آتش اشتیاق عاشق را دامن میزد، بطوریکه سلطان بنزدیکان خویش اظهار داشت : این موجود لطیف سخت مشکل پسند است ؛ ماهم بایستی بدون توسل بزور با حفظ ظاهر بطریق مطلوب اورا سر براه نمائیم . آنگاه ده پیستول تمام بحضور معروفه فرستاد ، وبدینطریق مشارالیها بمنزل سلطان شتافت و درپاسخ خاطرخواه خویش که پرسیده بود ، وجوه معهود بخدمت مبارك رسیده است ، چنین گفت :

پیستولها را به خدمه خویش دادم ، چون من خودم ، بهیچوجه در مقابل چنین ثمن بخسی تسلیم نمیشوم وفقط بملاحظه خاطر جنابعالی است که بخدمت آمده‌ام . سلطان اظهار داشت که من فقط میخواستم در محفل ما بخوانی و برقصی ، لاغیر . آنگاه معشوقه را بدون اکل و شرب تا نیمه شب برقص و آواز واداشتند ومانع حضور وی درسر سفره رنگین خویش گشتند. بعدازپایان این مرحله ، معروفه را باطاقی بردند وتا سپیده صبحدم ، سلطان واطرافیان ، هریك بنوبت از لذت وصال وی برخوردار شدند . معشوقه که با طلوع آفتاب خود را مرخص و آزاد میپنداشت ، سخت در اشتباه بود ، برای آنکه دراینموقع سلطان کلیه نوکران واعضای خدم وحشم خویش را ، از خوانسالار تا مهتر اصطبل

احضار کرد و در حضور جمع خطاب بمعروفه چنین گفت : «عزیزم! من یك حاکم کوچك نادارى هستم ، ونمیتوانم براى یکشب ده پیستول پول بدهم ؛ لذا این مبلغ بایستى میان آدم هاى من سرشکن شود ، بنابراین لازم است آنها نیز در التذاذ سهیم شوند . » بدینطریق تمام روز وشب بعد ، معروفه همچنان در زندان بود . پس از استخلاص ، این زن سخت هیاهو افکند ، دادوقال راه انداخت وقصد داشت که حاکم جابررا بمخمصه بیفکند ، ولى چون سلطان مشاهده کرد که موضوع علیه وى جریان دارد ، داستانرا با شوخى وخنده بعرض شاهنشاه رسانید، و مسئله با پرداخت ده پیستول دیگر ازبابت شب دوم ، پایان پذیرفت .

قوانین ومقررات سارى تقى وخلیفه سلطان

فاحشه‌هایى که مالیات میپردازند ، در کاروانسراهاى مخصوصى که در اختیار خویش دارند ، رحل اقامت افکنده‌اند ، و جز آنها هیچکس حاضر نیست ، در اماکن عمومى مزبور سکونت نماید ؛ ولى معروفه‌هائى که عوارض تأدیه نمى کنند، در منازل مخصوص خویش سکونت دارند؛ چون درایران اجاره واستجاره منازل، همسایه‌نشین ومنازل مجهزى که در اختیار دیگران گذاشته شود ، مفهومى ندارد ، (وهمه کس مالك زمین وصاحب‌خانه‌اى است ، حتى معروفه‌ها) . در اصفهان محله‌دیگرى هم وجود دارد که موسوم بکوى برهنگان یا بى‌حجابان است وسرتاسر آن اختصاص بزنان روسپى دارد . در ایام سابق ، درپایتخت چنان رسم بوده‌است که باغروب آفتاب، معروفه‌ها بمانند قطارهاى کلاغ ، درسرتاسر شهر ، مخصوصاً کاروانسراها پراکنده میگشتند و مشغول کسب وکار میشدند .

واما موضوعی که بی نهایت وقاحت داشت، ملاوطه علنی و آشکار پسران جوان آراسته اندام درملاء عام بود، ومعمولا این امردها را با آرایش مخصوصی در هر گوشه و کناری، در تمام نقاط پایتخت گردش میداده‌اند ودردسترس طالبین میگذاشته‌اند.

ساری تقی صدراعظم اوایل دورهٔ سلطنت شاه عباس ثانی که یك خواجه سالخورده دلیروبا هوشی بود، با وضع قوانین سخت، در صدد ممانعت ازعمل خلاف طبیعت لواطه بر آمد؛ وبعد ازاو که رقیبش خلیفه سلطان برمسند صدارت تکیه زد، مقررات دیگری علیه زنان وضع کرد، وازعرضه علنی آنان در کوی و برزن، وحضور بلااحضارمعروفه‌ها جلو گیری بعمل آورد؛ وچون شرب مسکرات را علت العلل این حرکات زشت وشنیع می‌پنداشت، فروش شراب را سخت قدغن فرمود وبرای مرتکبین مجازات بسیارهولناکی قائل شد؛ دراجرای این مقررات چندین نفرامرد را میخ بمقعد کردند، و یکنفر زنی که دختران خود را بفحشاء وادار میکرد، ازبالای برجی بزمین انداختند، وگوشتش را بسگان دادند. بدینطریق امیدوار بودند که دامن کشورازاین کثافات پاك گردد ولی معلوم شد که وضع سخت‌ترین قوانین جز تعدیل رسوایی علنی وتحذیرفضیحت آشکارجنایات شنیع، ثمره‌ای ندارد.

ازدواج

اینك بعد ازذکر تفصیلات لازم راجع بفحشاء در ایران، بحث درخصوصیات مسئله ازدواج دربین این ملت بیمناسبت نخواهد بود.

سابقاً گفته‌ام که آئین اسلام عمل ازدواج را بمثابه یك وظیفه مذهبی میداند، و انجام تاهل را برای هرمومن مسلمانی واجب میشمارد؛ در

این آئین تجرد ورهبانیت ممنوع میباشد ، وامتناع ازازدواج را معصیت و یك عمل خلاف طبیعت میدانند . ایرانیان در اینمورد مدعی هستند که اگرچه درفاصله زمان بعدازحضرت مسیح تاظهورحضرت رسول اکرم ص، تجرد ورهبانیت رواج داشته وحتی منظور نظر مقام الوهیت بوده است، چون حضرت عیسی که شریعت اودر عهد مزبور حاکم بوده ، از وجود دوشیزه ای بدنیا آمده، وخود وی نیز بحالت تجرد زندگی کرده است؛ ولی پس ازاستقرارمذهب دیگر توسط شارع جدید،خداوند تقرب بندگان را دررهبانیت وتجرد نمیداند ، بلکه بالعکس خواستار توسعه عمل ازدواج میباشد ، چنانکه خود حضرت مسیح که هنگام ظهورمحمدمهدی، امام دوازدهم وجانشین پیغمبراسلام، در آخرالزمان برای ازبین بردن دجال درمعیت آنحضرت ازنو بدنیاخواهد آمد،اقدام بازدواج خواهد کرد وزنان متعددی خواهد گرفت .

ایرانیان دراینموضوع بکتاب مقدس خود(قرآن کریم)استناد میکنند، که در آن چنین آمده است : درروزشمار، زمین علیه مرد مجرد زنده ای که در آن غنوده است ، برخواهد خاست ، وخواهد گفت :«چه معصیت عظیمی مرتکب شده ام که یك انسان دشمن طبیعت درآغوش من غنوده است ، در صورتیکه من کوشش مدام در توالد وتناسل موجودات حیه داشته ام ؟ » این کلمات عین متن کتاب مذهب اسلام (۱) است ، ولی چون همیشه دامنهٔ تفسیر بسیاروسیع وفاصلهٔ آن بیش ازپیش ازمتن اصلی بدور میباشد ، مجتهدین ایرانی دراینموضوع شاخ وبرگهای بسیارنفرت انگیزی افزوده اند ، فی المثل میگویند، بمحض اینکه پسری بسن بلوغ رسید و

(۱) مصنف ، آئین شهوانی گفته است . حدیث است،در کلام الله چنین جمله ای وجود ندارد

احساس میل جنسی کرد ، بایستی زنی باو داد ؛ مقاومت با احساسات طبیعت معصیت بشمار میرود ، و بالعکس تسکین امیال جنسی بسیار ضروری وشایان تقدیر میباشد؛ بعقیدهٔ ما این نظریه همانقدر وحشتناک است که بگویند هر مردی و زنی، با هر کسی از جنس مقابل تلاقی کرد، حق مقاربت دارد ، مثلا مادری با فرزند خویش ، و پدری با دختر خود ؛ این نظریه فوق العاده وحشتناک است ، وحتی اکثر ایرانیان نیز آنرا بسیار زشت و نفرت انگیز میشمارند.

بایستی متذکر شویم که ایرانیان درمیان دیگر مسلمانان جهان از لحاظ اجتناب از شهوات نفسانی ومقاومت با امیال حیوانی ، مقام مخصوص بسیار افتخار آمیزی دارند ، و اینموضوع ضمن دو نکته مهم باثبات میرسد: نخست آنکه ، مسلمانان دیگر (مثلا اهل سنت) عشق ضد طبیعی (لواطه) رامجاز میشمارند ، فی المثل ترکان عثمانی که دراین قسمت افراط دارند، درصورتیکه ایرانیان عمل مزبور را از منهیات میشمارند ، وحتی بعضی اوقات مقامات صالحه مرتکبین را مجازات میکنند؛ اگرچه درمیان این قوم نیز بعضی ازفقها در اینمورد سخت مسامحت میورزند ، ولی معهذا اکثریت علیه تمایلات ضد طبیعی میباشد . دوم اینکه باشخاص (اتباع) غیرمسلمان بهیچوجه اجازه نمیدهند که ازتعدد زوجات بهره مند شوند ویاصیغه بگیرند، فی المثل اگر یکنفر مرد و یك زن که هردو مسیحی یا کافر باشند ، و بخواهند که عقد ازدواجشان بآئین اسلام بسته شود ، و برای انعقاد چنین قراردادی بمحاضر شرعی محل رجوع کنند ؛ مقامات مذهبی ایرانی ازعقد چنین ازدواجی امتناع میورزند وطرفین متعاقدین را بطرز مسخره آمیزی ازمحضر خود میرانند ، درصورتیکه درترکیه انعقاد چنین

قرارداد هایی مجازومعمول میباشد .

ایرانیان ، در توجیه اینموضوع ، میگویند که هریك از مذاهب منهیات ومشتهیات مخصوصی دارد ،که هیچوقت لذات آن از ریاضاتش جدایی‌پذیر نمی باشد، چنانکه آئین مسیح شرب مسکرات ، وتمام انواع لذات را مجاز میشمارد ، ولی جز یك زن را اجازه ازدواج نمیدهد ؛ درصورتیکه مذهب اسلام تعدد زوجات را بدلخواه مجازمیداند ، اما نوشیدن یك قطره شراب را حرام میشمارد .

سرایها را با دوشیزگان پرمیکنند ، تا هر موقعیکه فرصت ومیل داشته باشند ، آنها را بعقد ازدواج‌خویش‌دربیاورند. اما برای نوجوانان بمحض‌اظهارتمایل، یك کنیزی میدهند ویا زنی صیغه میکنند .

برای ایرانیان زندگانی اشخاص راهب و مجرد که برضای خاطر وبمیل خود این سنخ حیات را اختیار کرده اند ، نامفهوم میباشد . در بارهٔ زندگانی مجرد اشخاص در ممالك مسیحی ، هرچه ما به این قوم میگوئیم افسانه‌آمیز جلوه میکند ودرپاسخ اظهار میدارند که معمایی در اینکار موجود است و رازی مکتوم میباشد که ما از انظار آنرا مستور میداریم، ودر غیر اینصورت گذشتن از زن غیر ممکن میباشد، مگر اینکه انسان مرتکب‌جنایاتی‌ضد طبیعت بشود . ایرانیان‌میگویند: «آیا اروپائیان همجنس دیگرافراد بشری نمیباشند، ومثل‌دیگرمردمان خوراك نمیخورند ؟ اگر زن نمیگیرند مرتکب اعمال بدتری میگردند (لواطه).» دراینموضوع بخاطردارم‌که هنگام اقامت دراصفهان، یك‌مرد شریف ونجیبی ازاهالی باکتریان(خراسان) بملاقات ماآمده بود وخطاب به اب رفائیل‌دومان ، رئیس هیأت مبلغین کاپوسن ، چنین گفت : «پدر،

میگویند که شما بهیچوجه‌زن نمیگیرید ومثل ترکان(عثمانی)باهم‌زندگانی میکنید (مرتکب لواط میشوید) ؛ راستی ممکن است کـه شما معتاد بارتکاب چنین جنایت فجیعی بشویـد ؟ رئیس هیأت جواب داد : « پناه برخدا ! ما نذر میکنیم که در زندگانی هرگز زن اختیار نکنیم » . ـ شخصیت ایرانی در پاسخ اظهار داشت : «چطور؟ چگونه شما بدون زن زندگی میکنید ؟ » .ـ رئیس مبلغین اظهار داشت :

«بلی، ما بدون زن زندگی میکنیم» . ـ مرد ایرانی جواب داد :

«موضوع بسیار مهم است ، راستی شما غذاهم نمیخورید ؟ فـی‌الحقیقه ، درنظر ما ، احتیـاج بخوراك مهمتر ومشکل‌تر از احتیاج‌بزن نیست . »

این مقایسه بدون شك‌وتردید ، سخت مبالغه‌آمیزاست ؛ ولی در قضاوت نباید عجله‌کرد ، ما چنانکه باید وشاید برای قضاوت در اینموضوع‌وارد نیستیم ، وصلاحیت اظهارنظر برایمان موجود نمیباشد . مردمان‌ممالك گرمسیر در معرض تمایلات شدید نفسانی قرارگرفته‌اند،که بعنایت‌الهی کیفیت آن برای ما مجهول میباشد ؛ اغذیه‌ای‌که در این کشورها صرف صرف میشودبقدری زبده ونخبه،محرك‌ومفرح‌است‌که هرگونه ریاضت‌و ومجاهدتی در این سرزمین برای مقاومت در مقابل‌لذات نفسانی‌مطلقاً باطل وبی‌ثمر میباشد .

علی‌رغم تمام این‌تفصیلات، درآئین اسلام زنارا معصیت‌میشمارند، و نزدیکی‌بزنان فاحشه‌دراین‌مذهب حرام ویک عمل بسیار شرم‌آوری است و دست‌کم درمیان طبقات محترم کار خلاف شرافتی شمرده‌میشود. معهذاکه شهرها سرتاپامشحون از فحشاء است وحتی محترمین‌ومقدسین و اشخاص بسیار متدین نیز بارتکاب زنا مبادرت میورزند . فی‌المثل

همیشه شامگاهان هنگام گردش درمحوطه مدارس ومساجد بزرك مشاهده میشود ، که زنان روسپی چادر بسر ، بهمراهی يك نفر کلفت، و بعضیشان تك وتنها واردحجرات مقدسین ومدرسین میشوند، و گاهی درمنزل یکی هستند و گاهی در حجرهٔ دیگری . معمولا تـا سپیده صبحدم در حجره بسته میشود وبمحض طلوع آفتاب زنان عمومی مرخص میگردند، وحتی اغلب اوقات بعضی اشخاص بدون احساس هیچگونه شرم و آزرم خیلی دیرتر دست ازدامن محبوبه برمیدارند؛ همین شیوه در کاروانسرا های بزرك تجارتی ، در حجرات بازرگانان بیگانه نیزمشهود ومتداول میباشد. معنی این دستورات وحرکات ضد ونقیض چیست واینها را چگونه میشود تعبیر کرد ؟ مؤمنین و مسلمانان ایرانی در اینمورد استدلال مخصوصی دارند . اینان اولا اظهار میدارند که زنان عمومی مرتکب معصیت میشوند، واستخلاص از معاصی مدام برای آنان فقط بشرط توبه وانابت وانصراف اززندگانی قرین معصیت امکان پذیراست،وبهمین جهت موظف میباشند که مالیاتی بحکومت بدهند ؛ بنا براین فاحشه هارا بعنوان اختیارفحشاء و ارتکاب منهیات و محرمات مذهبی ، غیر مومن میشمارند . در ثانی میگویند که هرگونه معامله‌ای با يك زن روسپی حرام است، وفقط بشرط ازدواج ممکن است معامله با معروفه مشروع بشمار آید . بنابراین اشخاص مهذب ودقیق چنین رفتار میکنند : زن روسپی را بعنوان متعلقه بـرای يك ساعت ، یکشب ، يك روز ، یکهفته و تا مدتی که بخواهند عقدمی- کنند (صیغه عقد غیر دائم ، متعه) و این روش بمقیاس بسیار وسیعی در ایران معمول ومتداول میباشد ؛ با این مقدمات مدعی هستند که همه گونه مراتب تقوی وایمان رعایت ومثل عقد ازدواج دائم يك عقد(موقت)

حلال وشرعی بسته شده است؛ واین تشریفات‌را جریان صیغه‌می نامند، وبمحض اینکه صیغه جاری شد، معروفه، معقوده (موقت)وحلال‌می‌شود.

ایرانیان، مثل تمام شیعیان‌حضرت علی علیه‌السلام، درزن گرفتن بسه طریقت‌رفتارمیکنند: ابتیاع(زرخرید)، اجاره (صیغه‌ومتعه)وازدواج. برحسب دستورات مذهبی وقوانین‌شرعی هرسه طریقت مزبورمشروع و مجاز، وازدواج‌شمرده‌میشود؛ ومطابق مقررات مقامات قضایی، کودکانی که ازاین زنان بدنیا می آیند، همه شان حلال زاده، واولاد قانونی‌پدر محسوب میگردند؛ فی‌المثل اگرمردی ازکنیزك‌خود پسری داشته‌باشد که پیش از فرزندان متولد از معقودهٔ رسمی بدنیا آمده باشد، آن‌پسر ارشد شمرده میشود، وازکلیهٔ حقوق‌ارشدیت برخوردارمیگردد، مگر اینکه معقوده رسمی، شاهزاده خانمی باشد که خون خاندان سلطنت درعروق مشارالیها جاری است. بهمین جهت درایران نجابت و شرافت خانوادگی فقط ازپدرسرچشمه میگیرد (البته استثنای اخیربسیار نادر والنادر کالمعدوم است)

زنان زرخرید راکنیز می‌نامند. داشتن کنیز بدلخواه است، و هر کس هراندازه‌که بخواهد میتواندزرخرید داشته باشد، بشرط اینکه از عهده‌نفقهٔ آنان بر آید؛ ودرباره سلوك ورفتارمالکین، وروابط ومناسبات کنیزان و آقایان، بهیچوجه من‌الوجوه مقامات شهربانی واولیای شرعی وقضایی مداخله نمیکنند، چون درسرتاسرمشرق زمین هرکسی نسبت بزرخرید خود اختیارمطلق دارد وفاعل مایشاء میباشد.

اربابان (۱) میتوانند ازدوشیزگان‌کنیزهرطوری که مایل باشند،

---

(۱) ما میدانیم که این کلمه جمع جمع است.

استفاده بکنند، و نه تنها صاحب باصطلاح شرافت و عفاف آنها هستند، بلکه مالك جان‌ایشان نیز بشمارمیروند. درمشرق زمین زن شدن کنیز بهیچوجه خلاف شرافت شمرده نمیشود، بلکه بالعکس، این امر سخت مایه مباهات وموجب شرافت عظیمی است، ودرحقیقت بدینطریق دولت وبخت به زرخرید روی‌می آورد؛ زیرا بمحض اینکه اربابی باکنیزخود نزدیك میشود، برای مشارالیها منزل مخصوصی میدهد، و از دیگر زرخریدان جدا میسازد. ملبوسات نفیس، کلفتهای متعدد، مقرری دایم برایش‌میدهند، ودرصورتی که فرزندانی بدنیاآورد، جاه ومقامش‌افزایش می یابد، ودیگر اورا زرخرید نمی شمارند، بلکه بمثابه مادرجانشین قانونی‌صاحب خانواده، تعزیزوتکریمش میکنند.

زنان اجاره ای را متعه و صیغه میخوانند. هرکس‌هرقدربخواهد، درمقابل‌وجه مقرربرای مدت‌معلوم، میتواند زن برای خود متعه وصیغه بکنند. دراصفهان که پایتخت امپراطوری ایران است، مهرویان جوان را درمقابل چهارصد وپنجاه لیره (فرانسوی، معادل فرانك طلا) برای یکسال اجاره میکنند. البته پوشاك وخوراك‌ومنزل معقوده موقت بعهده عاقد داوطلب است.

این ترتیب ازدواج اگرچه یك طریقت کاملا عرفی است؛ معهذا مراسم مربوطه درمحضرقاضی شرع برگزارمیشود، مثل ازدواج دایم یك عمل فوق‌العاده مثبت و مشروع و قرین شرافتی محسوب میگردد؛ معمولاصیغه ومتعه را درپایان مدت معهود رمقرردرصورت تراضی‌طرفین تجدید میکنند، وممکن‌است که پیش ازانقضای مدت معلوم اجاره‌نامچه فسخ گردد ولی دراینصورت عاقدناگزیراست که‌تمام وجوه مقرردرقرارداد

را بمعقوده موقت بپردازد . یك زن اجاره‌ای (صیغه) پس ازجدایی، فقط بعد از گذشتن چهل روزواختتام ایام‌ماهیانه‌مجازاست که شرعاً بدیگری تعلق بگیرد ، ویابا مردديگری نزدیك بشود. زنان‌بیوه موظفند که صدو سی‌روزه تعطیل کنند؛اگرچه آئین‌اسلام، چنانکه ازتفصیلات سابق‌مستفاد میگردد، نسبت بعدم رعایت‌مراتب‌عفاف وتقوی‌سخت مساعد وموافق(۱) است ، معهذاکله در مورد زنان بیوه‌ای که پس ازمرك شوهرازمعاشرت با مردان‌دورهٔازدواج،اجتناب‌نمی‌ورزند،فوق العاده‌سختگیرمیباشد. آشنایان باشریعت‌حضرت موسی‌علیه اسلام،باکمال‌سهولت تشخیص‌میدهند که‌این ترتیبات‌را مسلمانان ازیهوداقتباس کرده‌اند وبا تغییراتی آنرا پذیرفته‌اند .

مقررات قانونی‌هردوملت درسند ازدواج کاملا شبیه‌یکدیگراست مخصوصاً درموضوع اینکه زن گرفتن فریضه مذهبی هرفرد است و این حکم را شامل حال‌تمام عالمیان میدانند ، درثانی درمورد وجوب‌ولزوم نفقه زنان‌که این شباهت بحد اعلای خود میرسد .

زنان قانونی را منکوحه می نامند . بـرطبق آئین اسلام هر کس میتواند چهارزن قانونی بـرای خود عقدکند ولی هیچکس بیش از یك منکوحه ندارد ، واین بدوعلت است : نخست آنکه تعدد زوجات قانونی موجب‌اختلال‌نظم‌وانتظام‌خانواده‌است،چون هریك‌ازآنها طالب حکومت مطلق درامورمنزل میباشد ، وبعلاوه حس حسدورشك باعث بهم‌خوردن آرامش آشیانه‌ومولد نزاع بیشماراست. دوم آنکه پای اقتصادیات درمیان است چون ازدواج درایران بسیار خرج دارد وحتی‌اغلب اوقات‌باافلاس منجرمیشودبطوریکه فقط‌اشخاص‌متمکن‌مستطیع داوطلب ازدواج‌رسمی

(۱) شاردن درجلد سوم سیاحتنامه براهبه‌های فاحشه مسیحی هم تاخته ، ولی بهرصورت محشی و مترجم دراینموارد بهیچوجه من‌الوجوه شریك افکار مصنف نمی‌باشد .

میگردند وافرادعادی بصیغه‌یاکنیزاکتفامیورزند . اشخاص مبرزمتشخص معمولا باخانواده‌های همشأن ومقام خود وصلت میکنند و در صورتیکه آتش شهوتشان بدینطریق خاموش نگردد ، میتوان گفت که همیشه در معرض التهاب آتش نفس اماره هستند ، باختیار کنیزان زرخرید مبادرت میورزند و بدینطریق بهیچوجه اختلافی در آرامش خانواده بوجودنمیآید، چون زمام امورهمیشه دردست زن منکوحه (خانم عقدی) میباشد .

بعلاوه اگر معقودهٔ رسمی در اینمورد اظهار رضایت و یا عدم رضایت بکند، بهیچوجه اولیاء وخویشاوندان مشار الیها درمسئله مداخله نمیکنند . فقط اشخاص متوسط زنان اجاره‌ای (صیغه و متعه)میگیرند ، و بدین طریق باکمال سهولت، بمیل ودلخواه خـود هر وقت خواستند از آنها جدا میشوند.

بالعکس افراد عادی و کوچك بندرت زنی را صیغه میکنند، زیرا پرداخت‌وجه اجاره(نفقه) برایشان‌معسور ونا میسر است؛ اشخاص‌مبرز ومحترم نیز زن صیغه‌ای اختیار نمی کنند ، چون مایل نیستند ، باماندهٔ دیگری ملاقات کنند ، و بعلاوه موافقت ندارند ، که دیگری‌از زنی که ایشان استفاده کرده‌اند، متمتع بشود . احیانـاً اگر مرد متمکنی شیفتهٔ یك روسپی ویازنی بشودکه شایستهٔ همسری با وی نباشد ،آنوقت‌مشار-الیها را برای نود سال اجاره میکند؛ و رعایت این نکته برای آنست که مادام‌الحیات از این‌زن متمتع گردند، بدون آنکه باوی ازدواج کرده باشند. متمکنین ازاین‌وسیله بخصوص‌وقتی استفاده میکنندکه،منکوحه رسمی ایشان از خانواده هـای عالیمقام و منتسب بمقـامات عالیه باشد، چون اولیاء وخویشاوندان بانوازانتخاب هووهای پست ومنسوب بطبقات

پائین سخت خشمگین می‌شوند.

در ایران ازدواج معمولا توسط نماینده‌ای یا وکیلی انجام میگیرد، چون زنان از دیدار مردان مطلقاً مستور می باشند. تشریفات ازدواج بدین قرار است: اولیای طرفین (داماد وعروس)، در منزل دختراجتماع می کنند.

پدر وی، بهمراهی خویشاوندان نزدیك خود، از داماد آینده استقبال وپذیرائی بعمل می آورد، او را بآغوش خویش میکشدو بداخل اجتماع هدایت می کند، وسپس خودش ازمجلس خارج می‌شود، اونباید درمجلس عقدحضور داشته باشد. حضورپدر زن غیر مجازشمرده میشود تا بدین‌طریق آزادی کامل‌داماد محفوظ باشد. عقد ازدواج در یك محل مخصوصی که فقط داماد،نمایندگان طرفین ویك‌شخصیت روحانی‌حضور دارد، بر گزار می‌شود، و معمولا همیشه عقد بدست روحانیون انجام میگردد. این نمایندگان تقریباً همانند تراستیهای(۱) مجالس ازدواج، کشور انگلستان می باشند، که عقدنامه‌ها را محافظت می‌کنند، و اجرای مواد مندرجه در عقود بعهده آنان است. هنگامی که طرفین از از طبقات عالیه و طراز اول باشند، صدر که پیشوای مذهبی، ویا شیخ‌ـ الاسلام‌که قاضی کل کشور است، برای خواندن عقد دعوت میگردد. وقتی که اشخاص‌متوسط باشند، سعی‌می کنندکه قاضی راکه نایب مناب (شیخ‌الاسلام کل کشور) است دعوت نمایند؛ اما افراد عادی و کوچك یکنفر ملا، یا فقیهی بمجلس می آورند. عروس، بهمراهی چندین نفرزن در یك اطاق ویا محوطه‌ای‌که متصل بمجلس عقد است، میرود، ودراین

(۱) trustees، امین ومعتمد.

اطاق نیمه‌باز میماند و پرده‌ای بر آن آویزان میباشد. آنگاه نمایندگان طرفین پا می شوند ؛ ووکیل عروس در مقابل در نیمه باز ایستاده، با اشاره دست، بصدای بلند می گوید :« من ... نمایندهٔ مجاز شما، ... شما رابفلانی که در اینجا حضور دارد، شوهر میدهم. با فلان قدر مهریه‌مقرر ومعلوم زن دائم وی خواهید بود . » در این موقع وکیل طرف دیگر پاسخ می‌دهد :«من ... نماینده مجاز فلانی، بنام وی ، فلان خانم را که بفلانقدر مهریه معلوم و مقرر از طرف فلانی، نماینده حاضر در مجلس بشوهر داده می‌شود، بزنی‌دائم مشارالیه اختیار می کنم.» سپس‌شخصیتی که‌مامور انعقاد وعقد ازدواج است، برخاسته وسر خودرا بنزدیك‌پرده اطاق برده، از معقوده می پرسد: «آیـا قول وقراری را که نماینده شما فلانی ، بنام شما می گذارد، قبول وتصدیق دارید ؟ » مشارالیها درجواب میگوید : «بلی» .

آنگـاه همین مراتب را از دامـاد سئوال میکند ، وبعد عقد دائم بین طرفین جاری ساخته ، عقدنامه را مهرمی کنند ، و حضار رانیز بمهر و امضای آن دعوت می کنند ، و سپس آنرا تسلیم نماینده عروس می‌نمـایند .

عقدنامه در دست زن میماند، تاکاملااز مهریه خویش‌اطمینان‌داشته باشد، معمولا کثرت تعداد شهود ، یعنی تعدد مهروامضاء درسند مزاوجت براعتبار وحیثیت آن می‌افزاید ، وبطورکلی حداقل ده نفر بایستی‌صحت مندرجات عقدنامه‌را تأیید وتصدیق‌بکنند. مراسم ازدواج زنان اجاره‌ای (صیغه ومتعه) نیز عیناً بهمان منوال است ، بجز اینکه نمایندگان‌طرفین قول وقرار مزاوجت را بعبارات دیگری ادا می‌نمایند. اینست‌اصطلاحات

آنان: « من ، ... ، بموجب نمایندگی رسمی که ازطرف فلان خانم دارم مشارالیهـا را به‌فلانکس، بمدت ... بقیمت ... برای تمتع تسلیم میدارم» ونمایندهٔ طرف درجواب می گوید: « اینجانب... برحسب وکالت رسمی که از فلان آقا دارم ، از طرف وی ، فلان خانم را بزنی می گیرم ، و با شرایط مذکور ومقرر موافقت کامل‌قلبی دارم . »

اشخاص کوچك بهیچوجه درعقدازدواج نماینده ووکیلی ندارند و کمتر تشریفات‌معمول‌می‌دارند ؛ زن بهمراهی اولیای خویش درچادری بمجلس عقد وارد می‌شود ، در این مجلس مردان نیز حضور دارند و پس از اجتماع طرفین مرد خطاب بزن میگوید : « من ... نماینده‌خودم شمارابا اینقدرمهریه مقرر ومعلوم بعقد دائم خویش درمی آورم، باصدق نیت‌وبطیب ورغبت شما را قبول دارم . »

معمولا زنان مذاکرات (مقدماتی) ازدواج‌را انجام میدهند؛ وپس از توافق طرفین در شرایط مربوطه ، داماد برای پرداخت مهریه بهترین قسمت دارایی خویش‌را تخصیص میدهد وآنگاه حلقه ازدواج وهدایای لازم به عروس ارسال میدارد . تحفی که داماد میفرستد ، عبارتست از : البسه ، جواهرات‌ونقدینه . معقوده نیز هدایایی که غالباً ازکارهای‌دستی خویش است به تازه داماد تقدیم میدارد ، ازجمله دستمالهای گلدوخته ، عرقچینهای‌سوزنکاری، رومیزی‌ودست دوزی واشیاء مشابه دیگر.

مجلس جشن عروسی در منزل داماد بر گزار می گردد ، ومدت ده روز ادامه می‌یابد . در روز دهـم، در وسط روز جهیزیه عروس را بخانه دامادارسال می‌دارند، که عبارتست از: ملبوسات وجواهرات،بلغی اثاث واسباب‌خانه ، کنیزان و خواجگان، که بطورکلی کمیت و کیفیت

آنها بسته بجاه وجلال معقوده است. هنگام عقد ازدواج ، برای عروس بیشتر از این چیزی نمی‌دهند. معمولا جهیزیه را با قطار شتر، ویا دیگر ستوران بار بر، با طمطراق و دبدبهٔ تمام حمل میکنند، سروصدای آلات موسیقی بلند میشود، غلامان وخواجگان بر بالای محمولات مینشینند ، ویا اینکه هریك برپشت اسبی راه میروند، اغلب اوقات برای تشریفات وجلب انظار ، و تظاهر بیشتر ، از دیگران اسباب واثاثیه وخدم وحشم عاریت میکنند ، وصندوقهای خالی برای خیره کردن چشم اطرافیان به نمایش در می آورند . شب هنگام ، عروس بمنزل داماد هدایت می‌شود ؛ اگر معقوده از خانواده عالیمقامی باشد ، در کجاوه می نشیند که دستگاه ننو مانندی است ، وهر شتری معمولا در طرفین چپ و راست خود، دوتاازآنراحمل میکند . ولی در صورتیکه نوعروس از خانواده‌های متوسط باشد، برپشت اسبی،ویا پیاده مشایعت میگردد . نوازندگان در پیش حرکت میکنند ، و جمعی از نوکران هر یك شمع بدست در دنبال آنان بجنبش درمی آیند، ودر تعقیب این گروه، زنان نیزهریك شموع پرنوری بدست ، عزیمت می‌نمایند. عروس مطلقا درحجاب است، مضافاً براینکه يك‌چادر پلیسه پاچین مانندی، اززربفت یابافته‌زرین، ویا منسوج ابریشمی برسر دارد که تاکمر پائین آمده‌است وطوری‌مشارالیها را مستورساخته‌که ازدید تیزبین‌ترین چشمان‌مستور میباشد، وهیچکس بهیچوجه نمیتواند شکل و شمایل وقد وقامت ویرا تشخیص‌بدهد. مردم میگویند که‌این احتیاط دراستتار برای آنست که نوعروس‌ازسحروجادوی (چشم بد) حسودان و رقیبان درامان باشد .

معقوده هنگامیکه پیاده است، دونفر زن‌از بازوان وی میگیرند،

وهدایتش میکنند وموقعی که سواره میباشد، خواجه ای عنان اسب را بآرامی میکشد. یك ساعت بعداز ورود بخانه داماد وپس از پایان مراسم جشن زنان موقری (ینگه‌ها) عروس را بحجله مخصوص رهنمایی می‌کنند، و کلیه‌ملبوسات ویرابجز پیراهن خواب‌وتنکه، ازتنش درمی آورند وآنگاه به بستر استراحتش هدایت مینمایند . کمی بعد داماد توسط خواجگان ویا پیرزنان بحجله عروس هدایت میگردد ، وهنگامیکه وی وارد میشود، شمع کشته شده‌است وبهیچوجه نوری دراطاق وجودندارد.

داستان دختر شاه عباس کبیر

با این ترتیب،مرد فقط وقتی زنش رامشاهده میکند که باو نزدیك میشود ، وچون نو عروس‌مدام درفرارو درمیان‌زنان پنهان‌است، ویااینکه‌مایل بنزدیك شدن شوهر نمیباشد ، لذا فقط بعد از گذشتن ایام متوالی داماد بعروس دست می‌یابد . اینگونه اطواروحرکات مخصوص اعیان واشراف کشوراست، و این طبقه عقیده دارندکه تسلیم سریع‌دلیل دنائت میباشد . دخترانی که ازخاندان سلطنت میباشند ، در این رشته ید طولایی دارند ، بطوریکه بایستی چندین ماه بگذرد ، تا قانع و راضی شود که شوهرش شایسته همسری با وی است .

حکایت میکنند ، دخترشاه عباس کبیر، که عقد ازدواجش با یکی از سران سپاه بسته شده بود ، مدتی مدید ازتسلیم خود بشوی خویش امتناع میورزید . تا اینکه سردار شکایت پیش شاهنشاه برد و گفت : «اعلیحضرت ببر ماده‌ای بمن داده‌اند ، این زن نیست درنده است، بطوری‌که من جرئت نزدیك شدن بوی را ندارم ، دوبارمعقوده خنجر بدست بر سر من حمله آورده است» ، شاه عباس نتوانست از خنده خودداری کند ،

وازداماد خویش سئوال کرد : « چند نفر کنیز وغلام سفید درسرای خود داری ؟ » سردارجواب داد : «درحدود چهل و پنج نفر»، شاهنشاه فرمود « هریك ازاینها را بنوبت پیش خود ببر ، من یقین دارم که بدینطریق زن شما تسلیم خواهد شد . »

سردار مطابق دستور پادشاه عمل کرد ؛ بدین ترتیب آتش غضب وخشم شاهزاده خانم سخت شعله ور گشت وازشوی خویش پرسید: «آیا مناسبات زناشوئی چنین است ؟ » ولی چون مشاهده کرد که جریان همچنان ادامه دارد ، وبحرف وی کسی وقعی نمی نهد ، شکایت پیش پدر برد و گفت: «شوهرم باکنیزان وغلامان بسر میبرد واستدعا دارم بعلت این تجاسر ویرا تنبیه بفرمائید . » شاهنشاه با یك حالت خشمناکی چنین جوابداد: «این فرمان من است ، اوبدستورمن چنان کرده است ! » وآنگاه دختر را بخانه شوهرش فرستاده ، تاکید کرد که : « خودش شب آینده شویش را بحجلهٔ زفاف خویش دعوت کند » .

شاهزاده خانم نیز بدستورپدررفتار کرد ، وباکمال خوشی وخرمی زندگی نمود .

یك داستان ازشاه صفی

دراین مقوله یك داستان بسیار خنده آوری از یکی اززنان صیغه شاه صفی حکایت میکنند .

زن مزبورفوق العاده زیبا وفتان بود . شاهنشاه هم او را بی نهایت دوست میداشت وبهمین جهت برجرأت مشارالیها خیلی افزوده شده بود . اوبعضی اوقات درمقابل پادشاه بسیارتندخویی میکرد وسخت جسارت میورزید. شاه صفی که بالطبع بسیار سختگیر و ستمگر بود ، علیه معشوقه سخت بیاشفت ، تا بجائیکه میخواست ویرا رهسپاردیارعدم بسازد . اما چون

بنظر این پادشاه مرگ چندان مجازات سختی نبود ، او را بطریق دیگر ، بشرح زیر تنبیه کرد .

ابتدا خدم وحشم ،کنیزان و غلامان و اثاثش را ازدستش بگرفت و آنگاه بفرمود تمام البسه و پوشاك ویرا در آتش افکندند ، و کلیه جواهرات گرانبهایش را درهاونی بسائیدند ، وقطعات سائیده را پیش‌چشم وی بمیان لجن انداختند ؛ و بالاخره برای اتمام ادبارمشارالیها ، دستور فرمود عقد نکاحش بستند با سیاه پستی که ازخدمه آشپزخانه بود . سپس زن مغضوب را بهمراهی یکنفر ندیمه که برایش باقیمانده بود بمنزل سیاه تازه داماد فرستادند . ندیمه که بمانند بانوی خود ، زن زیبا وبا ابهتی بود ، خنجری دردست‌مابین داماد زشت وکریه وخانم زیباووجیه حائل گشت وگفت : « سك سیاه پلید ! اگردست بسوی بانوی من دراز کنی ، با این خنجرشکمت راسفره خواهم ساخت!» طباخ بدبخت بسرعت کنار رفت ، این حادثه که بعرض اعلیحضرت رسید ، مطبوع طبع شاهانه واقع گشت، وشاهنشاه برسرلطف آمده، زن مغضوب رابعقد یکی‌ازسرهنگان خویش درآورد ، والبسه و پوشاك و اسباب واثاث خانه بفراخور حال برایش بفرستاد .

ازدواج درطبقات پائین

اما درازدواجهای اشخاص کوچك وافراد عادی حوادث کاملا معکوسی اتفاق می‌افتد ؛ فی‌المثل درصورتیکه داماد برای جلب رضایت اولیاء عروس مهریه ای تعهدکرده باشدکه مافوق طاقت و تمکن وی است ، هنگام ورود معقوده، درمنزل خویش را می‌بندد و میگوید : خیلی گران است ! در اینموقع مشاجره سختی‌بین اولیای هردوطرف درمی گیرد، وبالاخره والدین دختر بالاجبار

سطح مهریه را اندکی پائین میآورند، چون عودت عروس فوق العاده بد ومراجعت وی سخت موجب سرافکندگی خواهد بود.

یك نظریه اجتماعی

علی الظاهر چنان بنظر می آید که ازدواج بایك زن بدون دیدار قبلی، عواقب بسیار سوئی در زندگی خانواده‌ای همراه خواهد داشت؛ ولی بهیچوجه چنین چیزی اتفاق نمیافتد وبطور کلی درممالکی که زناشویی بدون دیدار قبلی زنان انجام میگیرد، بیشتر از نقاطیکه ازدواج مشروط بدیدار وملاقات طرفین است، قرین سعادت میباشد. واز قرار معلوم چون هیچکس زن هیچکس را مشاهده نمیکند، لذا همه کاملا از بخت خود راضی میباشند. معهذا- کله نمیتوان گفت که ایرانیان در موقع ازدواج بکلی از کیفیت طرف بی اطلاع میباشند، چون معمولا مادر وخویشان نزدیك وی، ویایکنفر دیگر که واسطه کار ومأمور انتخاب دختراست، عروس آینده رامشاهده ومعاینه میکند، و چنان تعریف دقیق وتوضیحات کاملی از مشارالیها برای داماد تقریر میکنند که بقدر کفایت میتواند ملاك تشخیص پسر واقع بشود. بعلاوه در خانواده های معمولی و حتی درطبقات عالیه، دختران فقط بعداز هفت یاهشت سالگی چادر بسر میکنند؛ وبدینطریق تاسن مزبور درمنازل پیش چشم میباشند، تا درانظار عمومی دیده شوند و همه آنها را ببینند. با این ترتیب بعضی اوقات معقوده راقبلا در دورهٔ صغر مشاهده می کنند.

طلاق

در آئین اسلام طلاق تحت هرعنوان وهربهانه ای مجاز ومشروع بشمار میرود. کافی است که یکی از طرفین ازدیگری خوشش نیاید و بلافاصله متارکه اعلان شود؛ بعلاوه

اشخاصیکه اقدام بطلاق میکنند بسیار عاقل وشریف وپرمغز ترین افراد عالم محسوب میگردند. معمولا متارکه در محضر قاضی ویا در حضور یك مقام روحانی انجام میگیرد، وپس ازطی تشریفات طلاق هریك ازطرفین آزادی کامل دارند باهر کسی که خواستند ازدواج نمایند. شوهر ناگزیر استکه در موقع متارکه مهریه زنرا بپردازد، واین درصورتی استکه وی مبادرت بطلاق کرده باشد، ولی اگر معقوده موجب جدایی وداعی بمتارکه باشد، دیگر ازاین بابت دیناری بوی تعلق نمیگیرد. مسلمانان با مطلقه‌خویش دوباره میتوانندازدواج اختیار کنند و اینکار تاسه‌مرحله ممکن است که تکرار بشود وبطور مسلم این‌رسم مأخوذ ازقوم یهود است؛ بعضی اوقات‌اتفاق میافتدکه طرفین بعد ازسه بار وصلت وافتراق از نو در صدد تجدید مراسم‌ازدواج بر میآیند، ودراینمورد بیك وسیله بسیار عجیبی (محلل) متوسل میشوند. توضیح آنکه زن سه طلاقه با یکمرد دیگری ازدواج میکند وچهل روز با وی زندگی مینماید، و بعدازطی‌این مدت‌ازمشارالیه جدا میشود؛ وآنگاه باشوی سابق خویش از نووصلت میکند، معهذاکه مسلمانان ازدواج با زن سه طلاقه را بسیار زشت وشنیع میشمارند، وبخصوص ایرانیان‌بندرت از این آزادی وسیع درامر تأهل استفاده‌میکنند. بورژوازی (طبقه متوسط‌شهرنشین) بعضی‌اوقات ازاینگونه تسهیلات‌برخوردار میشود، ولی مقامات متشخص وافراد مبرز مرگ را برطلاق زن خویش، ترجیح میدهند، و دوست دارندکه بحیات منکوحه خود خاتمه دهند، ولی از اعلام متارکه با مشارالیها امتناع ورزند. طبقات پائین اجتماع نیز تقریباً بهیچوجه به متارکه وطلاق مبادرت نمیورزند. توده مردم اشخاص ساده و سخت

بی آلایشی میباشند، و در امر متارکه بسیار سختگیر هستند ، مخصوصاً از لحاظ تأدیه مهریه که بهنگام طلاق بایستی انجام بگیرد ، در مضیقه میباشند و هزینه این قبیل اقدامات برای آنان بسیار سنگین است .
گاهگاهی درمیان افراد پست اجتماع درموضوع متارکه حوادث بسیار سوئی اتفاق می‌افتد ، یعنی شوهر برای اینکه از تادیه مهریه امتناع ورزد شروع میکنند ببد رفتاری با زن ، بطوریکه مشارالیها ناگزیر گردد شخصاً تقاضای طلاق کند وهمه چیز را فدای آزادی خویش نماید و بدینطریق دیگر وجهی از این بابت به وی تعلق نگیرد ؛ بعلاوه مقامات صالحه درموضوع مشاجرات زن ومرد بعلت وجود موانع بیشمارودسایس وحیل لاتعد وولاتحصی سخت عاجز میباشند وبندرت میتوانند بتشخیص حقایق و احقاق حق نایل آیند. حرم ، محل سکونت زنان محترم وغیر قابل وصول وحصول است ، بویژه درخانواده‌های بزرك ومنازل مقامات متشخص ؛ بطوریکه استطلاع واستعلام ساده از جریان اندرون جنایتی شمرده میشود . شوهردراین محوطه فاعل‌مایشاءوقادرمطلق بشمارمیرود و از اختیارات نامحدود خویش بدون مداخله احدی میتواند هر گونه سوءاستفاده کند . موثقین میگویند درحرم ها حوادث بسیارسوء ووقایع وحشتناکی اتفاق میافتد ، بطوریکه‌اکثرستوفیات‌اندرونهاکه بنظر میآید با اجل طبیعی جان سپرده‌اند ، قربانی هوا وهوس شده و بعمد مسموم گشته‌اند .

اقارب نزدیك وخویشان که ازدواج باآنان درآئین اسلام تحریم شده است ، تقریباً عین‌همانست که درمذهب یهودمحدود گشته‌وایرانیان مسلمان این مراتب را رعایت میکنند : مادر و مادرزن ، خواهر و

خواهر زن و، عمه و خاله. ازدواج با زن برادر مجاز میباشد، ولی کمتر چنین حادثه‌ای اتفاق می‌افتد.

مسلمانان دیگر (یعنی غیرشیعه، واهل سنت وجماعت) دررعایت مراتب ممنوعه وازدواج بامحارم خویش تسامح نفرت انگیزی روامیدارند؛ چنانکه حکایت میکنند مغول کبیر فقید (۱) پدراورنك زیب پادشاه کنونی هندوستان سخت شیفته وعاشق دخترخویش گشت و بطوریکه در کشور مزبور میگویند، فقها وقضات جرأت را بجایی رسانیدند که فتوی دادند: «بلی هرشخص مجازاست ازانگورتاکی که خود کاشته استفاده بکند.»

دردوازدهم مأمورمخصوص خان گرجستان راکه موظف بود مرا به ایروان هدایت کند، مرخص کردم، مبلغ هشت پیستول بعنوان هدیه برایش پرداخت نمودم، ونامه‌ای بخدمت اب رفائیل دوپارم (۲) نگاشتم وبه وی سپردم تاآنرا بحضور ایشان برساند، در این کاغذ شمه‌ای از خدمات حسنه مأمورمزبور بنگاشتم، وخواهش کردم که مراتب رابعرض پادشاه گرجستان برساند، و سپاسگزاری خاضعانه مرا بحضور معظم‌له معروض بدارد. رسم است که باین‌قبیل مأمورین معمولا هنگام ترخیص چنین نامه‌هایی‌میدهند. احیاناً اگرمأمورین رضایت‌نامه دردست‌خویش نداشته باشندسخت مستوجب تنبیه خواهند بود.

درسیزدهم، یك قسمت ازروزرا درکاخ حکومتی بودم، وناهاررا باحاکم (استاندارایروان) صرف کردم. درروزهای چهارده وپانزده نیز ناهار را مهمان مشارالیه بودم. او در نوازش من بخصوص میکوشید تا

(۱) شاه جهان، که ازسال‌هزاروسی‌هفت تاهزاروشصت وهشت‌هجری برهندوستان‌سلطنت داشته است.

(۲) Pere Raphael de Parme

تادر بهای جواهرات مورد نظروی تخفیفی قائل بشود. پستی ودنائت رجال واشراف ایرانی را در مواقع مادی و منافع شخصی حدوحصری نمیتوان شناخت؛ مخصوصاً هنگامیکه طرف خارج ازحوزهٔ نفوذوسیطرهٔ حکومت ایشان باشد . این گروه برای جلب سود ازهیچگونه اقدام ننگین وشرم آوری خودداری نمی کنند وبانواع واقسام لطایف الحیل، تملق وچاپلوسی تمجید وتعریف، امیدونوید متوسل میگردند. اعیان واشراف ایرانی برای وصول بمقصود بهر گونه پستی تن میدهند ، وبعد ازنیل بمقصودهمه چیز وهمه کس رافراموش میکنند . درایران برای حل مشکلات، این لطایف الحیل مدام تکراروتجدید میشود .

ملاقات با بطریق ارمنستان

در شانزدهم ، برای ملاقات بطریق ارمنستان رفتم . ژاك (۱) پیرمردسخت سپید گون محترم وموقری است، ولی سبك مغز میباشد و بهمین جهت تمام اتهامات منتسبه بروی دائر برفقدان تمییز ودراکه وانهماك در حرص وطمع صحیح بنظرمیرسد ، واطواروحرکات مشارالیه این شایعات را که درافواه ارامنه جاری است کاملا تاییدوتصدیق میدارد . بطریق در اداره حوزه روحانی خویش متوقف بود واجازه خروج ازشهرنداشت و این عواقب سوء اعمال شوم خودش بود که دامنگیرش شده بود . اینك علل این پیش آمدهای اخیررا نقل مینمائیم ، اومفصلا دراین باره با من درددل کرده است. مقامات روحانی ارامنه ، چنانکه قبلا هم گفته ایم درسوءاستفاده ازمعاملات دینی سخت طریق افراط می پیمایند ، ودر اینمورد مثل دیگر فرق مذهبی (مسیحی) مشرق زمین مرتکب خطایای منکری میشوند. متاعی

(۱) Jacques

که روحانیون ارمنی گرانتر ازهمه چیز بفروش میرسانند ، روغنهای مقدس است ،که یونانیان آنرا میرون (۱) می نامند . اکثر مسیحیان شرق تصور میکنند که این ماده بلسان و مرهمی است که موجب شفای معنوی و صحت آلام روحی انسان میباشد ، وحتی بعضی ازمجامع ومحافل مذهبی مسیحی، ایمان دارند که غفران معاصی و بخشایش گناهان وسعادت و فلاح با استعمال این روغنهای مقدس ارتباط مستقیم دارد ، فی المثل مدعی هستند که در مراسم تعمید ، تشریفات مذهبی بامیرون بایستی برگزار شود ، و آب نمیتواند این منظور را تامین کند .

روحانیون برای سوء استفاده خویش همیشه شرح بلیغی از فواید دهنیات مقدس بیان میدارند ، و با اشاعه این عقاید سخیف بیش از پیش بردرآمد خویش می‌افزایند ، بطوریکه هر مسحی بقیمت گزافی برای مردم تمام میشود و فقط بطریق حق دارد که آنرا تقدیس کند ؛ مشارالیه میرون را به اسقفها و مطرانها میفروشد . در حدود دوازده سال پیش بطریق (ارمنستان) ایران تصمیم گرفت که فروش روغن مقدس را به‌دیگر مقامات روحانی ارمنی مشرق، منحصر بخود بسازد. روحانیون ترکیه مدتی است مدید که میرون را از بطریق ارمنی اورشلیم، مقیم بیت المقدس که رئیس کل ارامنه مسیحی امپراطوری عثمانی است میگیرند. اما ژاك ادعاداشت ارامنه ترکیه فقط هنگامی مجاز با بتیاع روغن مقدس ازاورشلیم بودند که حدوث جنك مابین ایران و ترکیه مانع وصول مراجعین بمحضروی بود، وبطریق پیش خود اندیشید که با دادن رشوه‌ای به دربارخلافت (سلطان عثمانی) بسهولت فرمانی ازبابعالی تحصیل کند که منعبد مقامات روحانی

(۱) Myrone

ارمنی مقیم امپراطوری ترکیه کمافی السابق مجبور باشند ، میرون را از ایران بگیرند . برای اجراوانجام چنین طرح مهم و بزرگی بجلب رضایت دربارصفوی نـاگزیربود ، وژاك باکمال سهولت موافقت مقامات ایرانی را جلب کرد ، و آنگاه بصوب بابعالی شتافت ، و پس از خرج مبالغ هنگفت واقامت ممتد درقسطنطنیه ، بالاخره بمقصود خویش نایل آمد .

بطریق ارمنی اورشلیم ،که یك شخصیت روحانی بسیارهوشیار و حیله گر و آشنا بامور ترکیه است ، مادام که حریف در بابعالی مشغول مذاکره با مقام خلافت عثمانی بود ، بهیچوجه ازجای خود نجنبید ، تا اینکه ژاك دارو ندارخود را خرج کرد و کیسه اش کاملا ته کشید ودرصدد مراجعت بایران بود که اونیزوارد عرصه مبارزه گردید ، وباکمال سهولت منافع عظیم بابعالی‌را دراین مسئله برای دیوان‌عثمانی شرح وتوضیح‌داد، ومضاربیشمارمادی که ازلحاظ موافقت باعزیمت اتباع ارمنی امپراطوری ترکیه بخاك ایران ، متوجه بابعالی بود ، متذکر گردید . بالنتیجه فرمان صادره بنفع بطریق (ارمنستان) ایران نقض شد، وشرایط سابق کماکان مستمرومستقر گشت .

ازسوء حظ ، ژاك درصدد مقابله با رقیب خویش برآمد ؛ و تصور کرد که میتواند از راه تقدیم هدایای هنگفت بدیوان عثمانی ، واصرارو پافشاری به نتیجه مطلوب نایل آید . مقدار وجوهی که مشارالیه برای اجرای این طرح اهریمنی خرج کرده است ، درست بـرای من معلوم نمیباشد؛ ولی مبلغ رشوه‌را به هشتصد هزارلیره (فرانسوی معادل فرانك طلا) تخمین میزنند ومسلم آنست که هنوزازاین بابت پانصد هزارمقروض میباشدکه درقسطنطنیه ازاین وآن بعاریت گرفته وبرای نیل بمقصودخرج

کرده است . بطریق ابتدا هرقدرمیتوانست ازارامنه قرض کرد ؛ وسپس روی بترکان آورد .

بالاخره ، بطور کلی اعتبارخویش را ازدست بداد ومجبورشد که ازتعقیب موضوع منصرف وخاك ترکیه را ترك بگوید ، چون دراین کشور هیچ چیزبدون صرف نقدینه امکان پذیرنمی باشد . ژاك گمان کرد که میتواند ارامنه ایران راکه به استانبول تردد دارند، بتادیه قروض خویش بترکها،وادارسازد. اوعده کثیری راتحت فشار گذاشت وتا حدی درانجام مقصودتوفیق یافت . ارامندوجوه‌هنگفتی‌پرداختند ؛ وبدینطریق‌خواستند که پیشوای مذهبی‌خویش را ازگرفتاری نجات دهند ؛آنهاقروض بطریق راخیلی کمترازمبلغ واقعی آن میدانستند . ولی‌هنگامیکه مشاهده کردند بدهی مشارالیه تقریباً لایتناهی است ، وهرروزه رقم درشت تری‌ازقرض‌های وی علنی میگردد ، دیگرازپرداخت پول امتناع کردند ، و درمقابل هرگونه جبروعنف وحیله وتدبیربطریق مطلقا مقاومت نمودند . بالاخره ژاك مجبورشدکه ازطلبکاران ترك خواهش کند عده ای را بهمراهی وی به ارمنستان بفرستند تا وجوه مربوطه درآنجا تأدیه شود .

روی این‌قول وقرار کسی‌درترکیه مزاحم وی نشد واوبمقرخویش بازگشت . اما هنگامیکه به ارمنستان رسید مشاهده‌کرد که ایرانیان و ارامنه نیز از اقدامات سوء اوسخت منزجروعلیه هزینه های هنگفت وی بسیاربرآشفته اند وبدینطریق هیچکس حاضرنشد پولی به ژاك بدهد و اجازه ندادند که مشارالیه بگنجینه رسمی اداره روحانی دست بیازد . بطوریکه دونفرازمستخدمین متصدی گمرکات استانبول‌که برای دریافت هشتاد هزار لیره طلب مخدوم خود از بطریق بارمنستان آمده بودند ،

مشارالیه را عاجز ازپرداخت یافتند وناگزیر دست خالی بکشور خویش مراجعت کردند .

متصدی کل گمرکات قسطنطنیه که دید مطالباتش درمعرض خطر قرارگرفته است فرمانی از مقام خلافت (سلطان عثمانی) بعنوان حاکم ارزروم دریافت داشت که برای استرداد وجوه معوقه هر گونه مساعدت لازم را درباره مستخدمین وی که از ایران برمیگشتند ، مبذول دارد .

پاشای ارزروم سفارشنامه ای در اینخصوص بعنوان خان ایروان نگاشت ، وتسلیم مستخدمین مزبور کرد . ازاین توصیه نامه ها چندان نتیجه مثبتی بدست نیامد ، وچون انهار آسیا فوق العاده طویل و فواصل منازل بسیار بعید است ، انجام امور دراین اقلیم سخت بتعویق می افتد ، مستخدمین ترك یکسال در ایران بدون اخذ نتیجه معطل شدند . تا بالاخره سفارشنامه های نوینی ازصدراعظم عثمانی ، ازقائم مقام استانبول وازپاشای ارزروم خطاب بخان ایروان دریافت داشتند . این نامه هابسیار شدیداللحن بود ، بطوریکه موجب تعجب خان گردید .

لذا بطریق ارمنستان را احضار ودستورداد که بایستی فی الفور هشتاد هزارلیور تأدیه گردد . ژاك که فی الحقیقه معسر و عاجز ازپرداخت دیون خود بود ، باکمال وضوح حاق مطلب را با حاکم در میان گذاشت ، و خواهش کرد که ازدربار ایران اجازه بگیرد تاوی وجوه لازم را از کلیساهای ماد(آذربایجان) وگرجستان تحصیل کند. او برای جلب موافقت حاکم تحف وهدایائی تقدیم داشت وبالاخره در آرزوی خود توفیق یافت .

خان ایروان اجازه لازم را ازدربار تحصیل کرد و بطریق شروع باقدامات لازم نمود ومأمورینی برای اجرای نقشه بگوشه وکنار گسیل داشت .

مقامات روحانی وغیر روحانی ارامنه این ایالات که سخت نادار وفقیرند ، ومدام درمعرض غرامات وتحمیلات ، مالیات وعوارض گوناگون میباشند، ازپرداخت پول بفرستادگان ژاك مطلقا خودداری کردند . استانداران ماد وگرجستان که بماهیت موضوع پی بردند ، رعایای مسیحی خود را ازتقدیم وجوه بمامورین بطریق بازداشتند ، و گفتند چنانچه حاکم ارمنستان نسبت به پیشوای مذهبی ارامنه ملاطفت ومرافقتی دارد ، دستور فرماید ، ازکلیساهای حوزه حکومت خودش پول لازم راجمع آوری کنند. بدینطریق ضرورت ایجاب کرد که موضوع دوباره بعرض دربار اصفهان برسد ؛ ولی چون خان ایروان بیم آنرا داشت که مبادا بطریق از عزیمت بپایتخت امتناع بورزد ، ونخواهد که شخصاً دراصفهان حضوریابد ، لذا دستورصادر کرد ،که منبعد ژاك بدون کسب اجازه حق خروج ازشهر (ایروان) را ندارد . وضعیت اسقف اعظم ارامنه ، هنگام ملاقات من بقرارمذکور بود؛ او در انتظاروصول احکام دربار، وتصمیمات متخذه سخت ناشکیبا بود . دراینجا بایدمتذکرشویم که دراوایل بطریقان مسیحی آسیاحقوق مستمری ازسلاطین اسلامی دریافت میکردند ، ورعایای ایشان بشمارمیرفتند .

کمتر ازیك قرن پیش ، پیشوای مسیحی قسطنطنیه چهارهزار اکو ازخزانه بابعالی مقرری داشت . امادرنتیجه روش ناهنجاروهشی نامناسب زعمای دینی کلیسا،ازاحترامات ایشان بسیار کاسته شد ومستمری مزبور به دوهزاروپانصدتقلیل یافت . دسایس برای اشغال مقام زعامت مذهبی مسیحی بیش ازپیش افزون گشت وازمقام خلافت (سلطان عثمانی) تقاضی شد که تحصیل این منصب آزاد باشد وبدینطریق داوطلبین برقابت پرداختند و بمزایده مشغول شدند و مقام منیع مزبور در معرض حراج قرارگرفت و

بالنتیجه کلیسا موظف گشت که مالیاتی هم بدولت بپردازد .

دراین ایام موضوع کاملا با پول حل وفصل میشود ودرمعامله کسی پیش می برد که نقدینه بیشتری تقدیم مقامات عالیه دولتی بنماید وبدینطریق پیشوای دینی بشود وبطریق همه ساله چنان هدایای هنگفتی به وزیران تقدیم میدارد که هیچکس جرئت مقابله با وی ندارد ونمیتواند دراشغال مقام زعامت مذهبی با مشارالیه معارضه کند .

اعیاد ایرانی (نوروز)

در بیست ویکم مارس چهل وهفت دقیقه بعد از طلوع آفتاب مطابق غره ذی الحجه دوازدهمین ماه سنه هجری قمری توپخانه وساخلوی قلعه سه بارشلیك کردند وبدین طریق حلول سال نو(عید نوروز) را اعلام داشتند . معمولا همیشه درموقع ورود آفتاب ببرج حمل خواه شب باشدوخواه روز،سال جدید اعلام میشود .

ایرانیان اعیاد و ایام سوگواری مذهبی وغیرمذهبی بسیار متعددی دارند ، بعضی ازاین مراسم بیاد بود حوادث ووقایع بزرك دینی است و برخی دیگرمخصوص انقلابات مهم میباشد . معهذاکلـه ، فقط سه عید و تعزیه مذهبی را با شکوه وجلال تمام رسماً برگزار میکنند : عید فطر، که بمثابه جشن قیامت (احیای) مسیح بعد از اختتام ایام پرهیز میباشد ، عیداضحی،شهادت آل علی ع،ویك جشن غیرمذهبی(ملی)دارند که عیدنوروز است . باید متذکر شویم که ایرانیان اگرچه فقط یك چنین جشنی (ملی) دارند ولی، آنرا بطرز بسیار باشکوهی برگزار میکنند . فـی المثل سه روز تمام طول میکشد و دربعضی مقامات، مانند دربار ، تا هشت روز ادامه دارد و چنانکه گفتیم از ورود آفتاب ببرج حمل آغاز می یابد . این عید را نوروز سلطانی مینامند ، تا از سال جدید و واقعی تاریخ

فعلی ایران که مبدأ آن هجرت حضرت محمد ص ازمکه (بمدینه) است مشخص باشد ، پیغمبر اسلام (۱) ازخوف کفار (۲) که میخواستند شارع آئین جدید را مقتول سازند مهاجرت فرمود، وتمام مسلمین جهان حادثه مزبوررا مبدأ تاریخ خود قرار داده‌اند . آغاز سال تاریخ اسلامی که قمری میباشد ، غره محرم است که اول سال هجری میباشد .

ایرانیان جشن نوروز را مطابق سال شمسی که معمولا تاریخ باستانی این قوم بوده است برگزار میکنند ، وبانی این عید را جمشید میدانند که چهارمین شاهنشاه ایران است ، وازهمین سنت باستانی بثبوت میرسد که مردم این کشور به اعیاد مربوط به تحول آفتاب واعتدال ربیعی بسیاراهمیت قائل بوده‌اندو آغاز بهار را سخت نیکو ومبارك میشمرده‌اند. جشن نوروز هشت روز تمام ادامه داشته است ، درنخستین روز عید ، شاهنشاه بار عام میداده ، روز دوم مخصوص شرفیابی علماء ودانشمندان ومخصوصاً اخترشماران بوده‌است ، سوم بمغان وموبدان اختصاص داشته، چهارم ویژه قضات بود. پنجم مخصوص بزرگان واعیان واشراف کشور، ششم برای خویشاوندان ومنسوبین شاهنشاه ، و دو روز آخر بزنان و کودکان سلطان اختصاص داشته است . این جشن تاهجوم اعراب به ایران باشکوه وجلال تمام ادامه داشته ، ولی تازیان با آئین جدید، تاریخ نوی با خود سوغات آوردند ، دراین تقویم تازه آغازسال نو در اعتدال ربیعی وآغازبهار واقع نمیشود ، بلکه ابتدای سنه جدید قمری اول محرالحرام است . غالبین با مردم مملکت که در آئین باستانی (۳) خود سخت پابرجا

(۱) مصنف متعصب « متبنی » نوشته است .
(۲) در اصل (مردم) نگاشته شده است .
(۳) مصنف «آتش پرستی» آورده است .

بودند، معارضه بمثل کرده ، مانع احیای سال شمسی بودند ، اما ایرانیان همچنان آغاز سال نورا طی یك جشن مذهبی در روزشنبه عید میگرفتند واین مسئله در نظر مسلمانان که هرگونه جشن وسرور عمومی را در روز مزبور سخت زشت میشمارند ، یکنوع بت پرستی جلوه مینمود ، واما آغاز سال قمری بهیچوجه با جشن وسرور مناسبت نداشت ، چون دهه اول محرم ، نخستین ماه سال اسلامی ، به تعزیه داری شهادت آل علی ع اختصاص دارد (۱) .

استقرار مجدد نوروز در دربار اسلامی

تاسال چهارصدو هفتاد و پنج هجری اوضاع بهمین منوال بود، دراین سال، درروزاعتدال ربیعی هنگام تحویل آفتاب ببرج ، حمل سلطان جلال الدین (ملکشاه سلجوقی) ، بتخت سلطنت جلوس کرد ومنجمین مملکت فرصت را برای احیای سنت باستانی ایرانیان مغتنم شمرده ، گفتند :

این در نتیجه مشیت الهی است که سلطان در نخستین روز سال، البته برحسب تقویم باستانی ، بتخت امپراطوری جلوس فرموده است ، و بدینطریق توانستند که رسم قدیمی کشور خود راکه یادگار عهود بسیار باستانی است ، به وی بقبولانند و جشن (ملی) مردم را مثل ادوار پیش از اسلام همچنان استوارو برقرار سازند. اخترشماران بسلطان اظهارداشتند که جشن نوروز را نمیتوان در آغاز سال قمری تثبیت کرد ، چون ابتدای سنه این تقویم ، مصادف با ایام سوگواری است ومسلم است که تصادف عید با عزاداری منحوس خواهد بود ، بالنتیجه صلاح آنست که نوروز در آغاز سال خورشیدی تثبیت گردد که همیشه مصادف با آغاز بهار ، نیکوترین فصل سال میباشد ، درصورتیکه ابتدای سنه قمری برحسب

(۱) اما حافظ فرماید: ببین هلال محرم، بخواه ساغر راح که ماه امن وامانست ، سال صلح و فلاح

گردش ماه در فصول مختلف ومتوالی واقع میشود . منجمین برای جلب توجه شاهنشاه گفتند که وضع چنین تقویمی واجد خصوصیت شایان توجه دیگری هم میباشد، توضیح آنکه برحسب یك رسم باستانی ایرانیان آغاز سلطنت پادشاهان خودرا مبدأ تاریخ قرار میدهند و بدینطریق همیشه نوروز آغاز سال شمسی، مصادف باروز جلوس وی خواهد بود . سلطان جلال الدین را پیشنهاد اخترشماران خوش آمد وعید باستانی را در آغاز سال جدید سلطانی تثبیت فرمود واز آنوقت ببعداین جشن همیشه باشکوه وجلال هرچه تمامتر برگزارمیگردد(۱) .

آئین نوروز

چنانکه گفته شد ، با شلیك توپ وتفنك ، البته در نقاطیکه این تسلیحات موجود باشد ، ازقبیل پایتخت و دیگر شهر های بزرك ومهم، حلول سال نو بـرای مردم اعلام مـی‌شود .

منجمین (۲) لباس فاخر دربر کرده، یك یا دوساعت پیش ازاعتدال ربیعی برای تعیین تحویل آفتاب ببرج حمل ، به کاخ سلطنتی ویا عمارت حکومت محل میروند و درپشت بام ویاروی مهتابی ، با اسطرلاب خود مشغول کار میشوند و بمحض اینکه علامت دادند ، برای اعلام حلول سال جدید شلیك میشود وصدای آلات موسیقی:طبل وشیپور ، نای ونقاره در هواطنین اندازمیگردد. بدین ترتیب ترانه وطرب، جشن وسرور تماشاچیان وبزرگان مملکت آغاز میشود . در اصفهان درهمه روزهای عید ، در مقابل درکاخ شاهنشاه ، مراسم سرور با رقص و طرب ، آتش بازی و

---

(۱) بانی این زیج حکیم عمرخیام نیشابوری بوده است .

(۲) شاردن ، Astrologue (اخترشناس ، رمال) را با Astrnome (منجم ، هیئت‌دان) ، مترادف آورده است .

صحنه‌های کمدی، بمانند هفته بازار بر گزار می گردد وهرفردی هشت‌روز عیدرا با شادی بی پایان بسر میبرد .

ایرانیان برای نوروز نامهای مختلفی دارند ، ازجمله آنرا عیدلباس نو میخوانند ، چون هر کس هر اندازه‌ای نادار باشد، دراین جشن یکدست لباس نوی بتن می کنند، و افراد متمکن در ایام عید، هر روزی ملبوس دیگری در بـر مینمایند. ایام نوروز فرصت مناسبی است برای مطالعه شکوه وجلال در، بار چه دراین جشن عظمت و ابهت این دستگاه بیش از هرموقع دیگر جلوه گر میگردد؛ هر درباری عالی‌ترین ونفیس‌ترین وسایل تجمل خویش را در روزهای عید زیب تن و پیکرخودمیکنند . در ایام نوروز ، در تمام هشت روز، گردش وتفریح در خارج شهر بطرز بیسابقه‌ای جریان دارد.

هرکسی هدایا وتحفی فراهم میکند؛ و روز عید برای یکدیگر تخم مرغهای منقش ومطلایی ارسال می‌دارند، بعضی از اینها سه دوکای طلا ارزش دارد . شاهنشاه پانصد تخم مرغ از نوع مزبور در بشقابهای نفیس در سرای خود بین سوگلی‌های خویش بخشش میکند . چندتایی از اینها را من هنگام مراجعت با خود بیاد گار آورده‌ام . این تخم مرغها مستور از طلا و مزین بچهار صورت‌یا مینیاتوربسیار نفیس است.روایت میکنند که‌ایرانیان‌درتمام‌ادوار(تاریخ‌خود)درایام‌نوروز بیکدیگرتخم‌مرغی هدیه میداده‌اند ، چون تخم مرغ نشان پیدایش حیات و آغاز تکوین موجودات‌است. تعدادمصرف آن در ایام‌عید باور کردنی نمیباشد.بزرگان کشور، بعد از تحویل آفتاب ببرج حمل، برای تهنیت عید نوروزبحضور شاهنشاه میروند ، اعیان و اشراف تاج مرصعی (۱) بر سر ، با تجهیزاتی

(۱) علی‌الظاهر مقصود تاج قزلباش است.

حتی الامکان وسبك چابك بپیشگاه همایونی شرفیا شده، هریك هدیه ای
از گوهرهای گرانبها وجواهرات قیمتی منسوجات نفیس و عطریات عالی
ونوادردیگر،اسب ونقدینه وغیره بر حسب مقام ومقدور خویش بحضور
ملوکانه تقدیم میدارند. اکثر بزرگان طلاپیشکش میکنندواستدلال می-
مینمایندکه در تمام‌عالم تحفه مناسبی برای صندوقخانه (گنجه) همایونی
وجود ندارد ومعمولا از پانصد تا چهارهزار دوکا تسلیم میدارند. رجال
و بزرگانی که در ایالات وولایات مأموریت‌دارند، آنها نیز هدایا وتحف
خود را تقدیم حضور همایونی میکنند واحترامات‌لازم را بجا میاورند.
هیچکس از انجام این مراسم معاف نمی باشد ومعمولا مقام ومنزلت‌هر
شخصیتی‌بر حسب هدایای تقدیمی‌در سال‌های متمادی منظورنظر ومورد
توجه است . و بدین ترتیب شاهنشاه در عید نوروز ثروت سرشاری بهم
میزند ، و یك قسمت از آنـرا در سرای همایونی بین اعضای بیشمار
اندرون بعنوان عیدی تقـیم وتوزیع میفرماید.

شاهنشاه در تمام ایام عید از ساعت ده تا ساعت یك، ازاعیان و
اشراف کشور با شکوه و جلال تمام پذیرائی بعمل می آورد و سپس به
اندرون تشریف میبرد. معمولا رجال و بزرگان مملکت نیز هریك‌بنوبه
خود در منزل خویش مشغول پذیرائی از واردین می گردند ونصف‌مدت
روز را برای قبول مراجعین و دریافت هدایا وتحف تابعین تخصیص‌می-
دهند؛این‌رسم مسلم مشرق زمین است که‌کوچکان ببزرگان می بخشند
ونادارا ن به دارایان میدهند واز دهقان تا سلطان این سلسله مراتب‌در
داد و دهش مرعی ومراعات میگردد .

اشخاص مؤمن ومتدین درصورت امکان تمام ساعات نخستین‌روز

عید سال جدید را با دعا و عبادت در منزل خویش می گذرانند. این گروه در طلیعه صبحدم اغتسال می کنند و آنگاه پوشاك بسیار تمیزی میپوشند، از نزدیکی بزنان امتناع میورزند، نمازعادی وفوق‌العاده روزرا میخوانندو بقرائت قرآن و کتب نفیس خویش مشغول می گردند و با زهد وعبادت آرزومندندکه سال نورا بخوشی وخرمی بسر برند.

افراددیگر که«اهل زمانه» می‌باشند ومدام درتوسعه جاه وجلال وافزایش ثروت ومکنت خویش میکوشند ایام عید را طور دیگری می گذرانند. این گروه تمام اوقات‌تعطیلات‌را بجشن‌وسرور،تفریح وتفرج‌می گذرانند ومدعی هستندکه برای‌میمنت سال جدید بایستی در ایام‌نوروز بشادی وسرور پرداخت تا تمام سال را در رفاهیت و راحت گذراند. نکته‌ای که‌بیش از پیش بر رونق وشکوه عید نو روز می افزایدآنست که‌این روز رامصادف باانتصاب‌حضرت علی به‌ولایت حضرت ختمی‌مرتبت میدانند. مسلمانان (شیعیان) مدعی هستند که در روز تحویل آفتاب ببرج حمل حضرت محمدص جانشین خودرا درحضور قوای مسلح خود رسماً اعلام‌فرمود؛ بالنتیجه علی‌رغم دیگراعیاد وایام سوگواری که باتقویم قمری تعیین‌می گردد، این‌یگانه جشن بزرك مذهبی باگاهنامه‌خورشیدی تثبیت وتعیین می شود ونخستین روز سال شمسی عید مذهبی مسلمین (شیعیان) است، دراین رباعی اشاره بهمین نکته شده‌است: بهار بالاله‌های جام‌مانندجلوه گراست، در آرزوی‌نثارشبنم بخاك نجف‌است؛ دراین‌روزنو علی‌برمسند رسول نشست، بدین‌جهت نوروز میمون ومبارك است (۱).

(۱) مترجم مفهوم رباعی را عیناً بپارسی بر گردانیده است ، چون اصل دوبیتی‌راعلی‌ـ العجاله در دسترس خویش ندارد .

شاهنشاه فقید، شاه عباس ثانی اندکی پیش از فوت خویش فرمان داده بود بمانند ایرانیان باستان تحویل آفتاب را در تمام بروج دوازده‌گانه در طی سال، بانوای نی و طنبور وساز وشیپور تجلیل کنند. ولی مرگ نابهنگام وسریع شاهنشاه مزبور استقرار این آئین باستانی را فرصت نداد.

در بیست ودوم بعد از ظهر برای تهنیت عید بکاخ حکومتی رفتم ویك قبضه خنجر بسیار نفیس وعتیقی که دسته وغلاف عاج ظریف مطلای مینایی داشت تقدیم حضور خان ایروان کردم. این هدیه مطبوع طبع حاکم وبسیار مورد توجه وی واقع گشت. در ایران یك رسم قانون‌مانند است که در عید نو روز نمیتوان بدون تقدیم تحفه‌ای بحضور بزرگان بار یافت. حاکم مرا درکنار خویش بنشاند ومرا بخوردن میوه‌های تر وخشك وشرابهای بسیار نفیس وعالی گرجستان وشیراز خواند.

ضراب‌باشی (متصدی کل ضرابخانه ومسکوکات) وفرستاده شاهنشاه (غلام شاه) نیز که ذکرش سابقاً گذشت در حضور حاکم بودند. من دو ساعت در حضور خان مشغول صحبت و مذاکره بودم.

برای جواهرات خریداری نیست

در بیست وپنجم استاندار ارمنستان مرا پیش خود خواند وبعد از یکرشته صحبتهای بی اهمیت، بطور خصوصی چنین گفت: «از فرط علاقه و محبتی که بشما دارم، سخت غمگین ومتاثر میباشم، چون ورود شما بایران بایك دوران بسیار بدی مصادف شده است، دیگر برای جواهرت هیچگونه خریداری درمیان نیست، شاهنشاه (شاه‌سلیمان) باحجار کریمه بهیچوجه وقعی نمی‌نهد وهرگز طالب چنین چیزهائی نمیباشد، دیگر دوران شاه

عباس ثانی کاملا گذشته است ، رواج بازار سابق را بکلی باید فراموش کرد ، شما بزحمت خواهید توانست سه هزار پیستول جواهر به دربار ایران بفروشید .» وسپس اضافه کرد که : « البته نباید این پیش آمد ها موجب ملالت خاطرومایه دلشکستگی شما بشود ، و منظور من از این بیانات آنست که شما علاج واقعه راقبل ازوقوع بکنید ودرفروش کالای خود بهیچوجه من الوجوه فرصت را ازدست ندهید ؛ و درصورتیکه با من در معامله بکنار آئید ، درنظردارم که معادل ده هزارااکواز جواهرات شمارا خریداری کنم». البته من ازفحوای این کلمات کاملا منظورحاکم را دریافتم . واگرچه نظریات وی بطور کلی صحیح ومقرون بصواب بود ، معهذا او دلش برای من نمیسوخت ، بلکه برای نفع شخصی خودش بسخنرانی میپرداخت . پس ازعرض سپاسگزاری واظهارامتنان کامل وتصدیق وتائید بیانات وی ، واینکه تغییرات وتحولات مزبوربسمع من نیزرسیده است ، چنین گفتم: «من بعنایت ونصفت ملوکانه کاملاامیدوارم وخاطرجمع میباشم که کالای خود را خواهم فروخت چون اعلیحضرت (شاه سلیمان) ملاحظه خواهند فرمود که من متاعب ومصائب این سفرطولانی را فقط وفقط حسب الامرمبارك شاهنشاه فقید (شاه عباس) پدر مرحوم ایشان متحمل شده ام وجواهرات را از اروپا به ایران آورده‌ام ؛ معهذا کله کاملا مصمم میباشم که هرقدربتوانم بشرط اینکه ضررنکنم ، ازکالای خویش بفروش برسانم و از الطاف و عنایات ملوکانه نسبت بخود امتنان فراوان دارم ، ومطمئنم که درمعاملات خودبامعظم له بهترازهمه کس بکنارخواهم آمد.»

سعد ونحس ساعت

حاکم در اینمورد وعده و نوید فراوانی بمن داد و مرا بکمك فرزندان و مساعدت درباری

خویش مستظهر ساخت و آنگاه جواهراتی راکه انتخاب کرده بود، بمیان آورد وچنین گفت: «من میخواهم که معامله را از قطعات کم قیمت و کوچك وزینت آلات ساده شروع بکنیم تا معلوم شود که باما سر سازش داری یا نه.» من بااین طرز معامله بهیچوجه موافقت نداشتم، لذا پیشنهاد کردم که خوبست کلیه گوهرهای منتخبه را یکجا ودفعة واحدة قیمت کنیم، وبدینطریق مذاکره را فیصله ببخشیم، واظهار داشتم که صلاح شما در همینست؛ وچون حاکم را با این پیشنهادمخالف یافتم تقاضا کردم که اقلا با قطعات بزرك كار را آغاز کنیم ولی مشارالیه با هیچیك از این طرق موافقت نکرد.

حکمران با مهارت خاصی مرا مطمئن ساخت که روش وی کاملا قرین صفاوصمیمیت میباشد وبا این ترتیب معیار معامله ومظنه قیمت معلوم خواهد شد، چون درتقویم بهای این قطعات خرد وریز، اووارد بکار و آشنا برموز است.

معامله چهل عدد ساعت جیبی گوناگون را فیصله دادیم ودراینمورد من خیلی تساهل بخرج دادم وقیمتهاراارزان حساب کردم، تا جلب اعتماد مشارالیه فراهم آید و بتوانم چیز های بیشتری بفروش برسانم. حاکم فی الفور به گنجور خویش دستور پرداخت صادر کرد وهنگامیکه من مشغول دریافت وجوهات خویش بودم حکمران رادیدم که یك قطعه آئینه بلور سنگی مذهب باقاب طلا دردست بگنجینه آمد واظهارداشت چون ساعت سعد است این را هم میخواهم بخرم. این آئینه یکی از قطعات منتخبه مشارالیه بود، آنرا نیز بپانصد اکوحساب کردم وتمام پولهای خود را دریافت داشتم. میگویندکه ایرانیان باحکام نجومی سخت عقیده مند

میباشندو کلیه اتفاقات نیك و بد رانتیجه تدبیراجرام سماوی میدانند(۱) هنگامیکه دوستاره سعد با هم متقارن باشند ، این قوم ساعت را سعد و نیك تشخیص میدهند .

عزایم وطلسمات

ایرانیان علی‌رغم‌علم ودانش خویش سخت‌پابند موهومات وخرافات‌میباشند وهیچ قومی درتمام جهان بمانندآنان عقاید ابلهانه ندارد . این‌خلق معتقد میباشند که تقدیر ازلی درهمه‌جا حکمفرما است (۲) .

ایرانیان میگویند که تمام ایام سال وساعات روزاز اوقات سعد و نحس،اقبال وادبار تشکیل مییابد . بهمین جهت از سحر و جادو سخت بیمناك اند وبطلسم وتعویذ اعتقاد وایمان دارند . عزایم و طلسمات را از ازعبارات قرانی واحادیث که اقوال جانشینان اولیه پیغمبراسلام‌است (۳) واذکارو‌ادعیه معصومین ترکیب میکنند وبا اصطلاحات سحر آمیزمخلوط

---

(۱) فیلسوف ومنجم وشاعرشهیرایرانی حکیم عمرخیام فرماید :

اجرام که ساکنان این ایوانند،
اسباب تردد خرد مندانند،
هان تاسررشته خردگم نکنی،
کانان که مدبرند سر گردانند!

نظامی‌عروضی درچهارمقاله گوید: ملکشاه ازخیام درخواست پیشگویی میکند اونیزجواب صحیح میدهد،ولی نویسنده مزبوربعد میافزاید :

« اگرچه‌حکم حجةالحق عمربدیدم اماندیدم اورا دراحکام نجوم هیچ اعتقادی .» رجوع فرمائید به کتاب التفهیم ابوریحان بیرونی ، که اونیز منکر احکام نجومی‌است .

(۲) این طرزتفکرناشی ازتعلیمات اشاعره اسلامی میباشد وتسلیم بی‌چون وچرا درمقابل تقدیر نتیجه افکار فرقه مذهبی مزبور است که در عالم اسلامی نفوذ عمیق و تاثیر فوق‌العاده ای داشته‌اند.

(۳) مصنف «حدیث» را منحصرباقوال جانشینان پیغمبراسلام میداند درصورتیکه احادیث نبوی وحدیثهای منتسب باصحاب‌نیز بیشماراست .

میسازند ودر انتخاب کاغذ و زمان ومکان آن حزم واحتیاط فوق‌العاده‌ای مبذول میدارند .

عزایم وطلسمات را معمولا دریك کیسه کوچك ابریشمی ویا انواع واقسام منسوجات زربفت، ببزرگی یك مسکوك نیم اکو ویا کوچکتر می‌پیچند ، وآنرا به گردن وسینه خود می آویزند وعموماً ببازوی خویش میبندند . این تعویذات در بدو نظر همچون گلوله‌ای مینماید . بعضی اشخاص هفت‌هشت‌تا ازعزایم‌مزبور را بروی‌نواری دوخته بمانند بازوبندی بساعد خویش میبندند وبرخی دیگر اوراق طلسم ودعا را در جعبه های خیلی کوچك زرین وسیمین ویاقوطیهای شبیه آنچه که آلت‌خلال دندان میگذارند، قرارمیدهند وبدینطریق بهتر در حفاظت و حراست ادعیه و عزایم مربوطه مراقبت بعمل میآورند وبدینترتیب میتوانند مدام آنرا در بازوی خویش داشته باشند وبهیچوجه من الوجوه ، خواه شب باشد و خواه روز ، و حتی درگرمابه هم ازخویشتن جدا نسازند . من اشخاصی دیده‌ام که قرآن‌را نیز بهمین ترتیب دربازوی خویش قرار میدهند . گروهی هم دعا وتعویذ را بروی احجار می نگارند ولی چون اجساد حیوانات مرده را مردارمیدانند و پوست آنرا هم مثل همه چیزش نجس میشمارند ، بهمین جهت هیچگونه عزایمی بروی پوست نوشته نمیشود وبالاخره عده‌ای‌هم دعاوطلسم را درانگشتری خود ، مابین نگین ومحل نصب آن قرارمیدهند .

تعویذ وطلسم را دعا میخوانند ،که بمعنی نذر و نیاز و خواستن است. بعضی ازادعیه برای مقابله باهرگونه پیش آمد سوء نگاشته‌میشود وبرخی دیگرمخصوص جاب انواع واقسام‌نیکیها وخوشیها والطاف‌است.

درنتیجه اشاعه موهومات وخرافات حتی گردن حیوانات وقفسهای پرندگان نیز باتعویذ و طلسم آراسته میشود ، که گاهی عده آن بدوازده میرسد و بالاخره موجودات بی‌جان ، فی‌المثل دکاکین نیز با ادعیه وعزایم تزئین می‌یابد تا درجلب مشتری وخریدارموثر باشد .

من دردنبالهٔ دفتر حوادث روز خود درباره موهومات و خرافات گوناگون ایرانیان برحسب موقع ومکان بحث خواهم کرد ودراین سطور فقط بشرح خصوصیات طلسماتی که دیده‌ام اکتفا خواهم نمود . یك قطعه طوماری بلندتر ازیك ذراع وبعرض پنج یا شش انگشت انتخاب میکنند وآنرا بمحضر چهل‌تن از مومنین کامل و متقیان مهم مملکت میبرند ، و استدعای مینمایند که اقوی عبارات واحسن کلمات که مقبول درگاه نامتناهی باشد ، بروی کاغذ مزبور بنگارند . این عبارات و کلمات در حقیقت مجموعه‌ای ازسورقرآنی واحادیث اسلامی بشمارمیرود . بعد ازپایان این جریان ، طومار رامی پیچند وچنانکه گفتم ، درلفافه‌ای ویاکیسه‌ای بربازوی خود می‌بندند ویا بگردن خویش میآویزند. این قوم درتوجیه اقدام مزبور اظهارمیدارند که بهرصورت یکی ازچهل‌تن مزبورمنظورنظرخداونداست وبهمین جهت نوشته این مرد متقی وپرهیزکاردرحقیقت حامل طومار را درنیل بمطلوب یارویاورخواهد بود .

روحانیون گدا پیشه ، واکثر متکدیان مملکت همیشه دردست خودیك قطعه کاغذبزرك مربعی بقطردوتاسه پا دارند وآنرامعمولا پیش خود میگیرند برصدر این ورقه ادعیه وعباراتی دراستدعای عنایات خاص الهی نگاشته شده ودرذیل آن آثارمهرعده کثیری بشکل امضاء دیده میشود. این مهرها متعلق بمحترمین ومقدسین معتبرومعروف محل است وبدینطریق

شخصیتهای مزبور در جلب الطاف خداوندی برای حامل ورقه مشارکت و معاضدت میورزند وغیر ممکن است که درمیان این جمع کثیر یکی مرد خدا نباشد ودعا وتصدیق وی مورد اجابت و عنایت واقع نگردد . اینگونه گدایان هنگام توقف در محلی معمولا ورقه مذکور را بر روی منزل خویش نصب میکنند .

رسم بازدید بزرگان در ایران

دربیست وهفتم ، خان ایروان با تشریف‌فرمایی خود بمنزل من ، مرا سر افراز کرد ، من علاقه‌ای باین‌دید و بازدید نداشتم ، چون همین جلسه برایم بیك جعبه زرین معادل هشت پیستول تمام گشت . من برای رعایت رسوم و آداب مملکت، که معمولا هدایا و تحفی هنگام تشریف فرمایی بزرگان ، ازطرف میزبان بآنان تقدیم میگردد ، این هدیه را تسلیم مشارالیه کردم . حاکم یك ربع ساعت دراتاق من توقف کرد ، و آنگاه بملاقات مامورین متصدی کل گمرکات قسطنطنیه که منزلشان در جوارحجرهٔ من بود ، بشتافت سپس ازیك بازرگان ترك ویك تاجرارمنی که درهمان کاروانسرا سکونت داشتند ، بازدید بعمل آورد . حکمران هرکجاکه میرفت ، تحفه‌وهدایائی برایش تقدیم میداشتند ولی بطورکلی اینهمه‌تحف،اشیاء بیقدروقیمتی بود. مامورین‌مدیر گمرکات‌استانبول‌دودوکا دادند، بازرگان ترك یك کیسه قهوه تقدیم داشت که دودوکا می ارزید . تاجرارمنی نیزدوذراع حریرد مشقی ارزانی داشت . خان ایروان هر هفته مرتب دوروزجمعه و شنبه از قلعه خارج میشود و بشهر می آید و از یك قسمت از بلده بازدید بعمل می آورد ، و دستورات مقتضی صادرمیکند ؛ تمام قلمروحکومت وی کاملا منظم وبسیارمرتب میباشند.

هنگامیکه حاکم در مقابل عمارتی موقف میشود ، صاحبخانه در صورت عدم تمایل ملزم بتقدیم هیچگونـه تحفه‌ای بمشارالیه نمیباشد ولـی در صورتیکه داخل‌منزل شود رسم آنست که میزبان‌هدیه‌ای تسلیم وی‌بدارد یك نفرمامور که عنوان پیشکش باشی دارد،محاسبات کلیه‌تحف تقدیمی‌را ولوهر اندازه محقرباشد نگه میدارد .

ترتیب مجازات ملکه ارمنستان

در بیست ونهم و سی‌ام ، نـاهاررا بـا استاندار ارمنستان صرف کردم وپانصد پیستول‌جواهرات کوچك به مشارالیه بفـروختم . ما حضوری و دونفری با هم مذاکره و معامله میکردیم ، و بمحض فیصله کلام دستور پرداخت پول من صدورمی‌یافت .

با این روش مناسب که تاآنموقع من هرگز در ایران نظیرش را ندیده بودم ، همیشه برد مطمئناً با او بود ، چـون بهای کالای مطلوب را خیلی خیلی‌ارزان حساب میکردم . دراین روزاخیر، کمی بعدازمراجعت من بمنزل،ملکه (۱) مرا احضار کرد ومیخواست قیمت جواهرات زیادی راکه انتخاب کرده بود سؤال کند ، هنگامیکه من قصد داشتم سواراسب شده بدولت سرای حاکم بروم ، سردارضرابخانه ومسکوکات وغلام‌شاه بملاقات‌من تشریف آوردندو بدینطریق نتوانستم درروزمز بورشرفیاب‌حضور شوم . سه روزدیگر نیزعمداً نخواستم بملاقات ملکه بروم،چون این‌ایام مصادف با سه روزاخیرهفته مقدس‌مسحیان بود ،

در چهارم آوریل عازم کاخ ملکه شدم ناظر مشارالیها که‌خواجه سالمندی بود ، اظهار داشت : «حضرت علیه از تأخیرشما سخت خشمناك

---

(۱) Prin cesse بانوی حکمران ارمنستان .

شده است و اگر کسی از اهل مملکت چنین تسامحی روا میداشت ، دستور میداد دویست ضربه چوب بپایش بزنند . من بخنده افتادم وازخواجه سؤال کردم که آیا ازطرف ملکه چنین مجازاتی سابقه‌دارد؟ ناظراظهار داشت : «حضرت علیه درفرعنت در تمام جهان بی‌نظیر است وکوچکترین گناهی را بسختی تمام کیفر میدهد . اگرمجرم مردباشد ، خواجگانرا مأمور جلب وی میکنند . این مأمورین دست وپای گناهکار را میبندند و درکیسه‌ای(گونی) گذاشته سرش‌را محکم‌مینمایند،آنگاه اورا در دولت‌سرا بحضور ایشان می‌آورند و بدینطریق مرتکب‌مطابق میل‌شاهزاده خانم تنبیه میگردد ، بدون‌آنکه بداند وببیندکه درکجا است» . من از این گونه مجازاتهای بانوان بزرگ ایران بی‌اطلاع بودم ، لذا از خواجه تمنی کردم که علت تأخیرمرا بحضور ملکه بازگوید و قول دادم که منبعد برای اجرای فرامین ایشان همیشه آماده بخدمت خواهم بود . بیش از چهار ساعت در درمدخل کاخ متوقف‌بودم ، ومرتب مباشر میآمد ومیرفت . معادل چهار هزارلیره (فرانسوی معادل فرانك طلا) جواهر معامله شد ، وپولش علی‌الصباح وصول گردید .

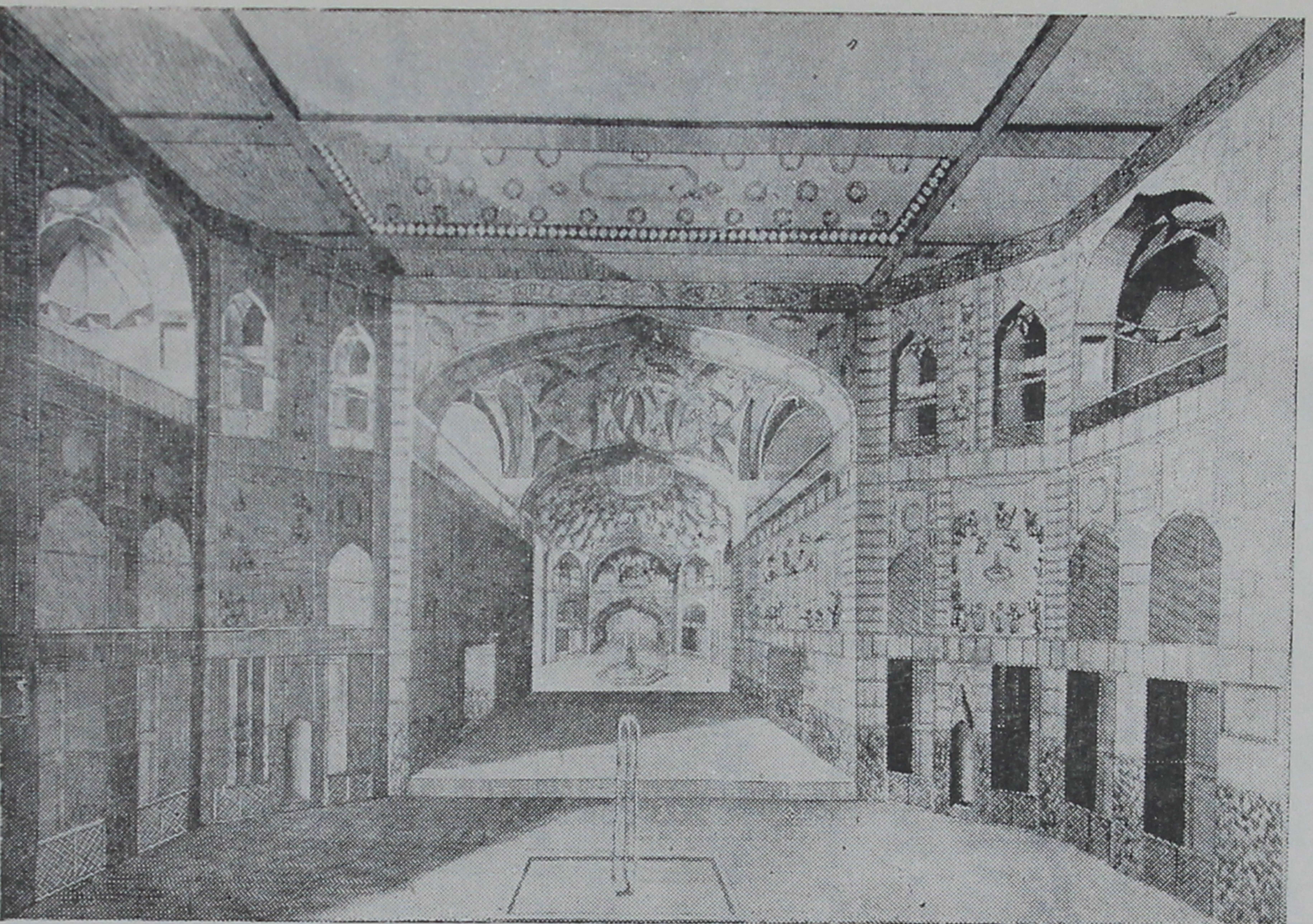
خدعه خان ایروان

در سوم بملاقات حاکم رفتم ، تاکسب مرخصی کنم ، چون قصد داشتم بسرعت عازم دربارشوم وقرار شد بعد ازظهر مرا ترخیص فرماید . من در ساعت مقرر بحضور رسیدم .

حکمران، ابتدا تبسم کنان قیمت جعبه زرینی راکه هنگام بازدید ازمن ، تقدیم خدمتش کرده بودم ، جویاشد. علت این سؤال برایم‌مجهول بود واظهار داشتم که ده پیستول ارزش دارد . خان درپاسخ چنین گفت:

در صورتیکه این جعبه را با فنر وزنجیر وکلید ساعت تعویض کنید ، از شما سپاسگزار خواهم بود . من ازاین پیشنهاد سخت در شگفت شدم ، چون بهیچوجه چنین حرفی از چنان شخصیت عالیمقامی برازنده نبود . من جواب مثبت دادم و گفتم که مقداری اسباب و ابزار ساعت برای ساعت‌ـ سازان دربار با خود آورده‌ام وحاضرم هرچه که از آنها بخواهید تقدیم بدارم . حکمران مشغول صحبت گشت و از موافقت من اظهار امتنان و کمال مسرت نمود . این شخصیت آشنا برموز فنی و عاشق « مکانیك » است ، وحتی درمیزان کردن ساعتهای غلط یدطولایی دارد . بعد دستور داد کلیه‌قطعات باقیمانده جواهرات‌مرا ، که‌انتخاب کرده بود، باز آوردند. من یقین داشتم که اینك نوبت معامله اینها فرارسیده است ، ولی باکمال تعجب مشاهده کردم که تمامی را مسترد داشت . در اینموقع فهمیدم که این جناب برسرمن کلاه گذاشته است ، وبا طرح نقشه یك معامله عمده وخرید هنگفت مرا اغفال کرده و بدینطریق جواهرات مورد علاقه خود را ببهای بسیار نازلی بدست آورده است . من انزجار خاطرم را کاملا کتمان کردم ، و بایك سیمای بشاش و قیافـه متبسم مصنوعی مراتب سپاسگزاری بی‌پایان خود را بحضورمعظم‌له ابرازداشتم . آنگاه استدعا نمودم که سفارشنامه هایی بعنوان فرزندان خود برایم مرقوم بفرماید . او نیز تمنای مرا اجابت کرد ووعده نمود که توصیه لازم بنگارد ، و از من دو بارخواست که‌علی‌الصباح درخرگاه مخصوص وی،دربیرون شهرحضور یابم . من معذرت خواستم وفوق‌العاده تشکر کردم وخواستم که موافقت فرمایند ، بارون آزاریك (۱) ، تا تبریزمرا همراهی وهدایت کند . حاکم

(۱) Azaric



عمارت بهشت

باکمال بشاشت پاسخ مثبت داده گفت : به وی میسپارم مهماندار مخصوص شما باشد .

این شخص محترم، ارمنی است وسابقا ذکرش بمیان آمده است .

پس ازسپاسگزاری مجدد وتکرار مراتب امتنان، ازحضور خان مرخص ومتذکرشدم که ذکرخیرایشان را در دربارهرگزفراموشم نخواهم کرد؛ ازتذکروتقاضای انجام وعده های بیشمارحکمران سربازدم چون یقین داشتم که اینهمه قول وقرارچنانکه معمول و مرسوم مملکت است ، برای نیل بمقصود وتسهیل منظور، برایم وعده شده بود ، لاغیر!

خرگاه خان ایروان

درپنجم ، حاکم بصوب خرگاه خویش عزیمت کرد. خیمه های خان دریك فرسنگی شهر، برسطح یك چمن بسیار بزرك پرخضارت ونضارت، ومستور ازازهاردرایام بهار، افراشته شده بود . دو رودخانه ایکه از اطراف ایروان عبور میکنند ، بشکل مارپیچ ملایمی از این دشت زمردین میگذرند و جزایر کوچك متعددی درنقاط مختلف بوجود میآورند ؛ هریك ازاین جزیره ها بمنطقه سکونت حکمران،مقرمخصوص شاهزاده خانم وی،ومحل استقراربزرگان ورجال،وهمراهان خان اختصاص یافته بود. ارتباط بین قطعات مختلف،باپلهای شناور تأمین میگشت.

چادرهای حاکم بسیارمجلل وباشکوه بود. بطورکلی در خیمه خان، هرگونه وسایل استراحت لازم برای یك کاخ بزرك کاملا آماده وفراهم بود .حتی گرمابه ووسایل استحمام نیز وجود داشت . درسرای استاندار ارمنستان بیش ازپانصد نفرمشغول تعیش میباشد وزنان وخواجگان خان درجزواین جماعت بشمار نیامده است . بزرگان و سران مملکت ایران

عادت دارند که فصل بهار را در چنین خرگاههایی بسر برند ؛ ومعمولا اوقات خود را در دشت ودمن بشکار حیوانات ، صید ماهی ، گردش و تفریح ، و گشت و گذار پیاده وسواره میگذرانند ؛ واز آب وهوای آزاد ومطبوع، وسبزه وچمن مطلوب خویش بهره مند میگردند. رجال کشور بدینطریق رفع خستگی میکنند ؛ ودیگر کاری درشهر ندارند وفصل تابستانرا نیز در نقاط خوش آب وهوا وخنك و خوب کوهستانی بسرمیبرند و بدینطریق بیش از نصف سال را درسیروسیاحت، وتفریح وتفرج میگذرانند. تفرج- گاههای تابستانی ییلاق نامیده میشود .

شمه‌ای در باره داغستان

درششم ناظرشاه(۱) مرا بصرف ناهاردعوت کرد، قایم مقام شاهنشاه درقلاع واستحکامات ایروان نیزدر ضیافت حضور داشت. این شخصیت ازمردم داغستان است. موطن وی کشوری است کوهستانی و بزرك که درشمالشرق (؟) دریای کاسپی (خزر) واقعست وهم سرحد با سرزمین مسکوی (روسیه) میباشد . من اشتیاق فراوان داشتم که خصوصیات و آداب واخلاق واطوارداغستان را از دهـان وی بشنوم. شاهنشاه ایران سلطان این کشور بشمارمیرود، ولی حکومت مطلق درآنحدود نـدارد ، و مردمان آن همیشه از فرامین معظم له تبعیت نمیکنند. دربارایران نیزاین عدم اطاعت را چندان برخ خویش نمیآورد، چون بعلت صعب العبور بودن معابر وارتفاع جبال داغستان دست یافتن به این اقوام سخت مشکل است . خلق این سرزمین از طوایف وحشی و فوق العاده خشن وناهموارمشرق زمین بشمارمیرود .

---

(۱) **Intenadant du prince** چنین استنباط میشود که مقصود ازشاه خان ایروان است وشاردن پیشکارخانم اورا همیشه بعنوان **Intendantdela princesse** میخواند .

من تصور میکنم که داغستانیان از احفاد و بقایای پارتها باشند. شام گاهان خوانچه‌ای ازمیوه وشراب و گوسفند ازطرف شخصیت مزبور، بمنزل من رسید.

اشاره ای برسوم مملکت ایران

درهفتم، ازطرف خزانه دار نیزخوانچه‌ای نظیر هدیه ارسالی قایم مقام شاهنشاه دریافت کردم من‌هم درمقابل الطاف حضرات هدایای کوچکی بحضورایشان تقدیم بداشتم. اینها درایروان خدماتی برای من انجام‌داده بودند، ونظر بممانعت حاکم جرئت مطالبه حقوق مخصوص خویش رااز من نداشتند، چون مطابق رسم موجود درایران ازتمام وجوهات دریافتی ازخزانه داری، سهمیه ای هم بمامورین حکام تعلق‌میگیرد. بدین ترتیب ارسال خوانچه های مزبور، درحقیقت برای آن بودکه مرا برضا و رغبت بتأدیه وپرداخت قسمتی از حقوق مربوطه وادارسازند، و البته اطلاع واثق داشتند که من با رسوم وآداب مملکت آشنایی کامل دارم ومیدانم که بهیچوجه چنین لطف ومهربانی بیخود وبیجهت ازروی سخاوت‌مطلق درباره یك نفربیگانه معمول ومبذول نمیگردد. بعد از ظهربه خرگاه خان رفتم تاکسب مرخصی کنم، حاکم احترامات فوق‌العاده ای درباره من بعمل‌آورد وهنگام خداحافظی دوتوصیه نامه خطاب به دو فرزند خویش برایم مرحمت فرمود.

پسران خان ایروان چنانکه مذکور افتاده است مقربین منحصر بفرد حضورشاهنشاه بشمارمیروند. هردونامه تقریباً لحن واحدی داشت، اینك‌متن(۱)مراسله خطاب به‌فرزند ارشدرا نقل میکنیم:

(۱)درتمام موارد مشابه قارئین گرامی توجه داشته باشند که مصنف«ترجمه» نگاشته ولی ماآنرا باصل برگردانیده مسامحة «متن» مینامیم.

هو الله

توصیه نامه خان ایروان

« ازدرگاه خداوند واهب العطایا خواستارم که نورچشمی اعزواسعد مقرب حضورومحرم رازاعلیحضرت شاهنشاه، امیر اعظم وعالیقدر، نصرالله بیك را سلامت وبامان داراد.

« از درگاه احدیت عظمت قرین سعادت شما را از صمیم قلب آرزومند وخواهانیم. آنچه که مارا بنگاشتن این نامه تحریض میکند، علاقه ایست که باموجناب آقای شاردن داریم، مومی الیه مدتی است که وارد این شهر (ایروان) شده واینك قصد دارد عاجلانه بەدربارجهان پناه همایونی عزیمت کند. شمارا ضروریست که با نیات ومنویات مشارالیه آشناشوید وازمستدعیات خاضعانه ای که ازدربار اعلی دارد، کاملا آگاهی یابید، تا دراجرا وانجام آنها چنانکه باید وشاید بذل مساعی بفرمائید. مخصوصاً مایل هستیم که ازنتایج این توصیه نامه، واقبال واستقبالیکه از این دوست نامدارما بعمل خواهد آمد، کاملا مطلع شویم، ونیز آرزومندیم که ازصحت وسلامت خود ما راباخبر سازید. ما ازصمیم قلب ازخداوند خواستاریم که معزی الیه را سعادت تقرب کامل بحضورشاهنشاه بزرك ما، اعطا فرماید واورا درمنویات خود، مقضی المرام کناد. »

آنگاه برای انجام مراسم تودیع بحضوراعیان واشراف عمده محل شتافتم، وازجمله باسردارمسکوکات (۱) وداع بعمل آوردم. این جناب که محمد شفیع نام دارد، مرا متقاعد کرده بود که ازطریق اردبیل به اصفهان رهسپار گردم، واطمینان میداد که دربلده مزبورممکن است چیزی بفروش برسانم. من با این توصیه معظم له موافقت کردم وقول دادم که

(۱) متصدی و مفتش کل ضرابخانه ها (Général de Monnaies).

دستوروی رابکاربندم وسفارشنامه‌ای هم بعنوان حاکم اردبیل که خویش نزدیك اواست ، دریافت داشتم . مضمون نامه چنین است :

هوالله

سفارشنامه

« مخدوم معظم و عالیمقام، جناب اجل و اکرم

سردارمسکوکات

حضرت اشرف همایون، سرور حکام و نواب و بختیاران، کان کرم و شرف و ادب و نزاکت ، نمونه نیکوئی ونجابت ، سرمشق صفا و صفوت ، منبع تقوی وایمان و حقیقت ، مدافع دوستان و خویشان ! ازخداوند متعال خواستارم که شما را سالم ومحفوظ بداراد ، وطول عمرعطا فرمایاد .

« پس ازتقدیم مراتب ارادت واحترام معروض آنکه ، عمدةالتجار فرنگیان ، جناب آقای شاردن که فکری روشن ودرخشان چون آفتاب جهانتاب دارد ، درنظرداشت که‌ازطریق قزوین بدربار باشکوه جهان‌پناه عزیمت کند،من بنده که‌صدیق‌صادق‌شمامیباشم بقصدانجام‌خدمتی بجنابعالی مومی‌الیه را قانع کردم که ازراه بلدهٔ مبارکه اردبیل، حرکت کند· این شخص کالاهای گرانبهائی دارد که البته بحضورمبارك عرضه خواهدداشت، اطمینان دارم که‌اشیاء مزبورشایسته محضرمبارك باشد ویقین‌حاصل است که به عمال خود دستورات مقتضی صادرخواهید فرمود تا در مواظبت و مراقبت این اجنبی نجیب کماهوحقه بذل مساعی کنند . من آماده‌حرکت بتفلیس میباشم و انشاءالله در پایان شهر ذی‌الحجه آینده بمقصد عزیمت خواهم کرد؛درصورتیکه بتوانم دراین سرزمین خدماتی نسبت بجنابعالی انجام دهم بادریافت دستورازحضورمبارك‌قرین‌افتخارومباهات‌خواهم بود، استدعا دارم باوربفرمایند که وصول خبرصحت و سلامت آن جناب بمثابه تحفه

گرانبهایی برای من بشمارمیرود. خداوند بعنایت خود شخص شخیص شما را تا روزشمارمصون ومحفوظ نگاه داراد.

« من صدیق صادق جنابان آقایان جهان بیك ، یحیی بیك (۱) و محمد بیك میباشم، وبرای اطمینان خاطرخویش بدوام و بقای صحت و سلامت آنان یقین کامل دارم . »

مهرمراسله شعری بود بدینمضمون : افوض امری الی الله محمدشفیع عبدالله (۲) .

درصدر نامه ، در گوشه ای ، ریز نگاشته شده بود: خداوند حافظ حال نیك دوستم باد . »

خصوصیات نامه‌های مشرق زمینیان

آداب واحتراماتیکه درمراسلات مشرق زمینین رعـایت میشود ، عدیم النظیر است ؛ مردمـان مشرق همانطوریکه درمکالمات خود اظهارادب واحترام میکنند، مکاتبات ومراسلات خویش نیزمبادی آداب بشمارمیروند.

نخستین خصوصیت مراسلات ملاحظه نوع کاغـذ آنست . هفت تـا هشت قسم کاغذ درمشرق زمین وجود دارد : سفید عـادی ، زرد ، سبز ، سرخ و رنگهای دیگر، اوراق تمام مذهب ومفوض، اما عالیترین نوع آن برگهای سفیدی است که بازهار زرین ظریفی مزین شده ، تا مرکب خوب بگیرد و برجسته نماید . دومین شرط ادب در مکاتبات نوشتن اسم یـاعنوان و القاب مخاطب با خط رنگین ویا حروف زرین است . سوم آنکه بقدرنیم

(۱) **Hiaiabec'Geon bec** جانی بیك هم ممکن است باشد .

(۲) البته قارئین محترم توجه دارند که این عبارات ساخته قلم نا رسای مترجم است و با توجه بترجمه فرانسوی شاردن مجددا باصل بر گردانیده میشود .

صفحه حاشیه داشته ، و فقط از حدود دوسوم کاغذ بنگارش آغاز شود . چهارم این است که مراسله ممهور باشد ، ومعمولا مهر جای امضاء رامیگیرد، برای ادای منتهای ادب واحترام نسبت به مخاطب مهررا برظهر نامه ، در گوشه‌ای بقسمت پائین میزنند ، وشایسته است که مراسله طوری ممهور باشد که تمام مهر در آن منعکس نگردد ، ویکقسمت ناقص باشد ؛ ومقصود ازاین ترتیب آنست که نویسنده اظهار تواضع میکند ومیگوید : «من لایق ظهور درحضور شما نیستم ، ادب واحترام ایجاب میکند که فقط یارای جلوه نیمرخ خودرا درخدمتتان داشته باشم.» برحسب رسم متداول ممکن است که به سه محل مکتوب مهرزد ، نخست آنکه اگرطرفین دارای مقام متساوی باشند ، معمولا در سمت پائین نامه در گوشه راست ، بترتیب اروپائیان، که طرف چپ بطریق مشرق زمینیان میباشد(۱) مهرمیگذارند، اما اگر نامه ازعالی به‌دانی نوشته شده باشد ، فی المثل ازارباب به رعیت، ویا ازآقا به نوکر، درآنصورت مهررا برصدرنامه میزنند، ولی موقعیکه مکتوبی از طرف دانی به عالی نگاشته شود ، چنانکه شرح دادیم ، ظهر مراسله ، بطور نیمه تمام ممهور میگردد . آخرین شرط واجب الرعایه مکاتبات ، مسئله لفاف(پاکت)میباشد وحد اعلای ادب واحترام آنست که نامه را دریك کیسه زر دوخت و ملیله دوزی شده قراردهند ، وآنرا با یك رشته‌زروابریشمی که دارای منگله‌های کوچکی ازهمین جنس میباشد ببندند وآنگاه مهروموم کنند .

(۱) مقصودآن است که برحسب رسم‌الخط عربی وشرقی مهرنویسنده درخاتمه مطلب در طرف چپ واقع میشود ، درصورتیکه بشیوه رسم‌الخط غربی ، طرف راست پایان‌نامه‌ممهورمیگردد.

فولکلور مکاتبات (۱) ایرانیان سه عمل خرافاتی درباره مکتوبات عادی معمول میدارند که از توجیه و تقلیل آن عاجزند و یا اینکه نمیتوانند چنانکه باید وشاید دلایلی برای آنها اقامه کنند. نخست آنستکه گوشه راست صفحه کاغذ را قیچی میکنند، بطوریکه دیگر نامه مربع نمیباشد و مخمس می نماید. در اینمورد اظهار میدارند که نقص و کسر کاغذ مکتوب که مربع و کامل بوده است، حکایت از آن میکند که کلیه امور و اعمال ما ناقص ومعیوب و بنابراین ناپایدار وموقت است. دوم اینست که در روی مراسلاتیکه در لفاف کاغذی میگذارند، در کنار مهر سه بار مینویسد: قراتیم (۲) که لغت بیمعنایی میباشد. دلیل و برهانیکه در اینخصوص اقامه میکنند بسیار نامعقول وسخت خنده آوراست. ایرانیان مدعی هستند که قراتیم نام سك اصحاب کهف (۳) است، و این حیوان بر مقدرات مکاتبات معمولی حاکم میباشد؛ این داستان اساطیری همانست که درمیان مسیحیان مشرق واقوام دیگری که آنرا از آنها اخذ کرده‌اند، رواج دارد.

ایرانیان میگویند که سك مزبور درمغاره اصحاف کهف مدت سیصد سال مشغول پاسبانی بوده است، وهنگامیکه خداوند آنها را به بهشت انتقال میفرمود، سك بدامن یکی از اصحاب چسبید و بدینطریق با آنان به آسمان رفت وخدا وقتیکه حیوان را درعرش مشاهده کرد، سئوال فرمود قراتیم توچگونه داخل بهشت شده‌ای؟ من که ترا بجنت نیاورده‌ام،

---

(۱) فولکور از ریشه آلمانی **Volk** (مردم) **Lehre** (آموزش) است، و در اصطلاح قصص عامیانه را گویند.

(۲) لانگلس «قطمیر» خوانده است.

(۳) **Les sept dormants**

واماmایل نیستم که ازاین جا بیرونت کنم؛ ولی برای آنکه دراینجاتوونیز مخدومین توازحمایت محروم نگردند، لازم است که برمقدرات‌مکاتبات ومراسلات حکومت کنی، ومواظبت نمایی که چمدان چاپاران بهنگام خواب بسرقت‌نرود. سومین عمل خرافاتی‌ایرانیان درمورد نامه‌ها آنست که‌هنگام تقدیم نامه‌ای‌بمقامات عالیه ویامساوی باخودهرگز آنرابدست طرف تسلیم نمیدارند، بلکه مکتوب را به پیش مخاطب، روی زانوی وی میگذارند وموقعیکه نامه‌ای را بچاپار ونامه رسان و یا اشخاص مادون‌میدهند، آنرابطرف آنهاپرت میکنند. این رسم مسلم وثابت‌مردمان این کشوراست ولی قادرنیستند که ساده‌ترین وسهلترین دلیلی هم برای توجیه و تعلیل آن اقامه کنند و درپاسخ اظهار میدارند: ساده است، (۱) یعنی عادت است.

مقدرات بطریق ارمنستان

هنگامیکه من درخرگاه خان ایروان بودم، چاپاری از طرف شاهنشاه برسید، و پاسخ اعلیحضرت را درمسئله بطریق ارمنستان به او ابلاغ کرد. دردستگاه خان‌اطلاع پیدا کردم، درفرمان چنین آمده‌است که وزیران عقیده داشتنه‌اند، گنجینه‌اکسمیازین (۲) وکلیه ذخایر وتزئینات دیرفروخته‌شود وازوجوه حاصله‌قرضهای بطریق پرداخت گردد این نظریه موردتأیید واقع شده است ولی ارمنیان (مقیم اصفهان) معروض‌داشته‌اند که این‌اشیاء موردنظربهیچوجه برای تادیه دیون‌وی کفاف نمیدهد؛ واگر گنجینه اکسمیازین وتزئینات معبدبرداشته‌شود، موجبات‌انهدام‌دیرمزبور

(۱) Caadaest

(۲) Ecmiazin (اوچمیازین)

فراهم خواهد آمد ، این معبد بسیاری ازعالمیان‌را به ایران جلب‌میکند و در نتیجه اعتقاد و از دحام مسیحیان مشرق ، همه ساله مبلغ کثیری عایدات دارد. بهمین‌جهت شاهنشاه فرموده‌است وجوه لازم‌برای استهلاك دیون بطریق در ارمنستان، ازتمام دهات مسیحی‌اخذوبه مامورین‌متصدی گمرکات قسطنطنیه پرداخت گردد چون ترضیه خاطر آنـان حایز اهمیت میباشد. بطریق‌ازشنیدن این‌خبر سخت خوشحال شد ، وهدیه‌ای به‌حامل‌فرمان تقدیم‌داشت . امااین‌رفتار(پیشوای روحانی ارامنه) موجب انزجارخاطر تمام‌اشخاص شریف ونجیب شهر(ایروان) گشت ، وعدم‌اعتنای کشیش بزرك را بجبر وخشونتی که‌برای‌پرداخت مخارج‌جاه‌طلبی‌ناروای وی‌بهزاران فرد فقیر ونادارمسیحی روا میداشتند بنفرت مینگریستند .

بسوی نخجوان

در هشتم ، یك ساعت پیش از طلوع آفتاب از ایروان حرکت کردم و چهار فـرسنك در میان تپه‌ها ودره‌ها راه پیمودم . مسیرمسافرت من پراز قراء و دهات بود . در یك قریهٔ بسیارزیبایی بنام دئوین (۱) منزل کردم .

درنهم،دریك منطقه بسیارمسطح وسخت حاصلخیزی پنج فرسنك راه پیمودیم . تمام این نـاحیه با جبال و کوهستان احاطه شده است ، کوهی که بنام‌نوح خوانده میشود ، درجانب یمین‌است . ما بطرف‌جنوب شرقی سیرمیکردیم . دردهی بنام قاینار(۲) فرودآمدیم .

دردهم درهمین جاده بمسافرت خود ادامه دادیم وهشت فرسنك راه پیمودیم . درنیمه راه ، درجانب یسار ، قصبه بزرگی بنام سدارك (۳)

(۱) Daivin
(۲) Kainer
(۳) Sedarec

واقع شده است.

این قصبه بمنزلهٔمرکزمنطقه‌ای ازارمنستان، که شارور(۱) نام‌دارد، محسوب میگردد. سلطان منطقه در این قصبه سکونت دارد. منزل ما آنشب بسیار بد و ناراحت بود. در کاروانسرای مخروبه ای در جوار قریه ای باسم نوراچین (۲) فرود آمده بودیم.

دریازدهم چهارفرسنك درهمان جاده طی طریق کردیم، و از یك سرزمین همچنان خوب وحاصلخیز، ولی کمترمسطح ومستورازصخره‌ها وپشته ها عبور نمودیم. از یك رودخانه ای بنام هارپاسوی (۳) که تمام اراضی اطراف را مشروب میسازد، گذشتیم. این نهرقسمتی‌ازارمنستان راکه ایروان مرکز آنست،ازبخش دیگرکه مرکز آن نخجوان نام‌دارد، جدا میسازد.

دردوازدهم، بعد ازطی پنج‌فرسنك راه، دریك جلگه بسیارمسطح وسخت حاصلخیز، به نخجوان وارد شدیم.

تعریف و توصیف نخجوان

نخجوان يك‌شهربزرك ویرانه، وبیشترتوده‌عظیم حیرت آوری است از اطلال مخروبه، که ازنو بتدریج آبادومسکون‌میگردد. قلب شهراکنون تجدید بنا یافته ومسکون گردیده است. بازارهای بزرگی وجود دارد، چنانکه گفته شده، این بازارها عبارت از سرسراهای طویل ودراز، یا کوچه مسقفی است که حجرات ودکاکین درهردوطرف آن صف کشیده وهمه‌گونه کالا و خوار وبار در آنها بفروش میرسد. پنج کاروانسرا،

(۱) Charour (شرور)
(۲) Nouratchin
(۳) Harpasouy (آرپاسوبی)

وگرمابه‌ها ، مراکز تجارتی، قهوه خانه ها ومیکده های بزرك، ودرحدود دوهزار باب خانه درنخجوان وجود دارد. درتواریخ ایرانی تصریح شده‌است که سابقا چهل هزار کاشانه دراین شهروجود داشته است . مصنفین این کتب همچنین آورده اند که ، پیش ازاستیلای تازیان باین سر زمین ، در این منطقه پنج شهروجودداشته که، بدست بهرام چوبین شاهنشاه ایران(۱) بنا شده بوده است . در خارج نخجوان آثار مخروبه یك قلعه بزرك و استحکامات متعدد کوچکی مشاهده میشود.دراواخرسده گذشته،هنگامی- که‌شاه‌عباس کبیر احساس کردچنانکه بایدوشایدقادر بصیانت‌وحراست‌قلاع وحصارهای مزبور نمیباشد، دستورانهدام آنهاراصادرنمود . پس از اینکه شهررا از ترکان عثمانی مسترد داشت ، امر بتخریب وترك سکونت آن داد، وسپس فرمان انهدام استحکامات را صادر کرد . شاهنشاه ایران برای ممانعت ازتقویت وتهیه خوار بار تر کان درتمام نقاط (سرحدی) بهمین منوال رفتارمیکرد . درحقیقت وضع کنونی شهرهنوزهم مایهٔ تأثرمیباشد.

درتواریخ ایران چنانکه مذکورافتاد نخجوان را یکی ازشهرهای زیبای ارمنستان دانسته اند .

درتاریخ محفوظ در اوچ کلیسای مشهورکه از آن صحبت شده ، آمده است که این‌شهر آرداشاد (۲) باستان میباشد که. درتواریخ یونانی آرتاکسات و آرتاکساسات (۳) نامیده شده است .

مولفین دیگرارمنی این شهررا خیلی قدیمی‌ترمیدانند ومیگویند که حضرت نوح آنرا بنا نهاده است و آنحضرت بعد از طوفان در اینجا

(۱) Behron Tchoubin
(۲) Ardaschad
(۳) Artaxate'Artaxasate

سکونت گزیده است . نویسندگان مزبور اشتقاق نام بلده مورد بحث را مستند به همین مأخذ میدانند؛ چون، بنابقول ایشان نخجوان درزبان ارمنی قدیم بمعنای نخستین کاشانه یا اولین خانه خیریه است . بطلمیوس (۱) درهمین محل ازشهری نام می برد که آنرا ناخوآیه (۲) می خواند. ممکن است این بلده نخجوان باشد ؛ من عقیده دارم که این بلده همان آرتاکسات مشهور باشد ، و یا اینکه آرتاکسات بسیار نزدیك (باین حدود) بوده است ، چون تاسیت (۳) میگوید که ارس از نزدیك شهر میگذرد، وما اینك مشاهده می کنیم که این شهر با نخجوان فقط هفت فرسنگ فاصله دارد .

در اسطرلابهای ایرانیان ، زاویه میان خط قطبین با افق این شهر (عرض) سی وهشت درجه وچهل دقیقه ، وطول آن هشتاد و یك درجه و سی وچهاردقیقه نشان داده شده است . حاکم نخجوان، خان میباشد و چنانکه مذکورافتاد این بلده پایتخت یك قسمت ازارمنستان است .

مراسم مذهبی بزبان ملی

درپنج فرسنگی نخجوان درجانب شمال ، قریه‌ای وجود دارد که آب رنر(٤) خوانده می شود . معنای این نام، مزرعه حاصلخیزاست . ساکنین این دهکده وهفت قریه دیگر که درمجاورت آن می باشند معتقد بآئین کاتولیك رومی هستند . اسقفها وکشیشان این قراء دومی‌نیکن می باشند . مردم مراسم مذهبی را بزبان ارمنی برگزارمی کنند .

(۱) به تعلیقات مراجعه شود .

(۲) Naxuae . بتلفظ یونانی نگاشتیم که با اصل مطابقت دارد .

(۳) به تعلیقات مراجعه فرمائید .

(٤) Abrenor به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود ،

سفیر پاپ در اصفهان

یکنفر (راهب) دومی نیکن ایتالیایی؛ از بولونی، بنام دوم بارتلمی، درحدود سیصد و پنجاه سال پیش این منطقه راتحت سیطره ونفوذ پاپ درآورد. بیش ازبیست دهکده دیگرنیز درحوالی این حدود، بهمین عقیدت بودند ولی بعد ها دو باره به آئین اولیه خویش بر گشتند، واز بطریق ارمنی فرمان بردند و اما آن گروهی که هنوزدراعتقاد بروم مقاومت میورزنددرنتیجه ظلم وستم بطریق ارمنستان وحکام نخجوان روز بروزازعده شان کاسته میشود. این افراد بیچاره درنتیجه اقدام به انتزاع ازحوزه حکومت خوانین نخجوان وعدم اطاعت ازآنان، سخت درمعرض غیظ و نفرت، وجبرو عنف حکمرانان واقع گشته‌اند. درسال هزاروششصد وشصت وچهار برای همین موضوع، یك دومی نیکن ایتالیائی با سمت سفارت ازجانب پاپ به ایران آمد.

این سفیرازطرف پاپ وپادشاهان بزرك متعدد اروپاحامل نامه‌هایی بحضورشاهنشاه بود وهدایایی بحضوراعلیحضرت تقدیم داشت وطبق دستور همایونی عملامقررشد که این قراء ودهات کاتولیك رومی همه‌ساله مالیات متداول وتمام باج وخراج سالیانه‌راطبق میزان مقرردردفاترثبت تحصیلدار کل ماد (۱) بخزانه شاهی بپردازند و بدینطریق به ناظر مزبور وحکام نخجوان و کلیه مأمورین دیگرشاهنشاه فرمان‌صدوریافت که‌دهات وقراء مورد بحث از حوزه قضایی و مالی آنان منتزع و مستقل بشمار آیند و بهیچوجه من‌الوجوه مالیاتی ازسکنه این نقاط مطالبه نگردد. این نظم و ترتیب که درآنموقع برای قراء مذکور اندکی مثمر ثمر گشت، بعدها موجبات مصائب بسیاری را جهت اهالی فراهم آورد، ویك روزی منجربه

(۱) پیشکاردارایی آذربایجان.

انهدام این دهات خواهد شد، چون نواب حکومت نخجوان از روش دهاتیان وشکایاتی که علیه آنان به شاه عباس تقدیم داشتند، سخت خشمناك گشتند و بعد از فوت این شاهنشاه خوب، هزار قسم غرامات بر ایشان تحمیل می کنند، چنانکه مالیات مقرر برای پرداخت خزانه شاهی را سه و یا چهار مقابل از ایشان اخذ مینمایند، واین بیچارگان یا در نتیجه رخوت حکومت و یا بعلت عجز خود وقدرت طرف، از احقاق حق خویش محروم مانده اند. ناظر ماد کار بدتری کرده است، چون طبق صورتهای نادرست ارسالی از دفاتر ثبت این ایالت مالیات سالیانه دهات مورد بحث را هیجده هزار لیره (فرانسوی معادل فرانك طلا) قلمداد کرده است در صورتیکه سکنه این قراء مدعی هستند که این رقم درست دو مقابل مبلغی است که تا کنون پرداخت کرده اند. هر بار که دهاتیان نه هزار لیور مالیات بخزانه شاهی میپردازند، در رسید مربوطه ذکر میشود که این وجوه کمتر از میزان مقرر است و بدین ترتیب باب هر گونه غرامت و مشاجره برای استیصال آنان مفتوح میماند.

درحضور فرزند خان نخجوان

هنگامی که من به نخجوان رسیدم، حکمران در شهر نبود. پسر خان که جانشین مشارالیه بشمار میرفت، بسرعت از ورود من آگاهی یافت وبرای صرف ناهار از من دعوت بعمل آورد وخواهش کرد که ساعات وچند قطعه از جواهرات را تماشا کنند.

از طرز رفتار او نسبت بخودم بهیچوجه خوشم نیامد، توضیح آنکه پس از نوازش و ناهار مرا درچنگال مأمورین خویش گذاشت و اینان مرا بطریقی مجبور کردند قطعاتی را که درایروان بشصت پیستول نفروخته

بودم به پنجاه معامله کنم . اگر فرامین و گذرنامه شاهنشاه دردستم نبود بدون تردید ، خیلی بدتروزشت‌تر ، برخلاف شرافت و انسانیت بـا من رفتارمیکردند .

این قبیل نقاط برای بیگانگان مشهوربشروت وتمکن مسلخ‌واقعی بشمارمیرود . بایستی حق‌العبورپرداخت .

در کنارارس

درسیزدهم از نخجوان حرکت کردیم ، و هفت فرسنك راه پیمودیم دراولین فرسخ ازروی يك پل بسیاربزرگی که برنهری وجودداشت گذشتیم.این رودخانه درزبان‌مردم محل‌جزنهرنخجوان(نخجوان‌چایی) نام دیگـری ندارد . سرزمین مسیر مسافرت‌ما ، خشك‌وبایربود ، وغیرازتپه‌های سنگلاخ چیزدیگری‌مشاهده نمیشد . مادرکنارنهرآراکس (۱)که مشرق زمینان آنرا آراز وارس(۲) می‌نامند ، بخواب رفتیم .

تعریف‌وتوصیف‌جلفا

برای عبوراز آراکس ازاسکی جلفا یا جلفای کهنه‌میگذرند که‌يك‌شهرویرانه‌ومخروبه‌ایست وبعضی از مولفین عقیده دارند که این همان بلده ایست که قدما آنرا آریامین(۳) خوانده‌اند ؛ اطلاق عنوان کهنه بدین‌شهر، برای تمیز آن از بلده جلفا است که درروبروی اصفهان بوجودآمده‌است . کهنه جلفا اسم بامسمایی‌میباشد ،چون‌فی‌الواقع‌هم‌این‌شهر کاملاویرانه‌ومخروبه‌است، جز خاطره وسعت‌وعظمت‌سابق‌بهیچوجه‌چیزدیگری از آن درخاطرها نمانده

(۱) Araxe

(۲) Ares'Aras ، خواجه حافظ فرماید

ای صبا گربگذری برساحل رود ارس بوسه برخاك زن ومشگین کن نفس

(۳) Arriamméne

است شهر در شیب کوه، و در طول و سواحل نهر واقع شده بوده است. معابر بالطبع صعب العبور و مستحکم بوده، باقلاع و حصار های کوچکی محافظت میشده است.

بنابر روایت ارامنه، جلفای کهنه چهار هزارباب خانه باغچه داشته است: معهذا اگر آثار و بقایای مخروبه موجود مبنای قضاوت واقع شود، تعداد آبادی بنصف رقم مزبور بالغ نمی گردد، مضافاً براینکه اکثر منازل عبارت ازمغاره‌ها و بیغوله‌هائیست که در کوهستان بوجود آمده است، و بیشتر به‌اغنام و احشام‌اختصاص داشته، نه‌بسکونت افراد انسانی. من فکر نمیکنم که درتمام جهان سرزمینی یافت بشود که بیشتر ازاراضی جلفای کهنه بایرو لم یزرع باشد. نه درختی مشاهده میشود ونه گیاهی؛ حقیقت آنست که درمجاورت این بلده نقاط حاصلخیزتر وخوش و خرم‌تر بسیار است؛ ولی این مناطق بهیچوجه ازخودشهر که دریك سرزمین بسیارخشك و سنگلاخی واقع شده، مشاهده نمیگردد. اما در مقابل باید بگویم که هیأت جلفای کهنه زیبا، وشبیه به یك آمفی تئاتر (محوطه وسیع گرد طبقه‌دار برای جشنهای عمومی) است. اینك فقط قریب سی‌خانوار که همه‌شان ارمنی هستند، دراین بلده زندگی میکنند.

سیاستمدار هوشیار و سردار بزرك

جلفا را شاه عباس کبیر منهدم ساخت، وتمام آنچه‌راکه صنعت وفنون برای استحکامات آن پدید آورده بود نابود کرد. موجبات انهدام این شهرهمان بود که شاهنشاه را به ویران کردن نخجوان، ودیگر بلاد ارمنستان که درمسیر واحدی بودند، وادار کرد؛ تابدینطریق قوای مسلح ترکیه (هنگام‌تعرض وتهاجم به ایران) ازخواربارووسایل زندگی محروم

باشد. این سیاستمدار هوشیار و سردار بزرك، نظر بعدم تساوی نیروی جنگی خود با قوای دشمن، و بمنظور ممانعت از مراجعت همه ساله ترکان بایران وجلوگیری از فتوحات ومحافظت مناطق متصرفی آنان تصمیم گرفت که سرزمینهای واقع در بین ارزروم وتبریز را که درمسیر ایروان و نخجوان واقع شده است، مبدل بصحرای لم یزرعی بکند. این جاده خط سیر معمولی ترکان هنگام تعرض و تهاجم به ایران بود؛ قوای مسلح ترکیه در این مناطق با استفاده ازارزاق کافی محل، بتقویت خود، وتهیه وسائل زندگی افراد و آحاد خویش میپرداختند.

شاهنشاه سکنه این مناطق واغنام و احشام آنرا بنقاط دیگری انتقال داد، و کلیه عمارات وهمه گونه ساختمانهای این نواحی را ویران و منهدم ساخت وطبق روایات تاریخی حتی چشمه های متعدد آب را نیز مسموم وزهرآگین کرد؛ و کسانیکه بمطالعه تواریخ مربوطه توفیق یافته اند، میدانند که این پادشاه درتمام نیات خود کاملا کامیاب گردید.

اینك برگردیم باقامتگاه خود، کنار نهرارس.

تعریف وتوصیف ارس

این رود خانه مشهور، ارمنستانرا از ماد جدا میسازد. سرچشمه ارس در کوهی است که میگویند کشتی حضرت نوح در آنجاتوقف کرد؛ وشاید که اسم نهرازنام این کوه بزرك، آرارات اشتقاق یافته است.

این رودخانه ازمنطقهٔ مزبورعبورکرده بدریای کاسپین (قزوین، خزر) میریزد. ارس نهری بزرك وسخت سریع السیر میباشد وبتدریج طی مسیرخود، با اضافه شدن انهار کوچك بسیار که بهیچوجه نام و نشانی ندارندوانضمام سیلابهای بیشمار برحجم وعظمت خویش می افزاید. برروی این

رودخانه درجلفا و نقاط دیگر چندین بار پل بسته‌اند، و علی رغم استحکام وعظمت آنها، چنانکه ازطاق وچشمه‌هایشان کاملا نمودار است، این چشمه‌ها درمقابل فشارجریان نهر دوام نیاورده اند. هنگامیکه یخها آب، و برف کوههای اطراف ذوب میشود، ارس سخت تندوخشمگین میگردد، بطوریکه هر گونه سد وساختمان دیگررا از مسیرخود درمی نوردد، و فی الواقع صدای جریان و سرعت جولان آب آن، مایهٔ تعجب اطرافیان میگردد. دریك کشتی بزرگی ما از ارس عبور کردیم؛ این سفینه قادر بانتقال بیست رأس اسب وسی نفر آدم در آن واحد بود. من فقط برای عبور آدمها ومحمولات خود از آن استفاده کردم. چهار نفر ملاح آنرا امیراندند؛ وقریب سیصد گام درطول ساحل روببالا سیر کردند، و بتدریج که وارد وسط مسیر آب رودخانه گشتند، کشتی راباختیارجریان طبیعی گذاشته، ازیك سکان نیرومند وبلندی برای خارج کردن آن ازمسیر نهر وهدایت سفینه بساحل دیگر استفاده کردند. جریان رودخانه با یك شدت غیر قابل وصفی کشتی را بسوی پائین برد، بطوریکه دریك آن پانصد گام سیر کرد. کشتی رانان ارس بترتیب مذکور از رودخانه میگذرند؛ وبعلت صعوبتی که دربالارفتن از آن هست بیش ازدوساعت برای رفتن و آمدن وقت قائل میشوند. درفصل زمستان که آب رودخانه کم وپائین است، باشتراز ارس میگذرند. گدار درنیم فرسنگی جلفا در محلیکه بستر رودخانه بسیار پهن، وجریان آب در آنجا خیلی آرام میباشد، واقع شده است.

گفته شد که ارس ارمنستان را ازماد جدا میسازد.

ماد - آذربایجان

ماد سرزمینی که درعهد باستان مالك الرقاب امپراطوری آسیا بوده است، امروزه فقط قسمتی از یك ایالت ایران که

ایرانیان آنرا آذربایجان یا آسورپایکان (۱) می نامند تشکیل میدهد. این ایالت یکی ازبزرگترین استانهای امپراطوری ایران است ، ازطرف مشرق محدود است به دریای کاسپیین (قزوین،خزر) وهیرکانی (ایـالات ساحلی خزر) ازجانب جنوب بایالت پارت ؛ از طرف مغرب به رودخانه ارس وارمنستان علیا؛ وازطرف شمال به داغستان، که چنانکه گفته شده یك سرزمین کوهستانی همسرحد با قزاقان مسکوی (قازاخستان روس) ، و قسمتی از جبال توروس (۲) بشمار میرود . آذربایجان شامل ماد شرقی است، که ازطرف نویسندگان باستان آذارکا (۳) نامیده شده است ، وماد غربی یاکوچك است که آتروپاتی ، آتروپاتن (٤) نیز خـوانده میشود . آشورقسمتی ازارمنستان علیا میباشد .

ایرانیان میگویند : وجه تسمیه این ایالت به آذربایجان آنست که بزرگترین آتشکده (زردشتی) دراین سرزمین بنا شده بود؛ ودراین معبد آتشی محافظت میشدکـه آتش پرستان آنـراخدا (۵) میخواندهانـد ، و پیشوای کل مذهبی(موبدموبدان) این آئین درآنجـا سکونت داشته است . گبرهاکه اخلاف آتش پرستان میباشند ، محل این آتشگاه را در فاصله دو روزه راه شماخی نشان میدهند ؛ و تاکید میکنند که آتش مذکور همچنان در محل مزبور فروزان است؛ و شعله آن شبیه آتش کانهاواشعه تحت الارضی میباشد؛واشخاصیکه بزیارت این آتش نایل میگردند ، آنرا بشکل شعلهای مشاهده میکنند . گبرها یك خصوصیت دیگری نیز که

(۱) Azerbejan ' Asurpaican بتعلیقات آخر کتاب رجوع شود
(۲) Taurus
(۳) Azarca
(٤) Atrupatie Atropatene

(۵) بتعلیقات رجوع شود .

شوخی شیرینی است ، دراینمورد ذکر میکنند : توضیح آنکه اگر سوراخی درسرزمین آتشکده احداث شود ودیکی روی آن بگذارند ، آتش مقدس آنرا بجوش می آورد ومظروف دیگ پخته میشود .

بحث لغوی درباره آذربایجان

اما وجه تسمیه آذربیجان Azer bejan؛ اشتقاق لغوی آن درست میباشد، چون آذ (Az) علامت جر، و(er) یااور(ur) میباشد که در پارسی باستان بمانند بیشتر زبانهای باستانی مشرق زمین ، بمعنای آتش است ، وپایکان (Paican) بمعنی محل وسرزمین و کشورمیباشد(۱). من ازنظریه بعضی اشخاص که اسم این ایالت را آسورپایکان (۲) میخوانند و مینویسند ، غافل نیستم آسورپایکان یعنی کشور آسور ومیگویند که چون این استان وسیع و بزرگ مشتمل بر آسوریه(Assyrie) نیزمیباشد، که بعقیده اکثر نویسندگان نام آن آسور (Assure) بوده است ؛ اما بعقیده من این نیز همان است ، چون من عقیده دارم که آسورمرکب از آس (As) اور(ur) یعنی آتش میباشد .

حضرت موسی هنگام بحث ازنمرود، پادشاه بت پرستی که کلده ، سهمیه میراث پدری سام را تصرف واشغال کرد، میگوید : فرزندان سام، که آسوریکی ازآنها بود ، ازسرزمین مزبور بیرون رفتند (۳) بنابراین قدر متقین آنست که آسور را یا برای کناره گیری از آئین آتش پرستان ویا بعلت خروج از سرزمین کلده، که در آن ایام سرزمین آتش خوانده میشده است ، بدین نام خوانده‌اند؛ چنانکه از فصل یازدهم سفر تکوین

(۱) رجوع بتعلیقات شود .

(۲) Asur paican

(۳) باستناد تورات،وبرای شرح بیشتربضمایم آخر کتاب مراجعه شود .

این حقیقت استنباط میشود ، و همچنین کلیه نویسندگان باستان متفق القول میباشند که کلده کشوراور(۱) یا سرزمین آتش خوانده میشده است ؛ و بطلمیوس نام شهری از کشورمزبوررا ذکرمیکند ، که اوروکا(۲) میخواند ، یعنی محل وجای آتش؛گا (ga) با الف ممدود یا مضاعف یك لغت پارسی و بمعنای مکان و محل است (گاه). اسامی و اعلام باستانی در نتیجهٔ اهمال یا جهالت نساخ، وبعلت اختلاف تلفظ و لهجات مصنفین و مترجمین بقدری زیاد تغییر پیداکرده‌است، که هنگام تطبیق نامهای قدیم با اعلام جدید ، نباید کلمات ولغاتی راکه شباهت کامل بهم ندارند کنار گذاشت واز نظردورداشت . ازتفصیلات مذکورباثبات میرسد کسانیکه مدعی هستند آذربیجان بخش شمالی سوریه (۳) میباشد ، و نام این سرزمین ازاسم شهری بنام آردوبیگارا(٤) که پایتخت کشوربوده، مشتق شده ، در اشتباه میباشند . ایرانیان این سرزمین را به سه بخش آذربایجان ، شروان و شماخی تقسیم میکنند .

استرابن فقط قائل بدوقسمت میباشد ودر کتاب یازدهم خودآنرا کوچك و بزرك مینامد . بطلمیوس و دیگر جغرافیون بزرك بهیچوجه هیچگونه تقسیمی دربارهٔ این سرزمین قائل نیستند (٥) .

در« شهرهلاکو » درچهاردهم،دریك سرزمین پرازتپه وپشته پنج فرسنك راه پیمودیم ؛ مسیرجاده درهمان جهت

(۱) Pays d'ur

(۲) Uroca

(۳) سوریه درتورات «آرام» خوانده شده است .

(٤) Ardoebigara

(٥) برای شرح بیشتربتعلیقات مترجم در ضمیمهٔ کتاب ، مراجعه شود .

روزهای پیش بود، یعنی درشمالغرب، ویك دشت بزرگی درجانب چپ ما میماند، که میدان جنگهای خونین ایرانیان و ترکان درقرون اخیر بوده است(۱). مردم محل توده عظیم و انبوهی از سنگها را نشان میدهند، و میگویند که اینجا همان محلی است که جنك مابین سلطان سلیم پسر سلیمان کبیر وشاه اسمعیل بزرك بوقوع پیوسته است.

راه آنروزما در آلاکو (هلاکو) بپایان رسید . ایرانیان مدعی هستند که آلاکو پادشاه معروف تاتار که فاتح قسمتی از آسیا بوده، دراین محل شهری بنا نهاده بوده است که درنتیجه جنگهای ترکان وایرانیان، مخروبه ومنهدم گشته است.

تعریف و توصیف مرند

درپانزدهم، بیشتر ازروزپیش راه نرفتیم ولی مسیر جاده سهل تر وهموارتر بود . درمرند منزل کردیم.

مرند شهرخوبی است ودارای دوهزاروپانصد باب خانه وباغچه میباشد، باغات وبساتین آن بیشتر ازعمارات وآبادی شهراست.

این بلده دردامنهٔ یك کوه کوچك، درمنتهی الیه جلگه ای واقع شده است، وسعت این دشت بپنهای یك فرسنك وبدرازای پنج میباشد، و بسیار زیبا وسخت حاصلخیزاست. نهر کوچکی بنام زلو- لو(۲) از میان شهر میگذرد. سکنه محل این نهررا بجویهای متعددی منشعب ساخته، برای مشروب ساختن اراضی وباغات خود ازآن استفاده میکنند.

مرند از نخجوان پرجمعیت تروبسی زیباترمیباشد. میوه های این شهر، بهترین محصولات تمام ماد بشمارمیرود. از خصوصیات این بلده،

(۱) مقصود چالدران وخوی است، بتعلیقات مراجعه شود.

(۲) Zelou-Lou

قرمزدانه (۱) است که ازاطراف شهر بدست می آید، ولی خیلی کم است، ومیتوان آنرا فقط طی هشت روزتابستان هنگامی که آفتاب دربرج اسد است،جمع آوری کرد. بطوریکه مردم محل اظهارمیدارند،پیش ازوقت مذکورحشرهٔ آن ببلوغ نمیرسد، ومدتی بعد کرم قرمزدانه، برگی‌راکه دررویش نمویافته‌است، می‌شکافد، وازبین میرود. ایرانیان‌قرمزدانه‌را کرمیس(۲)می‌نامند، واین لغت ازکرم‌اشتقاق یافته است، چون آنرا از کرمان می گیرند.

مدفن‌حضرت نوح

مرند برحسب رصدایرانیان درسی وهفت‌درجه و پنجاه دقیقه عرض شمالی،وهشتاد ویك درجه وپانزده دقیقه طول شرقی واقع‌شده‌است. تصورمیکنندکه‌این شهرهمان ماندا گاراناى (۳) بطلميوس است.

نه‌ازمرند ونه ازنخجوان دستورتهیه نقشه ندادم چون این‌شهرها درنظرم واجد عظمت وابهت وزیبایی منظرلازم برای این منظورنبودند. درروایات باستانی‌ارامنه آمده است که حضرت نوح درمرندمدفون شده واسم این شهر ازیك فعل لغت ارمنی، بمعنای تدفین اشتقاق‌یافته است.

هنگامیکه هوا صاف وروشن باشد از مرند کوهی که سفینه‌این شیخ‌در آن‌توقف کرد،وویرا ازطوفان نجات داد،مشاهده میگردد. اهالی محل‌مدعی‌هستند،موقعیکه‌در آسمان هیچگونه ابری نباشد،جبل‌مذکور (آرارات) ازتبریز نیزدیده میشود.

---

(۱) Cochenille
(۲) Quermis
(۳) Madndagarana

در شانزدهم چهارفرسنك راه رفتیم ؛ ومدام از میان کوههایی که درچند محل خیلی بهم نزدیك میشوند ولی هرگز درهیچ جابهم نمیرسند عبور کردیم . درساعت ده صبح

در صوفیان

بصوفیان رسیدیم، که شهر کوچکی میباشد که دریك دشت مشحون ازانهار و اشجار پدید آمده است . زمین این بلده بطور حیرت آوری منبت و حاصلخیز میباشد . بعضی ازمولفین عقیده دارند که این شهرهمان سوفیای ماد باستان است؛ ولی برخی دیگر مدعی هستند که این کلمه مشتق از صوفی میباشد وهنگامیکه شاه اسمعیل اول، اردبیل را ترك گفت ودربار را به تبریزانتقال داد ، صوفیها درمحل مزبورسکونت گزیدند .

ورود به تبریز

شامگاهان بارون آذری، این مردشریف ارمنی که ذکرش گذشته است ، گذر نامه های من و سفارشنامه هایی راکه ازحکام گرجستان وارمنستان گرفته بودم، برداشت وپیش ازمن حرکت کرد . من دستوردادم که این اوراق را بنظرمتصدی کل گمرکات تبریز برساند، وازطرف من خواهش کند که، دستورات مقتضی بمامورین مربوطه صادرنماید تا بلامانع با همراهانم وارد شهربشوم . فردای آنروزدریافتم که این شخص ازعهده ماموریت محوله، کاملا خوب برآمده است وبه دروازه های شهر اوامر و احکام مطلوب صدور یافته است .

درآنروز که هفدهم بود، پس ازپیمودن شش فرسنك راه، درهمان مسیرایام سابق، ازمیان دشتهای سبزوخرم و بسیارمنبت وحاصلخیز، بتبریز رسیدیم ؛ سرتاسراراضی اطراف جاده مستورازاراضی مزروع و مشحون ازدهات وقراء بیشماری بود .

ازایروان به تبریز پنجاه وسه فرسنك ایرانی راه است وهرفرسنك این کشور تقریباً معادل پنج میل میباشد . و این فاصله را با سهولت تمام درمدت شش روز با اسب می‌پیمایند . کاروانها برای طی طریق این راه، مدت مضاعفی قائل میباشند . شترها معمولا روزی فقط چهارفرسنك راه میروند وشش یا هفتصد پیزان (۱) بارمیبرند . اسبها وقاطرها که معمولا فقط حامل دویست وبیست پیزان ویك انسان می باشند،پنج تاشش فرسنك راه می‌پیمایند .

تعریف و توصیف تبریز

تبریز بلده بزرك وعظیمی است، وازحیث مقام و عظمت، ثروت ومکنت ، تجارت وتعداد نفوس دومین شهرایران بشمارمیرود . این شهردرمنتهی الیه یك دشت ، درپای کوهی واقع شده است ؛ این کوه برحسب نظریه نویسندگان جدید ، اورونت یابارونت(۲) پولیب، دیودوروبطلمیوس میباشد .

چنانکه درنقشه مربوطه بنظرمیرسد ، هیأت تبریز بسیارنامنظم است و اطلاق یك اسم (هندسی) برای آن مشکل بنظر میرسد . این بلده فاقد هر گونه سوروباروواستحکامات لازم است . نهر کوچکی بنام اسپین(۳)ازوسط آن میگذرد، واغلب اوقات موجب ضایعات عظیم میگردد، منازل وعمارات واقعه در کناروطول ساحل خودرا ویران ومنهدم میسازد. نهر دیگری هم درجانب شمال شهر ،درمجاورت آن جریان دارد ؛ پهنای آب این نهراخیر درفصل بهارتا پائیز،ازرودخانه سن(۴) پاریس هنگام زمستان،

(۱) Pesan

(۲) مقصود سهند است ، بتعلیقات رجوع شود . (Oronte, Baronte)

(۳) Spintcha

(۴)Seine

کمتر نیست . نام آن آجی (۱) یعنی شور و نمکین میباشد ، چون در طی شش ماه آب نهر در نتیجهٔ سیلابهائی که از اراضی نمکزار گذشته، بدان ملحق میگردند ، شور میشود . ماهی نیز در آن پیدا میشود . تبریز به نه محله تقسیم شده و تقریباً مثل شهرهای دیگر ایران به فرقه های حیدر(ی) و نعمت اللهی قسمت گردیده است . این فرق منسوب به دو گروهی است که در سده پانزدهم میلادی تمام ایران را بمانند گلف وژی بلنهای (۲) ایتالیایی ، درمیان خود، تقسیم کرده بودند .

تعریف و توصیف بازارهای تبریز

این شهر دارای پانزده هزار باب خانه و باغچه و پانزده هزار دکان و حجره است . در ایران دکاکین از منازل مجزی میباشند، و غالباً در کوچه های طویل و عریض مسقف مقرنسی بارتفاع پنجاه پا واقع شده اند، اینگونه کوچه ها را بازار مینامند . بازارها قلب شهر را تشکیل میدهند . منازل و خانه ها درخارج (بازار) بنا شده اند ، و تقریباً همه شان دارای باغی میباشند . در تبریز قصور عالیه و عمارات بزرك بسیار ندیدم ولی درمقابل، این شهر دارای عالیترین بازارهای آسیا میباشد ؛ وسعت و عظمت این بازارها ، و گنبدها وطاقهای زیبایی که آنها را پوشانیده است، توده عظیم و انبوه جماعتی که درطی روز دراسواق مشاهده میشود، و کثرت مقدار کالاهایی که در آنجا انباشته شده است ، بطور حیرت آوری ابهت و جلال بازارهای تبریز را نمودار میسازد .

(۱) Agie

(۲) برای اطلاع بیشتر ازعقاید وخصوصیات فرقه های حیدری ونعمتی بتعلیقات مراجعه فرمائید .

(۳) Guelfes' gibelins

زیباترین بازار این شهر که مرکز معاملات کالاهای گرانبها و جواهرات میباشد قیصریه نام دارد که به معنای بازار شاهی میباشد. این بازار مثمن و بسیار وسیع و بزرگ است، قیصریه را درحدود سال هشتصد و پنجاه هجری بفرمان (اوزون) حسن که مقر سلطنتش تبریز بود، بنا کرده اند.

دیگر عمارات و ابنیهٔ عمومی نیز در ابهت و عظمت و کثرت نفوس پای کمی از بازارها ندارد. سیصد دستگاه کاروانسرا دراین شهر نشان میدهند. بعضی ازاینها هم باندازه‌ای وسیع و بزرگ میباشد، که درهریک سیصد نفر آدم میتواند سکونت نماید. قهوه خانه ها و میکده‌ها، واماکن عمومی مخصوص صرف مشروبات تندی که ازعصاره خشخاش تهیه میشود(۱)؛ گرمابه ها و مساجد کاملا متناسب با عظمت و شکوه عمارات دیگر می باشد.

مسجد علیشاه

تعداد مساجد تبریز دویست و پنجاه است. در اینجا من وارد خصوصیات فرد فرد این معابد نخواهم شد، چون ساختمان آنها با مساجد عالیه پایتخت امپراطوری (اصفهان) که مفصلا به تعریف و توصیف آنها خواهم پرداخت بهیچوجه فرقی ندارند. مسجد علیشاه تقریبا بالتمام مخروبه و منهدم شده است؛ قسمتهای سفلی که بگزاردن نمازافراد مردم اختصاص دارد، ومنارهٔ آنرا که بسیار رفیع و بلنداست، مرمت کرده اند. هنگام ورود ازایروان نخستین اثری که ازتبریز مشاهده می‌شود، همین مناره است.

چهارصد سال میشود که این مسجد را خواجه علیشاه بنا کرده

(۱) مقصود شراب کوکنار وامثال آنست مسعود سعد فرماید:

شخص‌هاشان برده از خلقت نهاد نارون — مغزهاشان خورده از غفلت شراب کوکنار

است، مشارالیه صدراعظم غازان خان شاهنشاه ایران، که مقر سلطنتش تبریز ودرهمانجا بخاك سپرده شده، بوده است. هنوزهم مقبرهٔ وی، دریك مناره مخروبهٔ عظیمی که بنام او منار- خان - غازان نامیده میشود مشهوداست.

مساجد دومنار استادشاگردو کبود

مسجد موسوم به استاد شاگرد، که امروزه نیمه خراب میباشد، سیصد و بیست سال پیش، توسط امیر شیخ حسن ساخته شده است. تمام قسمتهای داخلی این معبد، وقسمتی از سطوح خارجی آن زرنگار میباشد. (مسجد کبود) بسال هشتصد و هفتاد و هشت هجری، توسط یکی از پادشاهان ایران، بنام جهانشاه یا شاه جهان بنا شده‌است (۱). مسجد دومنار کوچك میباشد؛ ولی دومنارهٔ آن دارای ساختمان خاص و بسیاردقیق وصنعتی است؛ چنانکه یکی برروی دیگری افراشته‌شده‌است؛ ومنارهٔ بالایی ازحیث ارتفاع وقطرخیلی بیشترو بزرگترازپائینی است که پایه آن میباشد.

بیمارستانهای تبریز

درتبریزسه دستگاه بیمارستان وجود دارد، که بقدر کفایت تمیز ونظیف وبسیارخوب نگهداری میشود. این خسته خانه ها مخصوص اقامت دائم نیست؛ ولی هرکس که واردمیشود، روزانه دونوبت برایش خوراك میدهند. این بیمارستانها را در تبریز آش داغت (۲) مینامند یعنی امکنه مخصوص واحسان‌اطعام.

(۱) درچاپ هزاروهشتصد وسی، بدون عنوان، وعبارت بلافاصله نگاشته شده‌است، ولی ما ازخارج میدانیم که مسجد جهانشاه همان مسجد کبوداست، لاغیررجوع بتعلیقات مترجم شود.

(۲) Ahc-tacon اگر آهك تاكن؟ بخوانیم درزبان آذری معنایی نخواهد داشت، مگر اینکه آش —داغت یعنی اطعام واحسان بخوانیم که‌کاملا مطابق مقصود وموافق معنایی است که شاردن بیان میکند،

عینالی

در پایان شهر در جانب مغرب در بالای کوه کوچکی ، یك دستگاه عمارت بسیار زیبایی که زیارتگاه میباشد ، مشاهده میشود ، و عینالی نام دارد، که بمعنای عین علی است . (۱)

ایرانیان مدعی هستند که حضرت علی که ازطرف حضرت رسول اکرم بدامادی برگزیده شد ، جمیل‌ترین مخلوق تمام جهان بوده است؛ ولذا هنگامیکه قصد تعریف توصیف یك چیز بسیار زیبائی را دارند میگویند: این عین است. عینالی زیارتگاه ومحل گردش وتفریح تبریزیان است. ربع رشیدی درخارج تبریز ، درطرف مشرق ، یك قلعه عظیم کاملا مخروبه‌ای مشاهده میگردد که قلعه رشیدیه (ربع رشیدی) نامیده میشود ؛ این بنا چهارصد سال پیش توسط خواجه رشید، صدر اعظم غازان خان بوجود آمده است

در تاریخ آمده است که این پادشاه دو صدر اعظم داشته ، چون میدانسته است که اداره کلیه امور امپراطوری عظیمی چون قلمرو وی ، ازعهده یکنفر خارج میباشد. شاه عباس کبیر ، هنگام مشاهده این قلعه مخروبه ، چون ملاحظه کرد که موقعیت آن برای شهر بسیار مناسب و مسلط برتمام تبریز میباشند ، درحدود صد سال پیش دستور تجدید بنای رشیدیه را صادر کرد ، اما جانشینان این پادشاه نظریه مغایری دارند ، و گذاشته‌اند که بنا همچنان منهدم گردد .

ابنیه و آثار ترکان عثمانی

آثار و بقایای ابنیه و عمارات عمده و قلاع و استحکاماتی که ترکان عثمانی دراوقات مختلف، طی حکومت خود درتبریز بنا کرده‌اند ، هنوز

---

(۱) زیارتگاه مزبورونیز کوهی که برروی این بنا بوجود آمده است ، در این ایام عینال ، زینال ، یعنی عین علی وزین علی خوانده میشود .

نمایان است. کمتر پرتگاه و صخره سنك و ارتفاعات کوهستانی در مجاورت شهر مشاهده میشود، که خالی از خرابه حصارها وقلاع کوچك و تلهای عظیم ابنیه مخروبه باشد. قسمت اعظم اینها را من بدقت تماشا کرده‌ام، ولی هیگونه آثارعتیقی در آنمیان مشاهده ننموده‌ام. اززیرخاك جز آجروقلوه سنك چیزی بیرون نمی آید.

کاملترین بنایی که از آثار وابنیه ترکان عثمانی در تبریز، موجود است، یك مسجد عظیمی است که سطوح داخلی آن پوشیده ازمرمرهای شفاف و درخشان و تمام جوانب خارجی آن مزین بخاتم کاری است. ایرانیان بعلت نفرتیکه ازبانیان این معبددارند، آنجارا کثیف نگهمیدارند وبنای آنرا منحوس میشمارند.

بقایای کاخ خسرو پرویز

درمیان آثار باقیه مخروبه تبریز، درخارج شهر، در جانب جنوب، کاخها و قصور پادشاهان اخیر ایران جلب توجه میکند ودرطرف مشرق، بقایای کاخی را که بقول ارامنه مقرخسرو بوده است نشان میدهند؛ ارمنیان مدعی هستند که شاهنشاه صلیب حقیقی حضرت عیسی و کلیه غنایم مقدسی را که از اورشلیم آورده بود، دراین کاخ محافظت میکرده است.

عظمت میدان تبریز و نمایشات آن

میدان تبریز، بزرگترین میادین بلاد عالم است که‌من دیده‌ام، وخیلی بزرگتر از میدان اصفهان میباشد. ترکان دراین محل چندین بار، سی هزار عسکر برای جنك آراسته‌اند. همه روزه شامگاهان، این میدان انباشته ازعامه مردم است، که برای تفریح وتماشای نمایشاتی که درآنجا بمعرض تماشا گذارده میشود، جمع میگردند،

تفریحات میدان عبارتست از نمایشات شعبده بازان وبند بازان و مسخرگان ولودگان ، کشتی گیری ومصارعت ، ونبرد قوچها و گاونرها، خواندن اشعاروسرودن داستانها ، و رقص گرك (۱) . مردم تبریز ازرقص این حیوان فوق‌العاده خوششان‌میآید، بطوریکه ازصدها مسافات بعیده گرگهایی به شهر می‌آورند ،که بسیارخوب می‌رقصند. آنهایی که خیلی خوب تربیت شده‌اند ، هر یکی تا پانصد اکـو معامله میشوند . اغلب اوقات ، گرگان‌رقاص سخت متغیرمیشوند وعصیان میورزند؛دراین‌قبیل مواقع اسکات وآرامش آنـان مستلزم زحمات بسیاراست . ایـن میدان بزرك درساعات روزنیزخالی نمی‌باشد ؛ ودرحقیقت بازار انـواع واقسام خواربارواشیا کم قیمت بشمارمیرود .

درتبریزیك‌میدان بزرك دیگری هم وجوددارد که درمقابل‌قلعه‌ای مخروبه ، موسوم به قلعه جعفرپاشا واقع شده است ؛ حکایت میکنند که درگذشته‌این‌محل،میدان‌تسلیحات‌قلعه بوده‌است؛ دراین‌ایام‌مسلخ‌میباشد کلیه قطعات عظیم گوشت که در تمام نقاط شهر بفروش میرسد ، در همین محل کشته وپوست کنده میشود .

نفوس تبریز

من اهتمام بسیاربرای‌تحقیق تعداد نفوس تبریز مصروف داشتم ؛ معهذا یقین ندارم که حقیقت امربرایم معلوم شده باشد؛ ولی بطورقطع وبا اطمینان کامل میتوانگفت که سکنه شهربالغ برپانصد وپنجاه هزار نفراست . بسیاری از متعینین و متشخصین تبریز برایم تاکید داشتند کـه نفوس ایـن بلده بیش از یك

(۱) هنوزهم‌قورت‌میدانی،یکی‌ازمحلات ومیادین معروف‌تبریزمیباشد، و چنانکه ازنامش پیداست، اختصاص برقص گرگان داشته ؛ ولی درنامه‌های رسمی آنرا «میدان قطب» خوانند .

میلیون و یکصد هزار نفر است .

صناعت و تجارت تبریز

تعداد بیگانگانیکه در تمام اوقات در این شهر دیده میشوند ، نیز بسیار زیاد است . از کلیه ممالك آسیایی در تبریز گروههایی سکونت دارد؛ من کالایی نمیدانم که در این بلده فروشگاهی (مخزنی مغازه‌ای) از آن وجود نداشته باشد. سرتاسر شهر مشحون از صنایع قماش و ابریشم و زرگری است. عالی‌ترین دستارهای ایرانی در تبریز تهیه میشود . بازرگانان بزرك و عمده شهر برایم تأکید میکردند که همیشه سالیانه شش هزار عدل ابریشم در کارگاههای این بلده یافته میشود، تجارت تبریز در سرتاسر ایران و تمام ترکیه، در مسکوی (روسیه)، در ترکستان، در هندوستان و ممالك ساحلی دریای سیاه گسترده شده است .

تعریف آب و هوا و نعمات تبریز

هوای تبریز سرد و خشك، سخت نیکو و بسیار سالم است ، بطوریکه در این محیط بهیچوجه برای پیدایش و تکوین هیچگونه خوی وخلق بد زمینه‌ای موجود نیست(۱) سرما مدت مدیدی دوام دارد، چون شهر رو بشمال است ، در قلل جبال اطراف آن (سهند) طی نه ماه از سال برف مشاهده میشود . تقریباً همه روزه صبحگاهان و شامگاهان باد میوزد . اغلب اوقات سال باستثنای تابستان، باران می بارد ؛ و در تمام فصول در آسمان ابر مشاهده میشود .

عرض جغرافیایی این بلده سی وهفت درجه وطول آن هشتادودو درجه است . کلیه مایحتاج زندگانی در کمال وفور و فراوانی میباشد ،

(۱) همام فرماید :

تبریز نکواست وهرچه آنجا است نکواست — مغزند ، مپندار تو ایشان را پوست !
با طبع مخالفان موافق نشوند — هرگز نشود فرشته با دیوان دوست

وحیات مردم کاملاافرین لذت ومعاش بسیارارزان است .

دریای کاسپیین (قزوین ، خزر) که فقط چهل فرسنك با تبریز فاصله‌دارد ، ماهی‌این شهررا فراهم‌می آورد . درنهر آجی نیز که‌شرحش گذشت ، ماهی بدست می آید ؛ ولی فقط در اوقاتیکه سطح آب پائین است ، صید امکان پذیرمیگردد . هرلیورنان معمولا فقط دولیارد ویك لیور گوشت هیجده دینارارزش دارد .

ماکیان وپرندگان ، شکار، میوه جات ، شراب وعلوفه وعلیق نیز بالنسبه بسیارارزان‌است،وسبزیجات ومخصوصاً مارچوبه تقریباً برایگان می باشد .

صید وشکاردرتبریز

درتابستان گوزن‌وشکارفراوان‌است ، ولی‌چون ایرانیان گوشت شکاررا دوست ندارند ؛ کمتر گوزن‌ودیگرحیوانات وحشی‌کشته میشود . درجبال تبریزعقاب نیزپیدا میشود ؛ من دهاتیانرا دیدم که عقابی را به پنج سومیفروختند متشخصین ومتعینین شهرعقاب را با شاهین شکارمیکنند ، طرزوترتیب این صید کاملا شگفت انگیزوسخت قابل تحسین است .

شاهین،پرنده وحشی را چنین شکار میکند : ابتدا در آسمان بالای‌سرعقاب فوق‌العاده اوج میگیرد، آنگاه باسرعت بسیاربه‌وی‌هجوم می آوردوچنگالهای خویش‌رادرتهیگاهش فرومیبرد ومدام درحال‌پرواز، ازبالای پرش برسروی میزند .

بعضی اوقات اتفاق می افتد که شاهین وعقاب هردوبا هم سقوط میکنند. شاهینها همچنین برسرماده مرالها تاخته ، برای صیادان شکاررا بسیارتسهیل میکنند .

شصت قسم انگور

اگر آنچه گفتیم شایان توجه بود ، نکته ای که شرح میدهم ، کمتر از آن شگفت‌انگیز نیست: تاکیدمیکنند که شصت قسم انگوردراطراف تبریز بارمی آید . درایران بهیچوجه نقطه‌ای وجود ندارد که در آن بتوان دلپذیرتروارزانتراز تبریز زندگی کرد .

کانهای تبریز

دراطراف تبریز کانهای عظیم مرمرسفیدمشاهده میشود . نوعی ازاین سنك وجود دارد که‌شفاف ودرخشان وحاکی ماوراء میباشد . حکایت میکنند که این قسم مرمراز انجماد تدریجی آب یك چشمه معدنی بوجود می آید . همچنان در نقاط بسیارنزدیك شهر دو معدن شایان توجهی وجود دارد که یکی نمك و دیگری طلااست . مدت مدیدی است که استخراج زرموقوف‌شده‌است؛ چون معلوم‌شده است که عایدات‌حاصله‌بزورمخارجش را تکافو میکند ، ومردم متقاعد شده‌اند که‌هیچگونه نفعی در آن برایشان متصورنیست .

آبهای معدنی

آبهای معدنی نیزدر تبریز بسیاراست . مشهور ترین وپرتردد ترین آنها عبارتست از : آبهای معدنی بارنج که درنیم فرسنگی تبریز واقع شده است و سیدکند که دهکده دیگری درفاصله شش فرسنگی شهرمیباشد . این آبها گوگرد دارد ، وبعضی سرد وبرخی داغ میباشد .

پیدایش تبریز و وجه تسمیه آن

در تمام عالم من شهری نمیشناسم که در باره بنا وپیدایش ونام اولیه آن نویسندگان جدید اینقدرزیاد بحث وجدل کرده باشند . ما عقاید معتبرتر را از میان این اقوال نقل خواهیم کرد ؛ ولی شایسته است قبلا

متذکر شویم که ایرانیان این بلده را تبریز می نامند، و اینکه ما، بمانند مردمان اروپائی، توری (Tauris) میگوییم فقط برای تبعیت از اصطلاح متداول، و تفهیم بیشتر مطلب است و بس. تی کسرا، اوئلئاریوس و دیگر مولفین مدعی هستند که تبریز همان شهری است که بطلمیوس در پنجمین جدول آسیایی خود گابریس نامیده است، گ (g) با سهولتی که بادعای آنها درزبان یونانی موجود است، به ت (T) تغیر یافته است.

لونکلاویوس، ژوو، و آیتون عقیده دارند که تبریز همان شهری میباشد که این جغرافی دان باستان ت رواخوانده است، بجای ت وراکه بعلت تقدیم و تأخیر یك حرف اینچنین شده است. ولی چون تروا (Terva) در ارمنستان واقع شده، وازطرف دیگر مسلم میباشد که تبریز درماداست، این دو نام نمیتواند اسم شهر واحدی باشد.

تردیدی نیست که شباهت اسم، این مصنفین را دچار اشتباه ساخته است. کلمه تبریز لغت پارسی است؛ و چنانکه بتفصیل خواهیم گفت، این نام را بسال صد وشصت وپنج هجری بدین شهر داده اند و چون در آنموقع چندین قرن ازنوشته بطلمیوس گذشته بود، بایستی معتقد بود که ت رواو گابریس با تبریز مغایرت بسیاردارند. نی ژر میگوید که این شهر همان تی گرانو آما است؛ مولفین دیگر مدعی هستند که تی گرانو کرت میباشد؛ برخی ازمصنفین عقیده دارند که این بلده همان سوز (شوش) ماد میباشد که در تورات مقام شامخی بدان داده شده است؛ و بعضی از نویسندگان میگویند، این همان شهری است که در کتاب آستر آکمه تا یا آماتا نامیده شده است. گروهی ازمولفین مثل بطلمیوس ومترجم کتاب وی محل آنرا در آشور میدانند و گروهی دیگر درارمنستان، اینان چنانکه

مذکورافتاد، عبارتند از: نی‌ژر، سی درن، آیتن وژوو. مارك پول ونیزی آنرا درسرزمین پارت میداند. کال کوندیل آنرا بسیار بدورتر میبرد؛ این مولف آنرا در ایالتی قرار میدهد که درعهد باستان پرسه پولیس (تخت جمشید) پایتخت آن بوده است، فی‌الجمله، در انبوه عقایدی که راجع باین موضوع وجود دارد، اختلاط والتباس عجیب وغریبی مشهود است. بنظرمن، منطقی ترین ومستدل ترین عقاید موجود در اینمورد، همانا عقیده موله‌مترجم ومفسر بطلمیوس، آنانی، اورتلیوس، گول‌نیتس، تی‌کسرا، لاواله. آتلاس و تقریبا تمام مولفین جغرافی جدید است؛ یعنی، تبریزهمان شهرمعروف وباستانی اکباتان میباشدکه در تورات و ودرتواریخ قدیمی آسیا مکرراز آن صحبت شده است.

می نادوی مصنف ایتالیایی، اگر اشتباه نکنم یك بحث روشن و دقیقی دراثبات‌این عقیده دارد. معهذاکله دراینمورد متذکرمیشوم که‌در تبریزهیچگونه عمارتی‌ازدوره قدیم آن دیده نمیشود و نیزاثری ازبقایای کاخ عظیم‌الشان اکباتان که ییلاق سلاطین آسیا بود، مشاهده نمیگردد وهمچنین ازقصردانیال که بعداً مبدل بمقبرهٔ سلاطین ماد شده، ویوسف در کتاب دهم خود، مدعی است که در عصر وی (سده اول میلادی) هنوزپدیدار بوده‌است، خبری نیست. این کاخها وقصورعالیه اگر شانزده قرن پیش درمحل همین شهرتبریزپایداروپدیداربوده اند، اینك اطلال آنها نیز ناپدید میباشد؛ فی‌المثل، در میان تمام اطلال باقیه درحومه و اطراف شهربجز آجر، خاك وسنگریزه، چیزی مشاهده نمیشود؛ و این قبیل‌مصالح درعهد باستان، درماد(۱)، درساختمان عمارات‌وقصوربزرگان

(۱) Méde شاردن درسرتاسر کتاب خود بهیچوجه مادیعنی طرزتحریرپارسی آنرانیاورده.

مورد استعمال نداشته است.

عقاید مورخین شرقی راجع بتبریز

مورخین ایرانی در این عقیده متفق‌القولند که تبریز بسال صد وشصت وپنج هجری بنا شده است؛ ولی در خصوصیات دیگر کاملا اتفاق عقیده ندارند.

بعضی بنای آنرا به زبیده خاتون، منکوحه هارون‌الرشید، خلیفه بغداد، نسبت‌میدهند. معنای نام این زن گل‌بانوان است. این نویسندگان حکایت میکنند که زبیده خاتون سخت بیمار و مشرف بموت بوده؛ در اینموقع پزشکی از اهل ماد بداد وی رسید، ودر اندك مدتی مریضه را شفا بخشید؛ ملکه که نمیدانست طبیب‌را چگونه پاداش دهد ازخود او خواست که پاداش خویش‌را انتخاب کند، پزشك تقاضا کرد که زبیده خاتون دستور بدهد، در کشور زاد و بومش، شهری بافتخار وی بنا کنند و این تمنای طبیب‌مادی، با نهایت دقت و سرعت برآورده شد و او شهرجدیدالاحداث را تبریز نامیده تا بدینطریق پیدایش آن منتسب به طب باشد؛ چون تب (طب) بمعنای پزشگی است و ریز از ریختن میآید که مفهوم ریزش وانتشار وپخش را میرساند. عقیده بعضی چنان بود که مذکور افتاد؛ اما نظریه برخی دیگر نیز قول مشابهی است. این گروه میگویند که‌هولا کوخان(؟)، سردار هارون‌الرشید، دوسال بود که مبتلای تب حاد وشدیدی گشته بود و امید نجات نداشت، تا اینکه در نتیجه اکتشاف گیاهی در این ناحیه که فعلا تبریز درآنست، بطور اعجازآمیزی از بیماری شفا یافت و برای مخلد وموبد ساختن یادگار

چنین شفای مبارك و میمونی ، دستور بنای این بلده را صادرفرمود و آنرا تبرفت یعنی تب رفته خواند ، چون تب معنایش مسلم و معلوم است و رفت از رفتن مشتق شده ودرنتیجه تصحیف وتحریف ویا تلطیف وتبدیل آنرا بجای تبرفت ، تبریز میگویند . میرزا طاهر که یکی از رجال عالم عالیمقام ایران ، فرزند میرزا ابراهیم ناظر(پیشکار مالیه آذربایجان) ایالت میباشد ، دلیل دیگری برای این اشتقاق برایم اظهار داشت: یعنی هنگام بنای این شهر ، هوا بی‌نهایت خوب ومساعدبوده وبهیچوجه برای تب در آن زمینه‌ای وجود نداشته است ؛ در نتیجه همین امتیازات اقلیمی انبوه‌عظیمی از مردم مجذوب آنجاشده‌اند وبدین جهت آنراتبریزنامیده‌اند که بمعنای دافع وازبین برندهٔ تب است .

اکتشاف مسکوکات باستانی درتبریز

این شخصیت بزرك تأکید میکردکه درخزانه شاهی،دراصفهان،مسکوکاتی بنام‌زبیده‌خاتون(۱) منکوحه هارون‌الرشید، وجود داردکه درمرند، شهری در مجاورت تبریز، پیدا شده. درمیان این مسکوکات مکتشفه مبلغ کثیری از سکه‌های زرین وسیمین پادشاهان باستانی ماد بدست آمده است . میرزاطاهر درروی سکه‌های مزبور صور وخطوط یونانی مشاهده کرده،وبخاطرداشت که کلمه‌دقیانوس درآنها مضروب بوده‌است. اودرباره‌لغت دقیانوس ازمن اطلاعاتی خواست. من درپاسخ اظهارداشتم که بهیچوجه بچنین نامی‌معرفت ندارم؛ ولی ممکن‌است که داریوش باشد.

---

(۱) شاردن نام این بانورا همه‌جا **Zebd - el – Caton** ضبط کرده ، لانگلس **Zubd – el – Khâtoun** خوانده است . اینک درتبریز چشمه آبی‌بنام‌زبیده سویی که علی‌الظاهر از مستحدثات زبیده خاتون است ، وجود دارد .

(1) Eniir Dinesron

زلزله‌های تبریز

در شصت و نهمین سال بنای تبریز، شهر در نتیجه حدوث زلزله تقریباً باخاك یکسان شد. متوکل عباسی، خلیفه بغداد که در آن ایام سلطنت میراند، ازنو بتجدید بنای تبریز پرداخت و آنرا توسعه بخشید. صد ونودسال بعد، در چهارد هم صفر، زمین‌لرزه دیگری که بسیار شدیدتر از اولی بود، شهر را طی یکشب کاملا ویران ساخت. در جغرافیای ایرانی آمده است که در آن ایام یك اخترشناس دانشمند شیرازی، بنام ابو طاهر در تبریز سکونت داشته، معنای این نام پدر پاك است؛ این منجم پیشگوئی کرده بود که هنگام ورود آفتاب ببرج عقرب درسال چهار صد وسی وچهارهجری که مطابق هزار وچهل ونه میلادی‌است(۱)، زلزله واقع خواهد شد و در نتیجه این زمین لرزه‌تمام‌شهر ویران خواهد گشت، اخترشناس بعلت عدم اعتنای مردم به پیشگویی وی بخدمت حاکم شتافت واصرارداشت که مشارالیه بجبر وزور تمام اهالی‌را از شهر خارج سازد. حکمران که قایم‌مقام خلیفه در تمام این استان بود، چون همیشه اعتقاد عظیمی به نظریات ابوطاهر شیرازی داشت، تسلیم عقاید وی گشت و در تشویق مردم بحرکت بسوی صحرا، اهتمام بلیغی بجای آورد، ولی چون مردم در مقابل نظریه منجم و پیشگویی وی در خصوص زلزله تردیدروا میداشتند وگمان میکردند که‌حاکم نیت‌سوئی‌دارد ونیم کاسه‌ای در زیر کاسه‌نهفته است، لذا نیمی از اهالی‌از زادو بوم خودخارج‌نشدند. درساعت موعودومقررمطابق‌پیشگویی‌اخترشناس،زمین لرزه حدوث‌یافت وچهل‌هزار نفر بهلاکت رسید. در سال بعد امیر دینوران فرزند محمد

(۱) دراصل ۲۳۵ هجری مطابق ۸۴۹ میلادی است، متن‌مطابق نزهةالقلوب تصحیح شده.

رودان یاریدی (۱) نایب‌السلطنه ایران ، ازخلیفه دستوریافت که شهر را خیلی عالی‌تر و بزرگتر ازسابق تجدید بناکند و راجع بطالع بنای بلده از اخترشناس شهیر ، ابوطاهر ، استعلام بعمل آید . این منجم برای آغاز بنای شهر برج عقرب را تعیین کردویقین داشت که بلده جدید در معرض آسیب هیچگونه‌زمین‌لرزه‌ای واقع نخواهدگشت ، ولی احتمال‌طغیانهای عظیم آب وخطر حدوث سیلهای بزرگ در میان‌است . درتاریخ باز هم آمده است که جریان وقایع صحت‌کامل پیشگویی ابو طاهر را باثبات رسانیده است .

تبریز از آن تاریخ ببعد ، بطور حیرت‌آوری وسیع وعظیم‌ومعمور وآبادگشته است . تأکید میکنندکه در عهد سلطنت‌غازان چهارصدسال پیش، پهنای‌شهر ازعین علی ،کوه‌سابق‌الذکر درشمال شهر ، تاکوهستان مقابل آن درجنوب ، موسوم به چوران داغ(۲)؛ ودرازایش از آجی‌چای تا دهکده بانینج(۳)، که در فاصله‌دوفرسخی تبریز میباشد ، وسعت‌داشته است . تاریخ میگوید که دلیل کثرت نفوس این شهر در آن‌ایام، آنست که هنگام بروزطاعون ، فقط در یك محله چهل هزارآدم مرد و کسی متوجه آن نشد (٤)

غارت تبریز بدست سلطان سلیم عثمانی درسال‌هشتصد ونودوشش هجری ، مطابق هزار وچهار صد ونود میلادی پادشاهان‌صفوی،اسباط

---

(۱) Roudaniaredi (ازدی)

(۲) مقصود سهند است Tchurandog

(۳) (دراین ایام بارنج گویند) Baninge

(٤) هرولدلمب مولف کتاب تیمورلنك باستناد مآخذ معتبر وقدیمی میگوید که : تبریز درقرون وسطی اعظم‌بلاد جهان بوده‌است .

شیخ‌صفی ، پس ازاستیلا برایران، تخت سلطنت را از وطن خود اردبیل به تبریز آوردند.سلطان سلیم بسال‌هزارو پانصد وچهارده میلادی (مطابق نهصد وبیست هجری) دو سال بعد از انتقال پایتخت به قزوین ، که در نتیجهٔ عدم اطمینان شاهنشاه بموقعیت تبریز صورت گرفت ، این شهر را بطریق‌مصالحت بدست آورد. سلیم اندکی درتبریزتوقف کرد، ولی غنایم گرانبها ، وسه هزارخانواده صنعتگر، که غالبشان ارمنی بودند ، بغارت برد ، وآنها را درقسطنطنیه (استانبول) سکونت بخشید .

قیام تبریزیان

کمی بعد از حرکت سلطان (عثمانی) ، مردم‌تبریزقیام کردند وبطورغیرمترقب ناگهان بکمك‌یك‌لشگرایرانی، برترکها(ی‌عثمانی) حمله کردند،ودشمنان‌خویش رابطرزعجیبی‌قتل عام نمودند واختیارشهررابدست خودگرفتند .سلیم به تصرف مجدد تبریزتوفیق نیافت وجهانرا بدرود گفت ؛ ولی جانشین‌وی سلیمان کبیر، بدست ابراهیم پاشا سپهسالاراردوی خویش این شهررااز نوتسخیر کرد .

قیام‌مجدد تبریزیان

سلیمان (عثمانی) صاحب این شهر مقتدر گشت ودستوردادقلعه عظیمی درآن بناکردند که بقول موثقین مجهزبصد وپنجاه ارابهٔ توپ ، ودارای یك ساخلوچهار هزارنفری بود ، ولی هیچیك‌ازاین‌تدارکات وتجهیزات مانع قیام مردم تبریز بعد ازخروج وی نگردید . ابراهیم پاشای مذکوربعد ازسه سال یعنی نهصد وپنجاه وپنج هجری مطابق هزاروپانصد وهشتادوچهارمیلادی مأمورانتقام ازتبریز گشت . سردارترك با یك روش وحشیانه این شهر را بگشود و پس از تسخیر آن بـاتهاجمات متوالـی ، بـه افراد قشون

خویش فرمان غارت صادر کرد؛ سپاه عثمانی مرتکب فجایع بسیار شنیع خلاف انسانی ووحشیگری‌های بیشرمانه‌ای در تبریز میشدند که نظایر آن بگوش آدمی نرسیده است، خلاصه با آهن و آتش انواع واقسام سبعیت وسختگیری که ممکن است، نسبت باهالی رواداشتند. کاخ شاه‌طهماسب و کلیه عمارات عالیه با خاك یکسان شدند.

قیام سوم تبریز

با وجود همهٔ اینها، شهر تبریز بازهم در آغاز سلطنت آمورات (سلطانمراد عثمانی) قیام کرد وبکمك اندك قوای ایرانی، ده هزار نفر ازسپاهیان ترك راکه‌مأمور حراست وحفاظت بلده بودند، ازدم تیغ گذرانید. مراد که از شجاعت وجسارت تبریزیان سخت دروحشت افتاده بود، قشون نیرومندی، به سرداری عثمان پاشا، صدراعظم خویش برای انهدام واسارت کامل شهرو مردم آن، اعزام داشت.

قشون ترکان‌عثمانی واردتبریز شدو بقتل‌عام‌پرداخت. این حادثه هائله بسال نهصد ونود وچهار هجری مطابق سنه هزار و پانصد هشتاد و پنج میلادی‌اتفاق افتاد. آنگاه بتعمیر کلیه استحکامات‌وقلاعی که سابقاً‌بدست ترکها ساخته شده بود اقدام شد.

شاهکار سوق‌الجیشی شاه عباس کبیر

هیجده سال بعد از لشکر کشی ترکان عثمانی یعنی بسال هزاروششصد وسه میلادی (مطابق هزارودوازده هجری)، شاه عباس کبیر بایك مهارت وسرعت وشجاعت غیرقابل تصوری بااندك قوایی‌تبریزرااز‌ترکها بازگرفت. اوشجاعترین‌سربازان خود راچندین‌دسته کرد، این دلاوران کشتیهاونگهبانان نظامی‌ترك را درخیابانهای (خارج‌شهر) دستگیر کرده

آنهارا باچنان سرعتی بقتل رسانیدند، که هیچکس رادرشهر ازاین حادثه خبری نشد. دردنبال دسته های کوچك مزبور، يك گروه عظيم پانصد نفری از جنگاوران با لباس بازرگانی وارد شهر شدند. اینها مدعی بودند که کاروان تجارتی ایشان بفاصله يك روزه راه تبریز میباشد و آنها جلو تاخته‌زودآمده اند. (مأمورين ترك) این‌دعوی را يقين پنداشتند، چون رسم کاروانها اینست که، درمجاورت شهر های بزرك، بازرگانان پیشتاز بداخل بلده میروند. بعلاوه تصورمیکردندکه هویت این گروه درنظر مامورين نظامی ونگهبانان جنگی محقق ومسلم شده است.

استعمال تفنك درسپاه ایران

شاه عباس‌این گروه ودستجات‌راازنزدیك تعقیب میکرد، و بمحض مشاهده ورود آنان بداخل بلده، باشش هزارسپاهی بشهرهجوم آورد. دو نفرازسرداران وی‌نیز بهمین ترتیب هريك‌ازطرف‌دیگر، بتهاجم‌پرداختند. ترکهای‌عثمانی که‌غافلگیرشده بودند،فقط بشرط حفظ‌جان‌تسلیم گشتند. درتاریخ آمده است‌که بفرمان این‌پادشاه بزرك فوج تحت فرماندهی وی برای نخستین بارمجهز به تفنك بود ونظربه نتایج‌حاصله ازاین تجهیزات تازه، دستورفرمود، یکقسمت ازسپاهیانش همیشه مسلح باسلحه گرم باشند. ایرانیان‌تاآن‌ایام‌بهیچوجه درجنك ازتفنك استفاده‌نکرده‌بودند.☆

اقوال مورخین‌ارمنستان درباره تبریز

برای اینکه راجع بتاریخ‌تبریز(۱) نکته‌ای که وقوف بآن ولو چندان حائز اهمیت نباشد، ناگفته نماند لازم است‌اقوال مؤلفین ارمنی در

(۱) نادرمیرزاتاریخی راجع به تبریز نگاشته‌است که‌مشتمل براطلاعات مهم ومفید میباشد. (ازقبیل نهضت بابك‌وخرمیه)؛ملاحشری نیزراجع بمزارات تبریز کتاب بسیارنفیس وگرانبهائی نگاشته‌است.

☆ لانگلس دراینجا شرحی‌ازتقویم التواریخ(؟) حاجی‌خلیفه آورده، که مادرتعلیقات نقل کرده‌ایم.

اینخصوص نقل و ذکر شود . نویسندگان ارمنستان میگویند که این شهریکی از بلاد بسیارقدیمی آسیا میباشد ، ودرعهد باستان شا ـ هاستن یعنی مقرسلطنت، خوانده‌میشده‌است ، چون محل اقامت پادشاهان ایران بوده است . ویکی ازپادشاهان ارمنستان موسوم به خسرویس ، نام آنرا به تبریزتبدیل کردکه درزبان تحریری ارمنی بمعنای محل انتقام است ؛ ووجه تسمیه این اسم آنستکه پادشاه ارمنی مزبور، شاهنشاه ایرانرا که قاتل برادروی بود دراین محل شکست داد .

خصوصیات حکومتهای آسیائی

حکومت ایالت تبریز نخستین مقام را در امپراطوری ایران اشغال میکند ، و فرماندهی عالیه نظامی نیز بعهده شاغل همین مقام است . سالیانه سی هزار تومان‌که معادل یك میلیون و سیصد وپنجاه هزارلیور میباشد ، عایدی آنست ، البته درآمد ها واستفاده های غیررسمی که در حکومتهای آسیائی بسیارهنگفت میباشد داخل این حساب نشده است.

حاکم تبریز

حکمران تبریزعنوان بیگلرـ بیگی دارد . سه هزارسربازسوارتحت امروی میباشد . خوانین یا حکام قارص ، ارومی ، مراغه ، اردبیل ، وبیست سلطان ،که همه‌شان مجموعاً پانزده هزارسپاهی سوار دارند ، فرمانبردار فرمانفرمای تبریز می باشند .

درکاشانه کاپوسنهای تبریز

درتبریزدرکاشانه (۱) کاپوسنهاکه به پیشوازمن آمده‌بودند، سکونت گزیدم . اینان فقط دونفر بودند . ازایشان استدعاکردم که پانزده روزی

(۱) hospice محلی که کشیشان برای پذیرائی ازمسافرین وزوارآماده میکنند .

ورود مرا مکتوم نگهدارند.

اختیار این ترتیب برای آن بود که بتوانم تجهیزات وامور خویش را مثل سابق، چنانکه پیش از هزیمت از کاشید بود، بخوبی منظم و مرتب کنم. و نیز کلیه اشیائی را که بحضور شاهنشاه میبرم، طوری تنظیم نمایم که بتوانم بمحض ورود به دربار، آنها را نشان بدهم. ولی بلافاصله ازورود من آگاهی یافتند. میرزا طاهر فرزند ناظر ومحصل کل ایالات (مدیر کل مالیه ایالتی)، جانشین پدر، خبر یافت که برای کاپوسن‌ها مهمانانی آمده است. او در بیست ودوم کسی بحضور رئیس مبلغین فرستاد واظهار تعجب کرد که برای اعلام خبر ورود ومعرفی هویت اروپائیانی که بمنزل خویش پذیرفته، نیامده است. مطران برای اعتذار بحضور معظم له شرفیاب شد و از طرف من ابلاغ داشت که اگر آماده خروج ازمنزل بودم، حتماً برای عرض سلام بخدمت می رسیدم. ولی با یك وضعیت بسیار بدی وارد شهر شده‌ام، وچند روز دیگر وظیفه خود را بجا خواهم آورد.

میرزا طاهر و پسر خان گنجه

در بیست وسوم، این شخصیت محترم (میرزا طاهر) که در سفر اول خود افتخار آشنایی با ایشان را پیدا کرده بودم، بافرزند خان گنجه بدیدار من آمدند. او دوساعت تمام در منزل من توقف کرد تا اخبار اروپا مخصوصاً اوضاع علوم، وفنون را برایش باز گویم. آنگاه بامهربانی از ترقیات اعضای خانوادهٔ خویش، ومقامات ووظایف برادرانش مدتی صحبت کرد. او ارشد، سه برادر جوان عالیمقام است، که همه‌شان دراوج ترقی وتعالی میباشند، وشاغل مقامات حساسی هستند. پدرش چنانکه

گفته شد ناظر و محصل کل خالصجات شاهنشاه در تمام ایالت آذربایجان(۱) است . میرزا ابراهیم (پدرمیرزا طاهر) همان شخصیتی است که در کتاب تاجگذاری سلیمان داستانهای گوناگونی از وی آمده است، دراینموقع مشارالیه درتبریز نبود ، و برای انجام وظایف مربوطه درشروان که شهری درمجاورت دریای کاسپین (قزوین،خزر) میباشد توقف داشت .

میرزاطاهر ، درغیاب وی قایم مقام پدر وعهده‌داروظایف‌مشارالیه بود . او کتب کثیری ازادبیات عربی،فارسی وترکی دارد و در این السنه واجد مقام‌شامخ ادبی میباشد. یك‌مبلغ کاپوسن طی سالهای متمادی‌فلسفه مکتبهای‌غربی وکلیه علوم‌اروپائی‌رابمشارالیه آموخته‌است. این‌شخصیت عالیمقام‌دانشمندمتبحر،ومتفکربسیارروشن بین وبسیارعارفی است . بعد ازدوساعت‌صحبت ، مراواداشت که جواهرات وساعاتی که میتواندبخرد برایش نشان بدهم . بهیچوجه مایل وحاضر باینکار نبودم ؛ ولی الحاح و اصرار ، ومهربانی وملاطفت اوباندازه‌ای بودکه نتوانستم این تقاضی را ردبکنم‌یك قسمت‌از گوهرهای‌سبك‌قیمت خودرا برایش‌عرضه بداشتم ، اونیزقطعات مختلفی ازآنها را انتخاب وباخویشتن برد .

طهماسب بیك

شامگاهان‌طهماسب بیك که بجای پدر خویش منصورخان،حاکم آذربایجان، مقیم دائم‌دربار، حکومت میکند،زرگرمخصوص‌خودرابملاقات من‌فرستاد، وپیغام داد که لطفاًعلی الصباح بدیدارایشان بروم ، جواهرات ونوادرسبك قیمت خودرا بحضورشان عرضه بدارم . درپاسخ اظهارداشتم که حتماًشرفیاب خدمت خواهم‌شد ؛ ودرحقیقت‌درهمان روز بملاقات‌مشارالیه‌ومیرزاطاهرشتافتم ،

(۱) Azerbejan

داستان یك کاروان سی ملیونی

در بیست و پنجم ، خبرزدن کاروان عظیمی در دسامبر گذشته ، که ازراه خشگی، ازاصفهان ، به‌هندوستان میرفته ، ویکماه پیش وقوع آن بگوش رسیده‌بود ، با جزئیات کامل در حضورحضرات (اولیای عالیمقام اموردولتی آذربایجان) تأیید گردید. سالیانه یکبار، درماه اوت ،کاروان ازطریق قندهار ، واقع درباکتریان(خراسان)، بصوب هندوستان عزیمت میکند ، این سرقت بعلت کثرت تعداد مسافرین ، وانبوهی ثروت قافله، ونتایج حاصله ، سخت شایان توجه بود ، کاروان را دفاصله سه روز راه سرحدات هندوستان ، افغانان(۱) زده بودند ؛ افاغنه تقریباً همان تاتارها هستند ، و وباجگزارایران‌میباشند . قطاع‌الطریق از ایام مسافرت قافله آگاهی یافته . و درمعبر مناسبی آنرازده بودند .

مهاجمین فقط پانصد نفر بوده‌اند ، ولی تجهیزات کافی وتصمیم‌وافی داشته‌اند. کاروان‌دارای یك گروه مسلح‌محافظ دویست نفره‌ودوهزار آدم که‌اکثرشان‌هندیان بوده‌اند،بوده‌است. محافظین‌تقریباًبهیچوجه مقاومتی ظاهرنساخته،روبفرار نهاده‌اند، اغلب کاروانیان نیز بپاسداران خود تاسی جسته بدنبال آنان گریخته‌اند . مقاومت مدافعین بقدری کم بوده که بیش ازپانزده نفرکشته نشده بود . نباید دراینمورد اظهارتعجب کرد ، چون کاروانها ، مخصوصاً قافله های هندوستان ، قسمت بقسمت از ارمنیان و هندیان تشکیل می‌یابد ، و اکثرشان کسانی هستند که‌ازچماقی‌میترسند. اما دیگر کاروانیان واجد شجاعت نیز ، درنتیجه انهزام یاران وهمراهان وتنها ماندن خود ، ناگزیر بنوبه خود روبهزیمت می‌نهند ، وبالنتیجه

(۱) Agvans

بی نظمی عجیب وغریبی بوجود میآید ، و هر که میتواند جان خود را نجات میدهد . مبلغ این سرقت بچندین ملیون تخمین زده میشد ، نمیتوان مقدار صحیح آنرا معلوم کرد ، چون هنگام وقوع این قبیل حوادث ، بازرگانان ازافشای حقیقت خود داری میکنند ، بعضیشان برای محافظت اعتبار خویش ، و برخی دیگر بجهت کتمان آنچه که از حقوق مربوطه کش رفته اند ، راست نمی گویند . طبق صورتیکه بامضای بیشتر از شصت نفر ذینفع ، بحضور شاهنشاه تقدیم گردید ، ارزش کل کاروان بالغ برسیصدهزارتومان بود ، که معادل سیزده میلیون وپانصد هزار لیور است ؛ معهذا تاکید میکنند که این مبلغ ، فقط قیمت نیمی از محمولات قافله بوده است . حاکم قندهار (استاندار افغانستان) متهم بشرکت درزدن کاروان گشت . شاهنشاه فرمان داد مشار الیه را بازداشت کنند ودرپشت اشتری غل آهنین در گردن، بهمراهی یکی ازنوکران مخصوص وی ، به اصفهان بیاورند . حکایت میکنند که راهزنان، مزبور کوهستانیان چنان وحشی وچنان جاهل باشیاء عالم میباشند که ازتشخیص طلا وتمیزجواهر مطلقاً عجز داشته اند . مسکوکات زرین وسیمین را مخلوط باهم ، بدون اینکه فرقی بین این دوفلز قائل بشوند ، از روی وزن بین خودشان قسمت کرده اند ، و مروارید های نفیس وعالی را با منجوقهای شیشه ای رویهم ریخته بایکدیگر مخلوط نموده اند . من شخصاً بزحمت میتوانستم این حکایت را باور کنم ، واگرچنانکه ازطرف عموم بحد تواتر نمیرسید ، هرگزدرکتاب خود درج نمیکردم .

پایان جلد دوم

ضمایم و تعلیقات

گرجستان در دوره ساسانی *

« مرزبانان ارمنستان و گرجستان لقب بیدخش (bidhakhsh) را دردوره‌ساسانی کمافی السابق نگاهداشتند.

« خسرو اول (کسری انوشروان) پادشاه اقوام ابخاز وخزر والان را ، که بر ایران هجوم کرده ودر ارمنستان پیش رفته بودند ، مغلوب نمود وده هزار نفر آنانرا اسیر کرد و آنهارا در آذربایجان ونواحی مجاور آن مستقر گردانید. (طبری ص ۸۹۵، فلاکه ص ۱۵۷ وبعد) دراین باب چند روایت دیگر از بلاذری موجوداست، که اطلاعات فوق را، که مأخوذ از طبری است ، تکمیل میکند . در بلادالشابران ومسقط ، که بامر کسری بناشد، ودر قلعه مهم سرحدی دربند (باب الابواب) که استحکامات آن تقویت یافت، سربازانی شجاع جای گزین کردند . این سربازانرا بعربی «السیاسجین» خوانده‌اند . کسری ساخلوی بلاد ارمنستانرا که از روم گرفته بود ، نیز

---

* Christensen (Arthur) L' Iran sous les Sassanides

,g36 P.P g6,24g,364 (وترجمه فارسی چاپ دوم طهران ص ۱۲۲-۳۹۳)

باین قوم واگذاشت، وشهری مستحکم بنام سغدبیل (۱) درگرجستان بنا نهاد و سغدیان وایرانیانرا در آنجا مسکن داد(۲).

باز بموجب روایت بلاذری کسری چندین پادشاه کوچك درقفقاز نصب نمود (۳)

اشکانیان درارمنستان ✲

«ارمنستان ازسال شصت وشش بعدازمیلادمسیح تحت تسلط شاخه‌ای از شجره سلاطین اشکانی ایران قـرار گرفت، از اینرو تشکیلات حکومت پارت در آن استقرار یافت. موسی خورنی مورخ معروف ارمنستان این تغییرات را، که بفرمان اولین پادشاه اشکانی‌ارمنستان موسوم به ولرشك (valarshak) رخ‌داده، بطریق جالب توجهی نقل کرده است. (ج ۲ ص ۸۲ ببعد)

«در واقع موسس سلسله اشکانی ارمنستان تیریدات برادر ولاگازاول (volagase) شاهنشاه پارت بوده است. تیریدات را درسال شصت و شش میلادی نرون امپراطور روم رسماً بپادشاهی ارمنستان شناخت.

تسخیر ارمنستان بدست اردشیرساسانی

«اردشیرساسانی بتسخیرکشور مادوشهرهمدان پرداخت وبه آذربایجان وارمنستان حمله برد و اگرچه درآغاز موفق بفتح نشد، ولی گویا بعد

(۱) مینورسکی، مجله آسیایی، ۱۹۳۰، ص ۵۷

(۲) بلاذری چاپ دخویه ص ۱۹۵-۱۹۴

(۳) ایضاً ۱۹۶. مقایسه شود بامار کوارت، ایرانشهر، ص ۱۱۹

✲ مطالب تاریخی گرانبهای این چند صفحه راجع باوضاع باستانی ارمنستان، از کتاب مهم ایران ساسانی تألیف پرفسور کریستنسن دانمارکی استخراج شده است:

Christensen (Arthur) L' Iran sous les Sassonides
PP, g, 72, 84, g6, 133, g4, 248, 340, 500

(صفحات ۹۶، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۸، ۲۲۳، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۷۸، ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۱۸، ۳۳۰، ۳۷۱، ۳۹۲، ۴۶۶ از چاپ دوم ترجمه فارسی، طهران)

این دو کشور را بتصرف آورده است .

« نقش برجسته‌ای که در کوه نزدیك سلماس آذربایجان دیده‌می‌شود ، بعقیده اغلب محققین مربوط بعصر اردشیر است . در آنجا دو نفر سوار مشاهده میشود ، که هردو لباس شاهان ساسانی پوشیده‌اند ، نوارهای لباسشان آویخته ، و گوی منسوج از بالای سرشان نمایان است و دست بر شمشیر دارند . سوار دست چپ دارای ریش است وظاهراً ازسوار دست راست ، کـه مو ندارد ، پیرتر است . درجلوی هریـك ازسواران یکنفر پیاده‌دیده میشود، که متوجه اوست . له‌مان هاوپت (Lehmann-Haupt) گمان میکندکه آثار محو شده یك کتیبه پهلوی را در روی جامه‌یکی از آن دوپیاده تشخیص داده است .

بعقیدهٔ زاره (Sarre) ، که له‌مان هاوپت بنقل آن پرداخته ، کتیبه محتمل است مربوط باردشیر اول ساسانی و پسرش شاپور باشد ، که‌مورد ستایش ارمنیان شده‌اند .

«مرزبانان ارمنستان و گرجستان ابتدا لقب بیدخش (Bidhakhsh) را کمافی السابق نگاهداشتند ، ولی درسال چهار صدوسی میلادی ارمنستان یکی از ایـالات دولت شاهنشاهی ایران شد وحکومت آنـرا بیك نفر مرزبان محول کردند .

ارمنیان زردشتی بوده‌اند

« آتش مشخص و مجسم ، که دراوستا آتر (âtar) و در زبان فارسی متوسط آذر (Adhur) میباشد ، اکثر پسر اهورمزدا خوانده شده. عیسویان (ارمنیان) گاهی آتش مقدس زردشتیانرا دختر اهور مزدا نامیده‌اند ، چنانکه هشو نام کشیش عیسوی ، که ازروی خشم آتش یکی از آتشکده‌هارا خاموش کرد ، گفته است : نه آن‌خانه خانه خدا ، نه آن آتش دخترخدا بود ، بلکه دختری

بود دستخوش هوس شاهان و گدایان.

اما احتمال میرود، که اعتقاد باینکه آتش دختر اهورامزداست، از جمله تغییراتی باشد، که نزد ارمنیان زردشتی صورت گرفته‌است، زیرا آثارعامیانه ارامنه، هنوزهم آتش مجسم را موجودی مونث میشمارد. (ابگیان اعتقادات عامیانه ارمنیان، لایپزیك ۱۸۸۹ ص ٦٧)

آئین مانی در ارمنستان

«گذشته از این کتب مانی (شاهپورگان، کفلایه Képhalaia، عدهٔ بسیاری نامه ودستورالعمل‌های کتبی ورساله‌های مختلف بقلم مانی رواج داشته‌است. این نامه‌خطاب بشاگردان معتبر، یا جماعت مانویه‌ای بوده است که در ممالك مختلف مانند تیسفون و بابل ومیشان والرهاوخوزستان وارمنستان وهند وغیره ساکن بوده‌اند.

ارمنیان درصفوف سپاهیان ایران

«سواره نظام‌ارمنی، که زیر درفش ایران بجنك میرفتند، مورد توجه مخصوص بودند، وقتی وارد تیسفون میشدند، شاهنشاه ایران یکی از اعیان مشهور را بنزد آنان میفرستاد، تا ازاحوال ارمنستان جویا شود. این امر سه‌بار تکرار میشد و آنگاه فردای آنروز، شاه شخصاً افواج مزبور را سان میدید (پاتکانیان، مجله آسیایی ۱۸٦٦ص۱۱۲)

معارضه ایران ساسانی وروم شرقی در ارمنستان

«نواحی کوهستانی، که ازیکطرف بگوشه‌شرقی دریای سیاه وازجانب دیگربوسط دجله‌میرسد، درمیان دو کشور بزرك‌ایران وروم سرحدطبیعی استواری محسوب نمیشد واین وضع جغرافیایی تولید جنك دائمی میکرد. اگرارمنستان باندازه‌ای قوی بود، که در مقابل این دو دولت عظیم بحفظ استقلال خود نایل میشد، ممکن بود

بین آنها، حکم یك دولت پوشالی (Etat tampon) پیدا کند، اما خیلی ضعیف بود واینکار ازاو بر نمیآمد.

سلسله‌ای ازخاندان اشکانی در ارمنستان سلطنت میکرد، لکن وضع آنجا ثباتی نداشت. ملوك‌الطوایف ارمنستان پیوسته آماده طغیان بودند، ونفوذ روم با نفوذ ایران همواره در مجادله بود. اردشیر اول ساسانی ازجنك باروميان فايده بسیاری‌نبرد، وامارت کوچك اعراب‌هتره واقع دربیابان جنوب نینوای قدیم بسختی مقاومت میکرد. ظاهراً این امارت فقط در اثر حملات شاهپور اول ازپای درآمد.

جنك ایران وروم بوسیله صلحنامه‌ای که بسال ۲۴۴ میلادی بین شاهپور وفیلیپ‌عرب‌قیصرروم امضاء شد، بپایان رسید بموجب این‌معاهده قیصرروم‌ارمنستانرا بایرانیان واگذار کرد.

«... قسطنطین کبیر بدین عیسی در آمده بود.

ورود عیسویت بارمنستان

دخول دیانت عیسی درارمنستان، که مقارن آن احوال بدست تردت وجانشینان اوانجام گرفت، موجب شد، که بین روم‌شرقی‌وارمنستان ارتباط محکمتری ایجاد گردد. اگرچه یولیانوس قیصرروم‌بمخالفت دین عیسی برخاست واز این‌رو اورا مرتد (Apostat) لقب داده اند، ولی کار اوموقت بود، و در اوضاع تغییری‌نداد.

در میان اعیان و بزرگان ارمنستان گروهی موجود بود، که‌برای صیل تحمقامات بکمك ایرانیان چشم داشتند. ارمنستان همیشه‌دستخوش نزاع این بزرگان بود. پی‌درپی شاهزادگانرا میکشتند وتوطئه‌ها می - کردند وخیانت‌هامرتکب‌میشدند، ودرنتیجه ایران وروم درامورداخلی

آنهامتناوباً مداخله میکردند. پس ارمنستان کمافی السابق کانون جنگهای ایران وروم بود.

منازعات داخلی ارمنستان، بهانه بدست شاهپوردوم ساسانی داد، تاجنك را تجدید کند. باین امید که آنچه نرسی از دست داده مجدداً بکف آورد. شاهپور بآسانی ارمنستانرا گرفت ...

تقسیم ارمنستان بین ایران ساسانی وامپراطوری بیزانس روم

« در سنوات اول سلطنت وهرام چهارم، ایران وروم ارمنستانرا بین خود بنحوی تقسیم کردند، که قسمت شرقی آن، که خیلی ازناحیه دیگرش وسیعتر بود، تحت حمایت ایران و بخش غربیش تحت تسلط رومیان قرار گرفت.

سلطنت دودمان ساسانی درارمنستان

شاهپور (پسریزدگردساسانی) پادشاه ارمنستان برای گرفتن تخت وتاج به تیسفون شتافت، لیکن بزرگان اوراکشتند، وبجای او شاهزاده خسرو نام را، که منسوب بشعبه‌ای از دودمان ساسانی بود، برتخت نشاندند.

(موسی خورنی، ۱، ٥٦ طبری ص ۹۱ یادداشت ٤)

معارضه مسیحیت با مزدائیسم درارمنستان

« ... ولاش برادر پیروز بسلطنت ایران انتخاب شد، و درزمان این پادشاه فرمانروای حقیقی این زز مهر بود. او با وهن ممیکونی (vahan) رئیس یاغیان ارمنی صلح کرد. شرائط صلحی که وهن تحصیل کرد، نشان میدهد که عیسویان متعصب تر از زردشتیان بوده‌اند، زیرا نه فقط وهن آزادی کامل دیانت مسیح راطلب کرد، بلکه درخواست

نمود که دیانت زردشت در ارمنستان ملغی شود و آتشکده های آنجا را خراب کنند . . . وهن مرزبان ارمنستان گردید
(لازار، لانگلوا،ج۲،ص۳۵۲،طبری،ص۸۸۵،نلد که ص۱۳۹)

فهرست سلاطین صفویه

اسماعیل اول	جلوس	۹۰۷ هجری	مطابق	۱۵۰۲ میلادی
طهماسب اول	»	۹۳۰ »	»	۱۵۲٤ »
اسماعیل ثانی	»	۹۸٤ »	»	۱۵۷٦ »
محمد خدابنده	»	۹۸۵ »	»	۱۵۷۸ »
عباس اول	»	۹۸۵ »	»	۱۵۷۸ »
صفی اول	»	۱۰۳۸ »	»	۱٦۲۹ »
عباس ثانی	»	۱۰۵۲ »	»	۱٦٤۲ »
سلیمان اول	»	۱۰۷۷ »	»	۱٦٦۷ »
حسین اول	»	۱۱۰۵ »	»	۱٦۹٤ »
طهماسب ثانی	»	۱۱۳۵ »	»	۱۷۲۲ »
عباس ثالث	»	۱۱٤٤ـ۱۱٤۸ »	»	۷۳۱ـ۱۷۳٦ (۱)

شیخ صفی، جد صفویه

«تاریخ ثابت میکند که شیخ صفی الدین، عزلت گزین بزرگوار اردبیل که سلاطین صفویه نام و نسب خود را از او گرفته‌اند، فی الحقیقه درزمان خود شخصی متنفذ وصاحب قدرت بوده است . دربعضی سلسله‌ها دیده شده است که خود را جعلا منسوب بخاندان پادشاهان قدیم کرده،

(1) Mohommadan Dynasties by Stanley Lane Pool P. 25g (1925) (وترجمه فارسی آن بقلم دانشمند فقید عباس اقبال آشتیانی)

نسب نامه میسازند. (در آثار الباقیه بیرونی، شرح مشبعی راجع بجعل نسب نامه‌ها از طرف سلسله سلاطین مختلف آمده است.) اما شاه اسماعیل که بشش پشت بشیخ صفی‌الدین میرسید، و سلسله صفویه را در آغاز قرن شانزدهم میلادی تأسیس کرده، ایران را بدرجه‌ای از شکوه و جلال بالا برد که پس از انقراض دولت قدیم و دودمان نجیب ساسانیان بدست تازیان درقرن هفتم میلادی کمتر بآن پایه رسیده بود، موقع وفرصت مناسبی برای تشبث بآن نوع جعلیات واختراعات نداشت.

عظمت شیخ صفوی

دوچیز دلیل است که شیخ صفوی در عصر خود (قرن سیزدهم میلادی) مرشد، و پیر واجب‌الاحترام بوده است: اولین ومهمترین آنها، توجهی است که وزیر بزرك، رشیدالدین فضل‌الله بادعیه و شفاعات او داشته است.

(مراجعه فرمائید به مجموعه رسائل منشئات خواجه رشیدالدین، طبع هندوستان) دو مکتوب مذکور دراین مجموعه، که پر از مدایح مبالغه آمیز وستایش شیخ صفی الدین است، بحد وافی از مقام و شهرت او در نظر معاصرینش حکایت میکند.

« نکته دوم که منظور ما را ثابت میکند، اینست که کمی بعد از وفاتش، یکی از درویشان موسوم به توکل بن اسماعیل که معمولا او را ابن البزار مینامند، کتابی بزرك در احوال اخلاق و تعالیم وعقاید و کرامات شیخ تصنیف نموده است. (صفوة الصفا درهندوستان بچاپ رسیده است)

ملاقات با سعدی

« شیخ صفی چون در اردبیل مرشدی صاحب حال نمیدید، و آوازهٔ نجیب الدین بزغش شیرازی را شنیده بود، میل بزیارت او کرد، ولی وقتیکه بشیراز رفت

شیخ نجیب الدین رحلت کرده بود ، درویشان ومشایخ آن دیار ، خاصه شیخ سعدی شاعر معروف را ملاقات کرد ، اما معاشرت او پسند خاطرش نیفتاد وظاهراً با شیخ سعدی درست معامله نکرد ، ونسخه اشعاراورا، که بخط خود تقدیمش نمود، نپذیرفت .

نفوذ شیخ صفی

« شیخ صفی الدین بی اندازه بتوسعه سلسله تابعهٔ خود کمک کرد، ویکی ازادله، برقوت ونفوذاو، قول مولانا شمس الدین برنیقی اردبیلی است که درسلسلة النسب منقول است . مولانا گوید :

« ازراه مراغه وتبریز شمارطالبان ومشتاقان نمودم ، درسه ماه سیزده هزارطالب باین یك راه بحضرت شیخ آمدند و شرف حضورمبارك دریافته وتوبه کردند وازباقی اطراف باین قیاس ... » پیروان شیخ صفی درآسیای صغیرنیز بسیار بوده اند ، بطوریکه اسباب تشویش خاطرسلاطین عثمانی شدند .

شاه اسمعیل کبیر (اول)
تولد ۸۹۲ ـ ۱۴۸۷
جلوس ۹۰۵ ـ ۱۴۹۹
وفات ۹۳۰ ـ ۱۵۲۴

« هنگامیکه ترکمانان (آق قوینلو) بجستجوی آن دوطفل (اسماعیل وبرادرش) بگیلان آمدند، کار کیا امرداد آنها را درقفسی کرده درجنگل آویختند ، تا قسم او راست باشد ، که اکنون پای آنها درروی خاك قلمرواو نیست .

«تاجرمجهول الاسم ایتالیایی گوید : متابعان این صوفی (شاه اسمعیل)، خاصه لشگریانش اورا مانند خدا می پرستند ، بعضی از آنها بی سلاح بمیدان جنك میروند ، و معتقدند که مرشد درگرمگاه مصاف حافظ و مراقب آنان خواهد بود ... درسرتاسر ایران اسم خدا فراموش شده ، و

هر لحظه اسم اسماعیل مذکور میگردد ... » عبارت ذیل در بیشتر سفرنامه سیاحان و نیسی دیده میشود : «صوفیان مثل شیر نبرد میکنند» ...

فتوحات اسماعیل در سیزده سالگی

« هنگامیکه شاه اسماعیل گوشه عزلت خود را درلاهیجان ترك گفت و بعزم جهانگیری قدم در میدان گذاشت ، بیش از سیزده سال نداشت . . . در بهار سال هزار و پانصد میلادی هفت قبیلهٔ : شاملو . روملو ، استاجلو ، تکلو ، ذوالقدر ، افشار وقاجار، ازایلات ترك را که ارکان لشکر صفویه محسوب میکردند ، پیرو خودساخته، باسپاهی معتدبه وارد اردبیل گردید .

« در اینوقت قوای خود را قابل جهاد دیده بجنك گرجیان کافر شتافت، و فرخ یسار شیروانشاه را بانتقام جد خود مغلوب ودرنزدیکی گلستان مقتول کرد ...

« پس ازفتح باکو بطرف تبریز برای فتح آذربایجان روی آورد ، ودرجنك شرورسپاه ترکمانان آق‌قوینلورا شکست داده واردتبریز گشت، وتاج سلطنت ایران را برسر نهاد .

« پس از قلع وقمع رقبای داخلی ، شاه اسماعیل بتوسعهٔ فتوحات خود درغرب همت گماشت (۱۵۰۶ـ۱۵۱۰) ودرسال ۱۵۰۸ میلادی بغداد را فتح کرد ، واماکن متبرکه کربلا ونجف را بتصرف درآورد ؛ آنگاه لرستان وفارس را بگشود .

« تااینوقت شاه اسماعیل بمطیع کردن ملوك‌الطوایف ومدعیان تاج وتخت ، و تحکیم بنای سلطنت خود در ایران مشغول بود وحدود مملکت را از طرف مغرب وشمال غربی توسعه کامل داده بثغور دولت ساسانیان رسانید .

سیرت و صورت شاه اسماعیل

« بقول کاترینوزنو ، سیاح ایتالیایی ، در سیزده سالگی که بجهانگیری شروع کرد » ، سیمایی نجیب وظاهری شاهانه داشت . در چشمانش نمیدانم چه چیز عظیم و آمرانه مخفی بود که در کمال وضوح میگفت ، این شخص روزی پادشاه بزرگی خواهد گشت . صفات روحی با جمال جسمانیش متباین نبود ، زیرا که هوشی سرشار و نظری چنان بلند داشت که در این سن قلیل باور کردنی نیست ... قوت حافظه وسرعت انتقال ولیاقت ذاتی اورا هیچیک از معاصرین نداشتند » .

قتل شیبانی (۱۵۱۰)

« جنك قطعی شاه اسماعیل بااز بکیه درطاهرآباد نزدیك مرو واقع شد ازبکیه پس از یك مصاف طولانی ولجاجت آمیزی کاملا شکسته شدند ، وشیبانی بقتل آمد ، وقتی که بدن او را ازز یر توده اجساد مقتولین بیرون کشیدند ، شاه اسماعیل امر داد ، دست وپایش را بریدند ، وباکناف واطراف مملکت فرستادند ، وپوست سرش را از کاه انباشته ، بعنوان یادگار وهدیه نزد سلطان بایزید دوم بقسطنطنیه فرستاد ، واستخوان کاسه سررا فرمود بطلا گرفته وقدحی ساخته ودر مجلس بزم بگردش درآورند ، یکدست او را بریده توسط درویش محمد سیاول نزد آقارستم روزافزون حاکم سر کش مازندران فرستاد ، در موقعیکه مشارالیه در ساری ، میان ندیمان ودرباریان خود نشسته بود ، درویش محمد دست شیبانی را بدامان او انداخته وبانك برآورد : « گفته بودی دست من است ودامن شیبك خان ، حالا دست او در دامن تست ! » ..

جنك چالداران

« در اوایل رجب ۹۲۰ هجری (اگست وستمپبر ۱۵۱٤) میان عثمانیان وایرانیان ، در چالداران حربی عظیم واقع گشت ، در این محل که قریب بیست فرسنك از تبریز مسافت دارد ، سه هزار عثمانی ودوهزار ایرانی کشته شدند ، لیکن توپخانهٔ عثمانیان جنك را بنفع ترکها ختم کرد ، شاه اسماعیل با وجود شجاعتی که خود وهمراهان فداکارش ابراز داشتند ، مجبورشد ازمیدان روبر گرداند ... »

وسعت مملکت شاه اسماعیل

« در ایام سلطنت شاه اسماعیل ، شمشیر بیشتر از قلم بکار می‌افتاد . بقسمی که نه‌تنها رقبای ایرانی خود را از میان برداشت ، بلکه سرحدات مملکت را نیز از هرطرف بقدرمعتنابهی توسعه داد . بنا برقول احسن‌التواریخ مملکتش شامل : آذربایجان، عراق عجم ، (عراق‌عرب) خراسان ، فارس، کرمان،خوزستان بود، ودیار بکر، بلخ ومرو نیز گاهی در قلمرو حکمرانی اودرمی آمد»

لیاقت و کرم

احساس وجودش بدرجه‌ای بود که زرناب وریك بیمقدار در چشمش یکسان مینمود . پیش همت بلندش، ذخیره کان ودفینهٔ دریا ، برای عطای یکروز کفایت نمیکرد،واز این جهت خزینه‌اش غالباً خالی بود . (۱) » .

شاه طهماسب اول

« طهماسب ارشد اولاد شاه اسماعیل روزی که جانشین‌پدرشد بیش‌ازده‌سال نداشت . مدت پنجاه ودوسال وشش‌ماه برایران حکمرانی کرد ودر چهاردهم می ۱۵۷٦جهان را بدرود گفت .

(۱) A Literary History of Persia by E·G Browne V· IV PP 12-1517-24 (وترجمهٔ فارسی آن طبع طهران)

ملکم گوید : «مهربان وجوانمردبود ، ... بنظر میرسد که صاحب عزم وهوش بوده واگرچه در خصال حسنه وهمت عالی خیلی امتیاز نداشته ، در عوض از رذایل وذمائم بزرك منزه ومبری بوده است .

« بنا برقول صاحب احسن التواریخ شاه طهماسب در ایام جوانی خیلی بخط ونقاشی وسواری خران مصری میل داشت ، درنتیجه خرسواری مرسوم شد وهر کس درتزئین مرکوب وتهیهٔ افسارو پالان زرین بردیگران سبقت میجست .

« شاه خیلی اظهارتقدس میکرد ، بیشترچیزها را نجس میدانست ، وغالباً لقمهٔ نیمخورده را ازدهان بیرون آورده در آب یادرآتش میافکند .

روابط خارجی

« شاه طهماسب نیز مثل پدرش باسه کشورخارجی رابطه داشت : عثمانی واز بکیه ماوراءالنهر وخاندان سلاطین دهلی معروف بمغول کبیر . در قسمت بزرگی از دورهٔ سلطنت او (یعنی تا سال ۹۷۴ ـ ۱۵۶۶٫۷) سلطان سلیمان بزرك برتخت عثمانی قرار داشت . ازاین تاریخ سلیم ثانی تا دوسال قبل از وفات طهماسب برعثمانی حکمرانی نمود، ودردوسال اخیر زندگانی او(۴ـ۹۸۲ = ۶ـ۱۵۷۴)سلطان مراد سوم فرمانفرمای عثمانی بود . اما حکمراناز ازبکیه ، عبیدخان تا سنه (۹۴۶ = ۱۵۴۰) که سال وفات او است ، از دشمنی شاه طهماسب کوتاهی نکرد وپس ازآن تاریخ دین محمدخان خود را از بزرگترین دشمنان او معرفی نمود . این شخص از مغشوش کردن ولایات شرقی و ترکان عثمانی از غارت حدود غربی ایران ـ هیچ فروگذار نکردند (۱)

(۱) A Litrary History of Persia by E.G Browne V VI P.P 84-98 (وترجمهٔ فارسی آن ، طبع طهران).

شاه عباس کبیر (۱۶۲۹-۱۵۸۸) (۱۰۳۸- ۹۷۸)

«شاه عباس اول روزی که در سال ۹۹۶ = ۱۵۸۸ (بنا بقول صاحب عالم آرای عباسی در اول رمضان ۹۷۸ یا ۹۷۹ جانوری ۱۵۷۲ ر ۱۵۷۱ تولد یافته است. کلمه ظل‌الله ماده و تاریخ جلوس او است) بتخت نشست شانزده یا هفده سال بیش نداشت. پس از شصت سال زندگانی در جمادی الاول ۱۰۳۸ = جانوری ۱۶۲۹ بدرود زندگانی گفت. در مدت سلطنتش که ۴۳ سال قمری است، باتفاق جمیع مورخین، مملکت ایران بدرجه‌ای از قدرت و آبادی و شوکت رسید که در اعصار اسلامی بآن نائل نشده بود.

«بواسطه خوش رفتاری این پادشاه نسبت بعیسویان، عده اروپائیانی که بسمت مأمور سیاسی یا نمایندهٔ مذهبی یا بعنوان تجارت بایران می آمدند، در ایام سلطنت او و اخلاف او همواره رو بفزونی داشت. آزادی و جوانمردی شاه عباس نسبت بملل غیر مسلم آنها را بپایتخت ایران (اصفهان) جلب میکرد.

«اسکندر بیك منشی در تاریخ عالم آرای عباسی بتفصیل تمام در جلد اول تاریخ خود در این مقوله سخن رانده است.

این نویسنده در مقاله ششم کتاب خود گوید: هیچ آفریده را قدرت آن نبود که لمحه‌ای از اجرای احکام او غفلت کند، مثلا اگر پدری را مأمور بقتل فرزند میکرد، علی الفور باید فرمان مطاع چون فرمان قضا گردن می نهاد، و اگر در اجرای امر تهاون مینمود بفرمان معکوس میشد، و این بار پسر بکشتن پدر مأموریت می یافت، و اگر پسر نیز تعلل میکرد دیگری بقتل هر دو معین می گشت. باچنین سیاستی امرش باعلی درجه وسرعت رسید و کس را در اجرای فرمان قضا جریان زهرهٔ تردید نبود.

« امرای لشگر را امر داده بودکه درهنگام هر سیاستی حاضرو ناظر باشند، هرحاکم و امیر را مسئول نظم طرق و شوارع ولایت خود ساخته بود.دروغ رابسختی مجازات میداد،وعموماً گمان میرفت هرکسی باو راست نگوید من جانب الله آگاهی خواهد یافت . اما ازطرف دیگر درمعاشرت بادرباریان باکمال سادگی ومحبت رفتارمیکرد، ومطالب ودعاوی حقه آنها را موردتوجه قرار میداد، واز زلالت وخطایای سهوی واتفاقی آنان غمض عین میفرمود .

«هرچنداز مجالس بزم و باده گساری محترز نبود، لیکن میل وافر داشت که همیشه ازوقایع ممالك و سلاطین همجوار اطلاعات دقیقه باو بدهند وتوجه کامل نسبت بتوسعه ادارهٔ وقایع نگاران وجاسوسان مبذول میداشت. درلغت صاحب مهارت بود؛ شعر را نه‌تنها قدر وقیمت می نهاد، بلکه خود نیز گاهی بگفتن آن مبادرت میورزید .

«امادرباب فتوحات او، لشگرش ازجانب شمال شرقی بمرو نساوو ابیورد واند خود حتی بلخ رسید ، واز سوی شمال غربی از نخجوان و ایروان و گنجه وتفلیس ودربند وباکو گذشت .

« ازاینکه شاه عباس سزاوار لقب «بزرك» بوده ، حرفی نیست . مورخین اروپائی مانندسرجان ملکم، هرچند خشونت‌ها وسختگیریهای او را عذری موجه نیاورده اند، ولی اغماض کرده از انظار پوشیده‌اند.

« اما کشتن پسرارشد خود صفی‌میرزا، وکورنمودن برادر دیگر موسوم بخدابنده‌میرزا، وسوانح دلخراشی که متعاقب آن قضیه‌پیش آمد، صفحه سیاهی‌در جریدهٔ پر افتخار پادشاهی او قرارمیدهد. وفات شاه‌عباس در اوایل سنه ۱۶۲۹ واقع شد، پس از وی نوه اش سام میرزا بر تخت

ایران نشست ، و نـام پدر ناکام را عاریـه کرده خویشتن را شاه صفی اول نامید.

« روایتی است معروف در میان مسلمانان(تفسیر قرآن مجید۳۴ـ ۱۳) که حضرت سلیمان وفات یافت، درحالتیکه برعصای خودتکیه کرده بود. طایفه جن که بحکم او در بنای معبد کار میکردند، از رحلتش اطلاع حاصل نکردند، مگر پس از یکسال که کرم عصای آنحضرت را خورد وجسد سلیمان برزمین افتاد.این افسانه درست برسلطنت صفویه، درقرن بعد از شاه عباس منطبق میشود. عباس اول به نیروی عقل وقوت عزم،ایران را امن وامان و آباد کرد ، بطوریکه تاقریب یکصدسال بعد ، اخلاف خودرا باوجود هر بی لیاقتی ووضعی که داشتند، ازاضمحلال نگاهداشت(۱)

« بوالمظفر شاه عباس پس از چهل ودوسال سلطنت در مازندران وفات کرده، در نجف اشرف مدفونست، غزل ذیل از اوست (۲)

محبت آمد وزد حلقه بـردل و جانم
درش گشودم و شد تـا بحشر مهمانم

نه هست هستم ،و نه نیستم ، نمیدانم
که من کیم ،چه کسم ، کافرم،مسلمانم؟

اگر مسخر کفرم ، که بست زنـارم
وگر متابع دینم کجـاست ایمـانم

از این که هردونیم، بلکه عاشقم عاشق
محبت صنمی کـرده ، نـا مسلمانم

(۱) A Literary History of Persia by E . G · Browne V, IV P P. 6-8 , 102-112 (ترجمه فارسی،طبع تهران صفحات ۱۰۳،۱۸۵)

(۲) دانشمندان آذربایجان، تالیف دانشمند فقید محمد علی تربیت (ص ۳-۲۶۴ طبع طهران)

اگر چه هیچیم ، و از هیچ کمترم ، اما

یگانه گوهر دریای بحر امکانم

دو روز شد که دیگر عاشقم بجان عاشق

بنو گلی که برد نقد دین و ایمانم

عجب که از الم عشق جان برد عباس

که درد برسر درد است، و نیست درمانم»

فرمان همایونی (ص ، ۲۲۴) مقایسه شود بااسلوب مهرفرامین ساسانیان: «فرمان‌های سلطنتی ومعاهدات وسایر اسناد دولتی را بامهری، که عبارت ازحلقه منقش بصورت گراز (وراز) بود، مهرمیکردند، اگر مربوط بتعهداتی نسبت بدولت دیگری بود، اعم ازمستقل یاغیرمستقل کیسه کوچکی پر از نمك بآن سند می بستند و بنگین سلطنتی مهر میکردند ، و این علامت غیرقابل نقض بودن پیمان محسوب میشد. (فوستوس بیزانسی،لانگلوا ،ج۱، ص۲۶۹ مسعودی ، مروج، ج۲، ص ۲۰۴ و۱۲۸) نقل ازایران ساسانی- پرفسور کریستینسن دانمارکی ص۴۱۷ ، طبع طهران.

آتش، آتش پرستان (ص ، ۳۹۶) «...زردتشتیان کمال مواظبت رامرعی میداشته‌اند که آب وآتش وخاك را آلوده نکنند،مولفان خارجی هم این منصوص موجود در اوستا را تائید کرده‌اند.

«اما آتش دراین آئین خیلی مهمتر ازسایر عناصر بوده‌است. اوستا آتش را پنج نوع میشمارد ونام آنها دریسنای یازده وهفده مذکورودر تفسیر پهلوی آن یسنا، مندرج است ؛ و در کتاب بندهشن نیز اسامی این آتش‌ها بامختصر اشتباهی نقل شده‌است. آن آتش‌ها از اینقرارند:

۱- برزسوه (Barazisavah) که آتش معابد (که آنرا آتش وهرام میگفته اند) و آتشی است که دراستعمالات عادی بکار میرود.

۲- و هوفریان (Vohufryana) یعنی آتشیکه در جسم مردم و جانوران است.

۳- اوروازشت (Vrvazishta) آتشی که در نباتات پنهان است.

۴- وازشت، آتشی که در ابر است، یعنی صاعقه.

۵- سپنشت، آتشی که در بهشت در حضور اهورمزدا میسوزد.

ظاهراً شکوه واقبالیکه پیوسته همراه شاهنشاهان حقیقی آریایی بوده، یعنی خورنه، که در زبان پهلوی خور و در پارسی فر شده است، مظهر ناسوتی این نوع پنجم از آتش بوده است.

آتش مشخص ومجسم راکه دراوستا آتر ودر زبان فارسی متوسط آذر میباشد، اکثر پسر اهورمزدا خوانده شده. عیسویان گاهی آتش مقدس زردتشتیان را دختر اهورمزدا نامیده‌اند (۱)

مغان (روحانیون زردشتی) (ص ۳۹۶)

«مغان دراصل قبیله‌ای ازقوم ماد بودند (هرودت یکی از اقوام ششگانه ماد را، مغان میشمارد؛ وهنوزهم منطقه‌ای از سرزمین آذربایجان مغان خوانده میشود) که مقام روحانیت منحصراً با نان تعلق داشته است. آنگاه که آئین زردشت برنواحی غرب وجنوب ایران یعنی ماد وپارس مستولی شد، مغان پیشوایان دیانت جدید شدند. در کتاب اوستا نام طبقه روحانی را بهمان عنوان قدیمی، که داشته اند، یعنی آثرون می بینیم، اما

(۱) Christensen (Arthur) L' Iran Sous les Sassani des P.P. 142-4 (ترجمه فارسی، چاپ دوم طهران صفحات (۱۶۸-۱۶۶)

درعهد اشکانیان وساسانیان معمولا این طایفه را مغان میخوانده‌اند . در این زمان هم (در دوره ساسانی) افراد این طایفه خود را از یك ریشه میدانستند ومردم هم به ایشان چون طبقه خاصی نگریسته واز یك‌قبیله می‌شناختند، که‌تکلیفان عبادت خدایان واجرای اعمال دین بود.

«درزمان‌ساسانیان‌مغها(روحانیون‌زردشتی) و نجبای ملوك‌الطوایف قرین وهمدوش یکدیگر بودند، معمولا درادوار ضعف و انحطاط دولت برای مخالفت باپادشاه همدست میشدند، ولی جز در این ادوار، این دو طایفه از هم جدا مانده، هریك از طریقی سیرتکاملی خود راادامه‌میداد. آنچه اطلاع دارم‌اینست که از دودمان نجبای بزرك ساسانی هیچ فردی بمقام موبذان موبذ نرسیده‌است. همیشه روسای روحانیون از میان‌طبقه مغان‌انتخاب‌میشده‌اند و این طبقه هم بمرور زمان خیلی زیادتر شده‌بود، وباستنادتواریخ‌افسانه آمیزی که‌داشتند، برای خود شجره نسب‌پرافتخاری ترتیب میدادند، که ازحیث‌قدمت وشرافت باخاندانهای بزرك پهلو میزد.

«هیأت روحانیون بادخالتی که در امور عرفی میکردند، آن‌امور را جنبه مقدس ورنك دیانتی می‌بخشیدند.

«این طایفه درکلیه مواردی که در زندگانی بشر پیش می آمد ، حق مداخله داشتند و میتوانگفت، که هـرفردی من‌المهدالی‌اللحد در نظارت وسرپرستی‌مغان بود. « عموم مردم مغان را مقدس شمرده احترام میکردند. امور عامه خلق برطبق نصایح و موافق پیش‌بینی مغان ترتیب وتمشیت میگرفت ومخصوصاً دردعاوی اشخاص دقت میکردند وبانهایت مواظبت جریان وقایع رامد نظر گرفته، فتوی میدادند وظاهراً هیچ‌چیزی رامردمان‌درست‌وقانونی نمیدانستند‌مگر آنکه بتصدیق مغی رسیده‌باشد»

(آگاثیاس، کتاب دوم، بند بیست و ششم)... مغان در عمل استقلال تام داشتند ومیتوان گفت که دولتی در دولت تشکیل داده بودند. حتی در زمان شاهپور دوم کشور ماد وخصوصاً ایالات آتروپاتن (آذربایجان) را کشور مغان میشمردند... ومغان در آنجا بنابر قواعد ورسوم خاص خود میزیستند، (آمیانوس، کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۳۵) روحانیون زردشتی سلسله مراتبی داشتند، که بسیار منظم بود، اما اطلاع مفصلی از آن نداریم. مغان (که آنرا مگوان یا مگوگان نوشته‌اند) طبقه بزرگ روحانیون فرو دست را تشکیل میداده‌اند. ظاهراً رئیس معابد بزرگ را بلقب مغان مغ میخوانده‌اند (ومگوان مگو، یامگو مگوان نوشته اند) . از این طبقه بالاتر، طبقه موبدان (مگوپت‌ها) بود. سرزمین ایران از حیث آئین بمناطق مختلف تقسیم میشد، هر ناحیه را موبدی بود.

«چندین سنگ قیمتی بدست آمده‌است، که صورت ونام موبدان بر آنها منقوش است...

«رئیس همه موبدان، که منزلت پاپ زردشتیان داشت، موبدان موبد بود، ریاست عالیه همه امور روحانی باموبذان موبذ بود، که در جمیع مسائل نظری دین واصول وفروع عملی آن فتوی میداد وسیاست روحانی را دردست خویش داشت...

«از اختیارات اویکی آنست که اگر در بعضی نواحی نسبت بدین رسمی کشور نغمه مخالفتی برمیخاست وبنا بررسم زمان محکمه خاصی برای تحقیق وتفتیش امر دایر میشد، شخص او نیز در آن محاکمه دخالت تام می یافت.

«شاه درجمیع مواردی که بامذهب تماس داشت، رای موبذان موبذ

را میخواست (طبری . ص ۹۶۵ ، نلدکه ، ص ۲۵۰)

موبذان موبذ از آنجاکه هادی معنوی و مشاور روحانی سلطان بود، در تمام شئون کشور نفوذ فوق‌العاده داشت .

موبذان‌موبذ اعتراف شنو پادشاه محسوب میشود (طبری ص۷۶۲، نلدکه ص۹۷) تشریفات مذهبی ،که مستلزم اطلاع و تجربه مخصوصی بود ، در معابد (آتشکده ها) بوسیله هیربذان اجرا میشد . هیربذ همان است، که دراوستائیشرپیتی خوانده شده است. خوارزمی(مفاتح۔ العلوم، ص ۱۱٦) معنی لفظ هیربذ را « خادم آتش » گفته است. طبری ص ۴۲۔ ۱۰۴۱) حکایت میکند، که خسرو دوم آتشکده هایی بناکرد ودوازده هزارهیربذ برای «زمزمه»ادعیه وسرودن اغانی درآن آتشکده‌ها برگماشت. شرافت مقام‌هیربذان‌را همین بس که هنگام تسلط تازیان‌بر ایالت پارس ،در قرن هشتم، یکنفر هیربـذ در آن جا فرمانفرما بود، و ریاست مذهبی را نیز در عهده داشت .

«دربعضی‌ادوار ساسانی رئیس کل هیربذان، هیربذان هیربذ،بعداز موبذ بزرك در رتبه اول قرار داشته‌است. یکی از هیربذان‌معروف تنسر است، که درتأسیس وتشکیل‌دین رسمی زردشتی بااردشیر بابکان‌همدست بود(دینگرد،چاپ‌پشوتن سنجانا، ج ۹ص ۴۵۰ و۳۴٦) دیگر ازمأمورین عالی مرتبت روحانی ، که نمیتوانیم حدود و وظایف آنان‌را تعیین کنم، وردبذ« استاد عمل»است (در زبان ارمنی وارتابـد، بمعنی مجتهد، است. شاردن این رتبه‌را یکی از مقامات روحانی عیسوی‌ارمنستان میشمارد.) دیگردستور Dastuar است که ظاهراً متخصص درمسائل مذهبی‌ومباحث معقول ومشاور قضایی‌بوده است، که‌مسائل معضل ومشکوك راباورجوع

میکرده‌اند (۱) (مقام دستور در شاهنامه، و در ادبیات فارسی بعد از اسلام بسیار مهم، و حتی بمثابه وزیر شمرده شده است.)

آتشکده ماد (آذرگشنسپ) (ص، ۳۹۶)

«از آتشکده هـای کشور سه آتشکده محل ستایش مخصوص بود، کـه در آنها سه آتش بزرك قرارداشت:

«یکی آذرفرنبغ (فرنبغ شایداملاء تاریخی یا نگارش تحریف‌شدهٔ فروغ بغ باشد). دیگر آذر گشنسپ، ودیگر آذر برزین‌مهر.

بموجب داستان کهنی که در کتاب بندهشن آمده (فصل هفدهم، ۱، ص ۶۲ وبعد، چاپ وست) درزمان پادشاه داستانی تخمورب (تهمورث) نام، جماعتی سوار گاو داستانی موسوم بسرسئوغ شده، از کشور خونیرس، بشش کشور دیگرسفر کردند، واز نوع بشر جز باین وسیله کسی نمیتوانست بآن شش اقلیم برود (۲) شبی درمیان اقیانوس چنین اتفاتی افتاد، که بادسه آتشی را، که بر پشت گاو روشن بود به‌آب افکند، امـا آتش‌ها مـانند سه موجودزنده درمکان سابق خود برپشت گاو (مجدداً) روئیدند و هوا را روشن کردند.

یم، (جم، جمشید) که جانشین تخمورب (تهمورث) شد، برفراز کوه خورومنه، در خوارزم آتشکده‌ای بناکرد، و آتش فـرنبغ را در آن جای داد.

«ما بطور محقق نمیدانیم که، این سه آتش از چـه زمانی معروف شده‌اند. هوفمان (ص، ۲۹۱) حدس زده است، که آتش جاودانی شهر

---

(۱) ایران در زمان ساسانیان، ترجمه فارسی، طبع دوم طهران صفحات ۱۴۰-۱۳۶

(۲) بنابرافسانه‌آفرینش، جهان به هفت کشورتقسیم میشود، وفقط در کشورمرکزی، خونیرس، بشرسکنی دارد.

آساك درایالت استائوئن که ارشك موسس سلسله اشکانی در حضور آن بتخت شاهنشاهی نشست (ایزیدورخاراکسی) نسبتی با آتش آذر برزین مهر دارد ، زیرا مکان این آتش درعهد ساسانیان نزدیك شهر آساك بوده‌است. بنابر روایت روحانیون زردشتی ، این سه آتش بسه طبقه از طبقات اجتماعی ایران متعلق بوده وموافق قصوص داستانی سه‌فرزند زردشت ، هریك موسس یکی ازطبقات مذکور بوده‌اند.

«آذرفرنبغ آتش طبقه روحانی، آذرگشنسب آتش طبقه جنگیان یاآتش پادشاه؛ وآذر برزین مهر آتش طبقه کشاورزان درعهدساسانیان مکان این سه آتش معلوم است وبنابر روایات متداوله، شهریاران داستانی قبل از عهد هخامنشی این سه‌آتش را در آن مکان‌ها قرارداده بودند.

«آذرفرنبغ یاآتش روحانیون، مطابق بندهشن هندی ، در کوه‌رشن درکابلستان بوده است ، اما احتمال میرودکه این اشتباه از جانب نساخ واقع شده باشد. بندهشن ایرانی عبارتی دیگر داردکه متأسفانه قرائت آن بسیارمشکوك است. ویلیام جکسن (مجلهٔ شرقی امریکا، ۱۹۲۱، ص ۸۱ وبعد) آنرا چنین خوانده است : کوه درخشان کواروند دربلوك کار. کواروند را بمعنی بخار گرفته است ، و میخواهد ثابت کند که مقصودشهر کاریان ایالت فارس است، که‌در نیمه‌راه‌بین بندرسیراف ودارابجرد بوده است ودر آنجاامروزهم آثارویرانه معبد قدیمی پدیداراست. ظاهراً آتش مقدس را بوسیله یك منبع نفتی افروخته نگاه میداشته‌اند.

«بموجب روایت مسعودی (مروج ، ۴ ، ص ۷۵ و بعد) این معبد را آذرجوی میخوانده‌اند ، بمعنی نهرآتش ، ومسلماً این همان آتشکده است که درتاریخ بیرونی بنام آذرخورا مذکوراست.

(آثارالباقیه چاپ زاخاو ص ۲۸۸).

«از طرف دیگر هر تسفلد (یادنامه مودی، ص ۲۰۱) از عبارت سابق‌الذکر بندهشن ایرانی، چنین استنباط کرده است که آتش فرنبغ در ناحیه کنار نگان واقع بوده‌است و کنار نگان را جلگه نیشابور میدانند.

«بعقیدهٔ من با ملاحظه عباراتی که جکسن از نویسندگان عرب در تأیید رای خود ذکر کرده، بسیار معقول است، که مکان آذرفرنبغ را کاریان بدانیم هنوز تا قرن دهم میلادی آتش سایر آتشکده ها را، از آتشکده کاریان میبرده‌اند (مقدیسی چاپ دخویه، ج ۳، ص ۴۲۷) زیرا ازعهد باستان عادت براین جاری بود که آتش معابد کم اهمیت را بوسیله سه آتشکده بزرك تجدید میکردند.

آذرگشنسپ یا آتش سلطنتی، در گنجك (شیز) واقع در آذربایجان بود.

جکسن گوید: این آتشکده درجایی برپا بود، که اکنون خرابه‌های تخت سلیمان معروف هست و فاصله آن ازارومیه و همدان یکی است (ایران درگذشته وحال ص ۱۴۳ ـ ۱۲۴).

پادشاهان ساسانی در ایام سختی بزیارت این معبد می شتافتند و زر و مال وملاك وغلام در آنجا نذر میکردند. وهرام پنجم سنگهای قیمتی تاجی راکه ازخاقاق وزنش گرفته بود (طبری ٦٦ ـ ٨٦٥) باین آتشکده فرستاد. خسرو اول نیز نظیراین را عطاکرد. خسرودوم نذر کرد، که اگر موفق بمغلوب نمودن وهرام چوبین بشود، زینت های زروهدیه‌های سیم بآتشکده آذر گشنسپ بفرستد و بوعدهٔ خویش وفاکرد. درقرن دوازدهم میلادی، مسعودی (البته، ص ۹۵) بعبارت ذیل ویرانه‌های آن معبدرا وصف میکند: «امروزدرآن شهر (شیز) آثارعجیبی ازابنیه‌ونقوش گوناگون

هست، که کرات سماوی وماه وستارگان وعوالم بروبحر واراضی مسکون ونباتات وحیوانات وسایرعجایب را نشان میدهد . شاهنشاهان آتشکده‌ای دراین شهرداشتند که درهمهٔ سلسله‌های ایران مقدس ومحترم بود . این آتشکده را آذرخوش (نام دیگر آذر گشنسپ) میگفتند . آذر بزبان فارسی آتش وخوش نیکواست . شاهنشاهان ایران هنگام رسیدن بپادشاهی با کمال احترام پیاده بزیارت این معبد میرفتند ونذرها میکردند وهدیه خواسته بسیار بدانجا میبردند .

«خلاصه این آتشکده علامت اتحاد ویگانگی دین ودولت بود و مظهر دولت ساسانیان بشمارمیرفت، که بواسطهٔ اتحاد با دیانت قوت گرفت. برخلاف اشکانیان، که هریك ازملوك‌الطوایف وشهربانان معبدی مخصوص خویش داشت . دراین باب عبارتی در نامهٔ تنسر هست (چاپ دارمستتر ص ۲۲۵ و ۵۳۰ ومابعد) که باحتمال قریب بیقین مأخوذ ازحقایق تاریخی است : «ملوك‌طوایف هریك برای خویش آتشگاه ساخته وآنهمه بدعت بود ، که بی‌فرمان شاهان قدیم نهادند ، شهنشاه باطل گردانید وبا مواضع اول نقل فرمود » . ولی این ادعا که ایجاد آتش شاهی واحد ، توسط ساسانیان برقراری مجدد اوضاع زمان دارا (داریوش) بود ، ساختگی است وپایهٔ تاریخی ندارد (درکتابخانهٔ ملی پاریس ، مهری هست که صورت و نام شخصی موسوم به بافرگ راکه مغان مغ آذرگشنسپ بوده است برآن حك کرده‌اند ، پایکولی ص ، ۸۲) .

» آذربرزین مهریا آتشکده کشاورزان، درشرق مملکت، درکوههای ریوند ، شمال غربی نیشابور واقع بود . لازار فارپی قریهٔ ریوند را قریهٔ مغان می نامند (لانکلوا، ج۲، ص۳۱۵) . باعتقاد جکسن مکان این آتشکده

در قریه مهر بوده‌است، که در سر راه خراسان بیك فاصله از میاندشت و سبزوار قرار دارد . (از قسطنطنیه تازادگاه خیام ص ۱۷ـ۲۱۱) این سه آتشکده عظیم محل ستایش مخصوص بود و بیش از سایر زیارتگاهها زینت و ثروت داشت ... (۱)

ص ، ۴۰۵،۴۰۱ چئچست

در این آب چئچست پنهان شده است
بگفتم بتو راز چونانکه هست
(فردوسی طوسی)

«چئچست از کلمات اوستائی است ومقصود از آن دریاچه‌ایست که در دامنهٔ کوه سهند بدرازای ۱۲۰ کیلومتر از شمال بجنوب و به‌پهنای ۵۵ کیلومتر از مشرق بمغرب امتداد یافته ومساحت کلیهٔ سطحش چهارهزار کیلومترمربع است وهزاروسیصدمتر برجسته‌تر ازسطح دریاها واقع‌شده وچندان عمقی ندارد، چنانکه پایاب متوسط آن پنج‌متر وجاهای عمیقش بیشتر از پانزده متر نیست وهمیشه رودخانهای متعدد مانند زولا، نازلو، شهری، باراندوز ، قادر ، سیاه، تغلق ، جغلق،مردی، صافی، دهخوارقان، آجی،دیزج‌وسالیان رود وغیر آنها ازسواحل وحوالی دور ونزدیك باین چاه وچال سهند میریزند وچشمه‌های زیاد نیز از قعر دریاچه جوش زده وبآب آن میافزایند ودربعضی از اوقات سال کثرت باران وذوب برفهاکه برجریان وغلیان آبها قوت میدهند سطح دریا چهار وپنج‌متر بالاترمیاید وخط محیط آن وسعت‌پیداکرده ومساحت سطحش به‌شش‌هزار کیلومتر

(۱) Christensen (Arthur) L'Iran sou Les Sassanides PP 125-128 . وترجمهٔ فارسی طبع دوم طهران صفحات ۱۹۰-۱۸۷

مربع میرسد .

بالجمله این دریاچه وحوالی آن یکی از امکنهٔ سودمند و پرمنفعت اراضی آذربایجان بوده وچشمه‌های مفید از آبهای گرم وسرد دارای آهن و گوگرد و املاح مختلفه و کانهای مولد نفت وذغال سنگی و آهك و گچ و نمك درآنجاها بسیار است و تخته سنگهای سبز فام و سیاه رنك براق نیز که ازآنها فنجان قهوه خوری و سرغلیان میسازند فراوان است و معادن پرقیمت ازقبیل طلا وسیم وسرب وسیماب و گوگرد وزرنیخ زرد وپاد زهر مخطط و کمست (۱) نیز کمیاب نیست. حفره وچاه‌های متعدد نیز در حوالی تکان تپه ، مراغه ، دهخوارقان ، جزیره قویون ودهات اورمیه وغیره دیده میشود که همیشه آب صافی ازشکافهای زمین جسته وفرو ریخته وپهن گشته ومتحجر شده سنگهای مرمر براق وسفید بعمل میآید که علی‌المعمول قطعات بزرك و کوچك از آنها را بریده و بشهرها برده ومیفروشند واز قرار معلوم این سنگها درقدیم الایام فوق‌العاده جالب توجه ومطبوع طبایع بوده است، زیرا که مشاهیر عمارات تاریخی تبریز کلاماننددربع رشیدیه ، علائیه ، دمشقیه ، لؤلؤئیه ، مرجانیه هارونیه، مقصودیه ، علیشاهیه، جلالیه ، ومظفریه وبسیاری ازساختمانهای دیگررا با این احجار زینت داده‌اند والحال نیز نمونه و آثاری ازالواح وقطعات خیلی عریض وبلندی ازآنهاکه با خط پر مغز خوشنویس معروف

۱ـ کمست یکی ازجواهرات کم بهائی است که رنك آن بسان قوس‌قزح بوده و بنفسجی آن پرقیمت است، عربها این کلمه را جمست کرده‌اند ، واز مطالعه ونگاهداری آن فوق‌العاده محظوظ ومسروره شده وآنرا معشوق خطاب میکنند و بیشترش در در دسته ونیام خنجر واسلحه دیگر نصب مینمایند ودرمملکت فرانسه این سنك بعنوان **Piere d' Eveque** معروف ودریونانستان **Amethustos** لقب دارد ومعنی آن دافع السکرات وبعقیده آنان اگرجامی ازاین سنك ساخته ودرآن شراب خورند مستی نیاورد ویاقطعه ازآن بجام شراب اندازند همان خاصیت را دارد .

نعمة‌الله بن محمد بواب حکاکی شده است در صحنه عمارت کهن سال مظفریه مشهور به گوی مسجد (۸۷۰) (تاریخ ساختمان) موجود و قابل تماشا است.

«نگارنده در تعجب بودم که این سنگها با آنکه از عهد خیلی قدیم محصول طبیعی این اراضی بوده و هست چرا در ازاء آن اسم پارسی وضع نشده و یا اگر کلمهٔ بآن تخصیص داده‌اند چه بوده است ولذا بنظر قاصر چنان میآید که باغلب احتمال کلمه چیچست شاید عبارت از این چاهها بوده است وبعدها بمناسبت آنها دریاچه باین عنوان مشهور گشته ومورد استعمال اولی آن بکلی از میان رفته است ودراینصورت کلمه‌چست هم اسم پارسی این سنگها بوده ومتروك شده والفاظ، مرمر ورخام که از لاتین وعرب اقتباس شده جای آنرا گرفته‌اند صاحب معجم‌البلدان نیز که در ماده شیز احجار معروف بجست‌را یکی ازمعادن آن حوالی قلمداد کرده است شاید عبارت از همین سنگها باشد که معادن آن بکثرت در وسط دریاچه وحوالی آن موجود است.

«مورخ طبری کلمه چیچست‌را درسر گذشت کیخسرو و افراسیاب باین عبارت (فلم یزل یهرب من بلدالی بلد حتی اتی اذربیجان فاستترفی غدیرهناك یوف ببئرخاسف) بیان کرده وصاحب مجمل التواریخ والقصص هم باین مضمون بقلم آورده است (کیخسرو بسیار جهان بگردید وازوی اثر نیافت تا از پس روزگاری هوم نامی اندر غارش بگرفتش بر حدود جیس واران واز دست او درآب جست باز بگرفتندش و خسرو همانجا بکشت).

«این دریاچه‌را بجهت طعم ورایحه که دارد دریاچهٔ تلخ و دریاچه

شور نیز گویند زیرا که آب آن مانند دریاچه لوط (درشامات) بدرجهٔ شور ونمکین است که ملاحین نمیتوانند بآب فروروند بجهت آنکه بدن ایشان پوشیده میشود ز یك طبقه نمك که پیش آفتاب مانند الماس میدرخشد وغالباً هنگام وزیدن آب یك کف شور ازسطح آب بعمل میآید که بواسطهٔ حرکت وموج آب بسواحل و کنار دریاچه ممتد گردیده برشتهٔ مرواریدی میماند که باطراف پردهٔ اطلس آسمانی رنگ دوخته و نصب کرده‌اند.

«استرابون یونانی بیست قرن قبل این دریاچه را بااین کلمات وصف کرده است (درمادای کوچك دریاچهٔ موسوم بکاپوتا هست که همیشه نمك در روی آب میبندد واگر کسی ازاعضای خود یکی بآن نمك بزند خارش سختی در آن پیدا میشود که علاج آن منحصر بمالیدن روغن است و اگر پارچه بآب آن فرو برند میپوسد مگر آنکه آنرا باآب شیرین بشویند) اندازهٔ املاح مختلفه دریاچه قریب بربع آب آن بوده و نمکش بشکل سنگهای پهن بزرك میباشد که گاهی قریب بنصف متر ضخامت دارد در بعضی جاها وسعت آن به پنج وشش کیلومتر هم میرسد واین نمك بنمك کوهها ترجیح دارد زیرا که اینها خیلی صاف وسریع التحصیل است. دراین دریاچه یکرشته جزایر وجبال وصخور بزرك و کوچك میباشد که بجز یکی همه خالی از سکنه هستند وبعضی از آنها چون جزایر قویون واشك که هردو شبیه بهم بوده ودر وسط دریاچه واقع شده اند قریب بدوفرسخ عرض وطول دارند واشجار زیادی از آلو وانجیر وپسته وبادام ومغز (؟) ومعادن مرمر ومراتع سبز وخرم نیز در آنجاها موجودبوده ودر فصل زمستان گله دارها استفاده از آنجاها میکنند جزایر خار،

چایرلو، ارضه، قزل‌قونقور وغیر آنها نیز دراین حوالی هستند وجزیره اسپرهم که بشکل حلقه درمغرب آن باندازهٔ ثلث جزیرهٔ قویون واقع شده دارای جنگل وسنگهای معدنی است.

«از کوههای دریاچه مهمترش کوه بلندی است که ازجانب شمال غربی آن در محاذی سلماس داخل آب شده و قدری دورتر بشکل جزیره از آب بیرون آمده است وقلعهٔ گوگرچن معروف دراین کوه جای گرفته‌وکمال استحکام‌رادارد‌ودرجنوب دریاچه‌درمقابل‌سلاوز(سلدوز؟)نیز نه‌عدد کوه‌سراز آب‌بلند کرده‌اند واهل‌محل آنهارادوقوزلد(لو؟) گویندو غیراز مرغ پاکلان‌چیزی درآنها یافت نمیشود وازاین عبارت مقدسی در احسن‌التقاسیم(فی‌بحرارومیه‌جبال‌مسکونة‌یربطون‌ارجل‌الصبیان‌باالسلاسل والجبال‌کی لایتدحرجوا الی‌البحیره؛) چنان مفهوم میشود که بعضی‌ازاین جزایر وجبال صغیره آنوقتها مسکون بوده است.

بالجمله بزرگترین جزایر آن دریاچه جزیره شاهی است که‌خط محیط آن ده فرسخ است واراضی آن کوهستانی بوده چندین کوه دارد ودریکی ازآنهاکه بقلعه شاه‌حسین معروفست شش پارچه قریه و ده واقع شده است وغالباً دریاچه‌را باین جزیره نسبت داده دریاچه شاهی گویند، هروقتیکه‌آب دریاچه پائین آمد جزیره بخاك اتصال پیدا کرده شبه جزیره میشود.

«مورخ‌طبری در ضمن وقایع سنوات ۲۳۰ و ۲۳۲ مینویسد که محمدبن بعیث در آذربایجان دو قلعه دارد یکی ازآنها قلعه شاهی است که مشارالیه آنرا ازوجناء‌بن رواد گرفته است ودیگری قلعه یك‌دراست

که درخارج دریاچه جاگرفته است وبنا بروایت یاقوت حموی (درماده زراوند) ازمسعر بن مهلهل این دریاچه درقرن چهارم قلعه‌های متعدد و محکم داشته است .

«این دریاچه از کثرت املاح وغلاظت میاه همیشه درخشنده و پر لمعان بوده ورنك مشعشع آن جالب توجه است ولذا در ازمنه قدیم به عنوان کبود شهرت یافته و باین لقب مرسوم شده است چنانکه استرابون یونانی وموسی خورن ارمنی که ازارباب تواریخ وجغرافی نویسان قرن اول و پنجم میلاد میباشند در تألیفات خود ایندریاچه را بنام کاپوتا (کبود) و علمای اسلام مثل مسعودی وابن حوقل وابوریحان ویاقوت ومؤلف نهایة-الارب ومسالك الابصار آنرا باکلمه کبوذان تعریف کرده‌اند ودرحدودالعالم چنین نوشته است (دریای کبوذان درازای پنجاه فرسنك است اندرپهنای سی فرسنك اندرمیان دریا دهی است کبوذان گویند و این دریارا بذان-ده باز خوانند واز گرداو اباذانیست واندر اوهیچ جانور نیست ازشوری آبش مگر کرم) .

ابواسحاق اصطخری درمسالك الممالك ایندریاچه را بنام بحیره-الشراة معرفی کرده وبعضی دیگراز جغرافیون کوه کبوذان را بمحل ومأوای عصاة تخصیص داده‌اند، درسال ۶۱۷ که حکمران آذربایجان ازبك بن پهلوان بوده است یاقوت حموی که از کنار این دریاچه عبور کرده چنین نوشته است (وفی جبالها قلعة حصینة مشهورة اهلها عصاة علی ولاة آذربیجان فی اکثر اوقاتها ...) ابوالفدادر تقویم البلدان این دریاچه را بنام بحیرة تلا مذکور داشته و چنین گفته است (بحیرة تلا وهی بحیرة ارمیه ... وفی

وسطها جزیره فیها قلعه تسمی قلعه تلاعلی جبل منقطع فی هذه الجزیره وکان هولاکو قدجعل امواله فیها لحصانتها وقیل انه مدفون بها وکان لایزال عنده مقدم الف یقیم سنة لمحفظ الموضع ثم یدخل مقدم اخر ویقیم سنة وعلی ذلك ولیس بتلك الجزیرة مزدرع ولامنتفع به وهی صغیرة و الجبل اللذی علیه القلعه فیها) وخواجه رشیدالدین وزیرهم در تأسیس آن قلعه درجامع-التواریخ چنین مینویسد (هولاکوخان خزائن واموال وافر که از بغداد آورده بودند بردست ملك ناصرالدین ابن علاء الدین صاحب ری بجانب آذربایجان فرستاد واز آن قلاع ملاحده وروم و گرج وارمن ولورو کرد همچنین وملك مجدالدین تبریزی راگفت تا بر کوهی که ساحل دریاء ارومی وسلماس است عمارتی عالی درغایت استحکام بساخت و تمامی آن نقود راگداخته بالش (۱) ساخته در آنجا بنهادند) فخرالدین بناکتی هم محو و اضمحلال آن خزائن را در روضة اولی الالباب باین عبارت بیان فرموده‌اند :

(چون احمد (۶۸۲-۶۸۰) سلطان شد خزائنی که در شاهو تله معد بود بفرمود تاحاضر گردانیدند و آنرا برخوانین وشهزادگان وامرا تفرقه کرد وعموم لشکر بهر نفری صد و بیست دینار بداد) درتعیین محل قلعه مزبور حاجی خلیفه درجهاننما ازابن سعید مغربی (۶۷۳ مرده) نقل کرده‌است که قلعه تلادرهفتاد ودودرجه طول شرقی (از جزایرخالدات) و ۳۹ درجه ونیم عرض شمالی واقع شده‌است .

شمس الدین محمدکاشی درشاهنامه چنگیزی گفته :

۱- بالش زر موازی دویست بالش چاومعیریه دو هزار دینار و بالش نقره مساوی بیست بالش چاومعین به دویست دینار است باصطلاح ایشان بالش چاو پنجاه سیراست که بهاءآن ده دینار باشد واما بالش زر ونقره پانصد مثقال است (تاریخ وصاف)

ز دزها هر آن چند کاورده بود | هم از کوه کردان برون کرده بود
ز بغداد و روم و بلاد دگر | بهم بر نهادند صد کوه زر
وزان بالش بیکران ساختند | بمحفوظ جائی در انداختند
بفرمان آن پادشاه بلند | گزیدند یك جایگاه بلند
نهادند اساسی بدریا کنار | بنزدیك سلماس و ارمن دیار
زکوه آن عمارت برابراختند | ز دریا ورا بارویی ساختند
ابحر زر در این جای والانهاد | زصد جا بیاورد و یك جا نهاد
بدورش نبود احتیاجی بدان | از آن باز بردند زرها بکان
چو در دامن کوه بالش فتاد | که از بالش زر ثباتش فتاد

گویاپس از امعان نظر بمقدمات فوق دیگرجای تردیدی نمی‌ماند که قلعه تلا در کجا واقع بوده است.

در بعضی از کتب این دریاچه را باسامی بلاد واقعه در کنار دریاچه مانند اشنویه، سلدوز، ساوجبلاغ، دهخوارقان، طسوج، سلماس، ارومیه وغیره نسبت‌داده دریاچهٔ اشنویه و... ودریاچهٔ ارومیه گویند واین آخری معروفترین آنهاست وبیشتر ازعلمای جغرافیون مثل خردادبه وابن الفقیه واصطخری ومقدسی‌ویاقوت وقزوینی وغیرهم این دریاچه را بهمین‌عنوان نوشته‌اند وعلی‌الظاهر این کلمه از الفاظ مستحاثه سریانیها بوده ودر آن لسان از دولفظ اوروميا ترکیب یافته که معنی آن قلعة‌المیاه است ولی معلوم نیست که این اسم در بدایت حال نام دریاچه بوده وبعد از آن به بلده وولایت علم شده است ویا بالعکس بلده ودریاچه را باسم ولایت و یا بعنوان شهر موسوم کرده‌اند درهرصورت ولایت‌ارومیه عبارت ازاراضی شبیه به ذوذنقه‌ایست کوهستانی که‌فیمابین‌اراضی سلماس واشنویه وسلدوز

از شمال وجنوب وسرحدعثمانی ودریاچه ازمشرق ومغرب ممتدگردیده
وچهاررودخانه نازلو ، روضه ، شهری ، باراندوزازقری ومزارع اینولایت
عبور کرده وآن اراضی را به پنج قسمت منقسم مینماید وحالیه اینولایت
مشتمل برپانصدپارچه قریه وده بوده وقریب به شصت‌هزارنفرجمعیت‌دارد
وسالی هفتاد وهشت‌هزارتومان نقد وسی‌وپنج خروارغله بخزانه وانبار
دولت عاید میگردد واز پارسال باینطرف مغرب دریاچه از ماکو وخوی
وسلماس‌وارومیه واشنویه وسلدوز وساوجبلاغ وغیره بعنوان ایالت‌غربی
آذربایجان وطرف دیگرش بایالت شرقی آذربایجان موسوم شده است
وکرسی ایالت غربی همان شهر ارومیه میباشد .

ولایت رضائیه‌ازحیث آب‌وهوا ومناظردلگشابمنزلهٔ لبنان وسویس
آذربایجان است حوادث تاریخی‌زیاد درآنجا بوقوع پیوسته وهم‌اکنون
نیز اتلال دارسه وآثار قدیمه در قری وقصبات آن بسیار است وجماعت
زیادی از رجال بزرك وفحول مردان آذربایجان منسوب باین‌آب وخاك
بوده واشهر مشاهیر ایران حضرت زرتشت‌هم در اینولایت تولد یافته‌اند
ابوریحان بیرونی ازمشاهیر مائه چهارم هجری درکتاب الاثارالباقیه این
کلمات‌را درحق وی نوشته‌اند(۱) :

ثم اتی زرادشت‌بن‌سفید تومان‌الاذربایجانی من نسل‌منوشهرالملك
و اهل بیویات موقان واعیانها و اشرافها وذلك عند مضی ثلثین سنه من
ملك بستاسف فی‌مدرعة مشققة‌الجانبین عن‌الیمین وعن‌الشمال مز نر بز نار

(۱) راجع بزردشت و آئین وی ، کتب بیشماری درالسنهٔ مختلفه از طرف مستشرقین نگاشته شده (مراجعه فرمایند بمقدمه یشتها ، جلد اول تألیف حضرت استاد پور داود) .

من لیف مقرم بقرام من لبد ومعه طرس بال قدضمه بیده الی صدره فیزعم المجوس انه نزل من السماء من سقف الایوان ببلخ عند انتصاف النهار فیشقق له السقف واتة بستاسف مـن تیولته فدعاه الی المجوسیه والی انهاء الایمان بالله وتسبیحه وتقدیسه والکفر بعبادة الشیطان وطاعة الملوك واصلاح ـ الطبیعه وجاء بکتاب یسمونه آبستا وهوعلی لغة مخالفة للغات جمیع الامم بل هـو مبنی بلغه مفردة بحروف زائدة العدد علـی حروف جمیع اللغات لئلا یختص بعلمه اهل لسان دون لسان ووضعه بین یدی بستاسف وقـد حضر علماء اهل مملکته فاجتمع الخلق منهم وامر باذابة النحاس فاذیب و قال اللهم ان کان هذا کتابك الذی ارسلتنی الی هذا الملك فامتنع مضرة النحاس عنی ثم امر بصبر علیه فافرغ علی صدره و بطنه فجری فوقه وتحته وتعلق بکل شعرة من شعور بندتة مستدیره من نحاس وسمعت ان تلك البنادق کانت محفوظة فـی خزائنهم ایام ملکهم فاجابه بستاسف وزعم ان ملائکه من عندالله جائه فامرته ان یوءمن بزرادشت حین اتی قبول ماجاء به ومکث بعد ذالك یدعو الی دینه سبعین سنة وقیل بل ستة واربعین وقدزغم العبرانیون ان زرادشت من تلامذة الیاس النبی وذکر فی کتاب الموالید انه کان یقتبس العلم بحران فی الصباء من البوس الحکیم وزعم الروم انه کان من الموصل ولعلهم اضافوا فـی هذه القول حدود آذربایجان الـی حدود موصل و زعمت الیونانیه وحکی ذلـك آمـونیوس (Ammonius) فی کتابه الذی عمله فی اراء الفلاسفه انه کان لفیثاغورث تلمیذان یقال لاحدهما فلایوس (philolaüs) وللاخر فیلکوس (phylocus) فامافلایوس فانه صار القی بلادالهند وتلمذله برهمن الذی ینسب الیه البراهمه سبع سنین ولقی عنه رأی فیثاغورث فلمامات فلایوس اخذت برهمن آرائها علی مذهب فیثاغـورث واما فیلکوس فـانه

صار الی بابل فلقیه وارطوش المعروف بزرداشت بن یورگشسب المشهور بسفید توه‌ان واخذ منه المذهب فلمامات فیلکوس دخل زرادشت جبل سبلان ومکث فیه سنین حتی لفق کتابه واحدث ما احدث والصحیح انه کان من آذربایجان ولعل هذا هو ماحکیناه عنه انه ذکر فی کتابه المواليد انه کان مختلف مع ابیه الی حران وتلقی البوس الحکیم فتستفید منه وقد ذکر فی کتب التواریخ ان فی آخر ملك سابور ذی الاکتاف ظهرت امة مخالفة للمجوسیه فهاجمهم اذرباد بن مارسفند بن سسب بن دوشیرین منوشهر وغلبهم ثم اراهم آیة بان امر بصب بخاس مذابه علی صدره نصب علیه وجمد ولم یضره فحینئذ صیر سابور اولاده مع اولاد زرادشت من الموبدان موبدیه ولیس یطلق علی مافی کتاب ابستا الذی جاء به الارجل منهم یوثق بدینه و یحمد طریقته عند صحاب دینهم ولا یوسع له فی ذلك الا بعدان یکتب له سجل یحتج به من اطلاق ارباب الدین ذلك له وکانت له نسخة فی خزانة دارا بن دارا الملك مکتوبة بالذهب فی اثنی عشر جلد من جلود البقر فاحرقة الاسکندر حتی هدم بیوت النیران وقتل الهرابذه ولذلك ضاع من حینئذ منه قدر ثلثه اخماس فانه کان ثلثین نسکا والباقی فی ایدیهم الان قدر اثنی عشر نسکا ونسك اسم قطعة من قطعاته کما نسیمها نحسن القران اسباعاً ... (الاثار الباقیه عن القرون الخالیه) (۱)

ربع رشیدی (ص - ۴۰۶) ازدامنه کوه سرخاب که مجاور شهر تبریز است اگر بسمت مشرق و تپه‌های (عینعلی) پیش رویم به دیوارهای بلند و شکاف خورده و پی گسیخته‌ای میرسیم که هنوز پارهٔ ازاین دیوارها بسقف وطاقی شکسته وفرو ریخته پیوند دارد و حکایت میکند که روزگاری در اینجا بنای عظیم ومعتبری برقرار بوده است امروز این ویرانه بزرگ ومتروك را

(۱) نقل از «یادنامه دینشاه ایرانی» بقلم دانشمند فقید محمد علی تربیت صفحات (۶۲-۵۳)

(رشیدیه) میگویند و در زمانیکه پایدار ومعمور بوده بمناسبت این
که خواجه رشید الدین وزیرقازان خان آنرا ساخته و پرداخته است
(ربع رشیدی)که بمعنی محله رشیدی است میگفتنه‌اند. ازتفصیلی که بیان
خواهیم کرد معلوم خواهد شد که ربع رشیدی ازیك محله بزرگتر بوده
و بزرگترین بنیادخیری بوده که تاریخ ایران چه در زمان قبل ازاسلام
وچه بعد ازاسلام بنای خیری را باین‌شکوه وعظمت نشان‌نمیدهد.اتفاقاً
نویسندهٔ این سطور در یکی از خانواده‌های قدیم ومحترم تبریز وقفنامه
ربع رشیدی را دیدم که شاید این نسخه از حیث کهنه بودن کاغذ و
بعضی تغییراتی که بخط کاتب متن‌درحاشیه آن‌ملاحظه میشود ورسم‌الخط
آن همان نسخهٔ باشد که بخط خود خواجه رشید نوشته شده است‌این
وقفنامه در دویست‌وپنج صفحه بزرك نوشته شده وتفصیل ابنیه وعمارات
ربع رشیدی- املاك و اموالی که بر آن وقف شده کیفیت مصارف آن
املاك واموال- صفات لازمه متولی وناظر ومشرف-شرائط خدمه وعمله
وکسان دیگر که ازاوقاف ربع رشیدی برخوردارمیشوند-دروسی که‌در
مدارس ربع‌رشیدی تدریس وتعلیم میگردد- کتابهائی که نوشته‌وخوانده
میشود- ترتیب‌خدمت پاسبانان وغلامانی که بخدمت ربع‌رشیدی گماشته
شده و حقوق ومعاش روزانه وسالانه آنها واطبائی که برای‌بیمارستان
آنجا استخدام‌شده اند و شرائط استخدام آنها ودروسی که بشاگردان
طب بیاموزند- چگونگی دوا دادن به بیماران ونسخه نوشتن‌طبیب و
حتی طریقه آش پختن‌برای رنجوران- تهیه خوراك زمستان وانبار آذوقه
بتمامی در آن وقفنامه شرح داده‌شده که باکمال گشاده روئی وقفنامه
را در اختیار نویسندهٔاین سطور گذاردند واجازه دادند بدون اینکه‌نام

آن خانواده را ذکر کنیم یاداشت‌ها وعکس‌هائی از آن بردارم اکنون پس
ازذکر اجمالی ازشرح حال خواجه رشیدالدین که‌واقف ربع رشیدی بوده
یادداشتهائی که از آن وقفنامه کرده‌ام بنظر خوانندگان خواهم رسانید
وضمناً بمکاتبات خواجه رشید که‌مربوط به‌ربع رشیدیست خواهم پرداخت
وعکس قسمتی از صفحهٔ آخروقفنامه که تاریخ آن را نیز نشان‌میدهد
و احتمال زیاد دارد که در این صفحه خط وامضاء خواجه رشید وجود
داشته باشد ازنظرخوانندگان خواهد گذشت.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله طبیب ابن ابوالخیر همدانی بگفته
حمدالله مستوفی در بیستم رجب سال ۶۹۷ هجری بوزارت غازان خان
پادشاه مغول بر قرار گردید. این وزیر بزرگوار مردی لایق ودانشمندو
دانش دوست وخیر اندیش بوددر اندك زمانی کار وزارت را بخوبی‌عهده
کرد ومخالفین خود را از میان برانداخت وقدرت ونفوذ او در سراسر
کشور پهناوریکه غازان خان پادشاه آن خوانده میشد منبسط گردید.
فرزندان‌متعددی که داشت هریك بحکومت و فرمانروائی‌یکی‌ازقطعات
مملکت‌استقراریافتندوهرجا دانشمندی بود ازانعام واحسان او برخوردار
میگردید بعد از مردن غازان سلطان محمد خدابنده جانشین او شد و
پس از چندی این سلطان بمرض اسهال درگذشت وسلطان ابوسعید که
جوانی بی تجربت بود بجانشین او قرار گرفت. در این زمان بود که
رقبا ودشمنان خواجه رشید فرصتی‌بدست آورده ورفته رفته‌پادشاه را از
او بدگمان کردند وخواجه ازمقام خود معزول گردید ولی فرزندان و
پروردگان او هر یك در مقام خود باقی بودند عاقبت دشمنان خواجه،
امیر چوپان را که مقتدرترین رجال دربار سلطان بود وخود سلطان را

بطوری از خواجه رشید بدگمان ساختند که مردن سلطان محمدخدابنده
را هم منسوب بخواجه رشید کردند و گفتند که عزالدین ابراهیم پسر
خواجه رشید او را مسموم ساخت . ودفاعهائی که خواجه رشید از خود
کرد سودی نبخشید و بامر سلطان سعید در حدود ابهر اول عزالدین
ابراهیم پسر خواجه رشید را در مقابل پدرش سر بریدند و سپس خود
خواجه را از میان بدو نیمه کردند.

این واقعه در هیجدهم جمادالاولی سال ۷۱۸ اتفاق افتاد مولانا
جلال‌الدین عشقی که‌معاصر خواجه‌بوده این‌شعر را در تاریخ‌وفات‌خواجه
سروده (طاب‌ثراه) را تاریخ وفات او قرار داده است.

رشید ملت و دین چون برفت از این عالم
نوشت منشی تاریخ او که (طاب ثراه (۱))

خواجه رشید در بعضی از بلاد که از آن جمله همدان و بصره
است بناهای‌خیری‌بنیاد کرده‌واملاکی را بر آنها وقف ساخته وبزرگترین
ومهمترین آنها ربع رشیدی در مشرق شهر تبریز بوده است چنانکه
خواجه رشید درووقفنامه ربع رشیدی گوید جائیکه‌این ربع بنیاد گردیده
باغاتی بوده که خواجه رشید آن باغات وکاریزهائی را که بآن‌ها تعلق
داشت از صاحبانش خریده وربع را در آنجا ساخته است و محلات و
کوچه‌هائی در داخل آن وقریه‌هائی در خارج آن احدث کرده و هر
محله و کوچه وقریه‌ای را بمناسبت کسانی که در آنجا سکونت داده
نام گذارده‌است‌مثلا‌محله‌ای که‌زهاد در آن‌اقامت داشته‌اند-«محله‌صالحیه»

۱- برای دانستن شرح مفصلی اززندگانی خواجه رشید رجوع شود بکتابی که‌آقای
بلوشه بعنوان مقدمه کتاب جامع التواریخ رشیدی بنام :-
Introduction à l' Histoire des mongols تألیف کرده‌است

وکوچه‌ای که علماء در آنجا مقیم بوده‌اند «کوچه علماء» وجائی که اطبا وجراحان ومحصلین طب مقام داشته اند «معالجهٔ معالجان» وقریه‌ای که غلامان گرجی بوده اند« قریهٔ گرجیان»وقریهٔ غلامان رومی«قریه‌رومیان» نامیده میشد در فصل اول ازباب اول‌وقفنامه گوید:ـ «این ربع رشیدی عبارت از دو موضع است که یکی پیشتر بنیاد رفته بود و باروی آن کشیده و آنرا در گاهی ساخته که بناءها متصل ویکی دیگر پستر بارو کشیده و اضافه آن باروی اولین کرده ومتصل آن گردانیده و دروازهٔ دیگر بیرون آن ساخته وهمه بهم کرده وآن مجموع را ربع‌رشیدی‌نام نهاده‌ایم وبقاع خیر وتوابع آن که در داخل آن‌ساخته بعد از گنبدکه آن بموجب معهود زیرزمینی دارد جهة مدفن واقف وبعد از ما جهت اولادی که ایشان متولی باشند در هر عصری وغیر ایشان‌را درآنجادفن نکنند وچون روزگار متمادی گردد ودر آنجا جای دفن‌نماند متولیانرا نیز درآنجادفن‌نکنندوبالای‌این‌زیرزمین گنبد است که آنرابیت‌الحفاظ گردانیده...» ودربیت‌الحفاظ باید حافظین قرآن که شرایط اوصاف آنها مفصلا در وقفنامه ذکرگردیده ویکی از اوصاف آنها اینست که بایداز میان مردمان خوش آواز انتخاب‌شوند هرروزبتلاوت قرآن‌اشتغال‌داشته باشند. بقاع خیر وتوابعی که در بالا ذکر شد عبارت بوده نخست از روضه که «حوض آب در میان صحن آنست وآن مشتمل است بر دو مسجد یکی صیفی:.. ودر تابستان نماز در آنجا گزارند ودرسها وعلوم در آنجا گویند ویکی دیگر مسجد شتوی وآن گنبدیست که‌متصل‌صفه صدرست؛ بزمستان نماز درآنجاگزارند ودرسها علوم از تفسیر وحدیث وغیر هماهم در آنجا گویند و همچنان مشتمل است بردارالمصاحف و

کتب الحدیث و آن در جوار مسجد شتویست و [نیز روضه مشتمل است بر بیت التعلیم ایتام و بر دیگر حجرها وسراچها...» (۱)

دوم خانقاه مخصوص پذیرائی درویشان ومستحقان.

سوم دار الضیافه «جهته مجاوران ومسافران با مطبخ وحوائج خانه (۲) وتوابع آن از تحتانی وفوقانی جانب ایمن جهت مجاوران وجانب ایسر جهت مسافران ..» زیرا بموجب شرح وقفنامه هر غریبی ومسافری از هر دیاری که بوده اگر اورا در تبریز وحوالی آن مسکن نبوده سه روز در مهمانخانه ربع رشیدی مهمان بوده وچارپایی را نیز که همراه داشته در آنجا فرود میآورده متولی و دیگر عمال ربع مکلف بوده اند که از او پذیرائیهای لایق بجای آورند وهنگام رفتن اگر بپای افزاری حاجت داشته باشد باو بدهند مسافریکه بربع رشیدی وارد میشد اگر از اهل سؤال نبوده شام و ناهار را در دار الضیافه میخورد واگر از اهل سئوال بوده «در دار المساکین که در آنجا آش مسکینان تعیین شده» شام و ناهار میخورده. در بازار ربع رشیدی دیکی بوده بنام دیك مسکینان که در آن برای فقراء ومساکین آش میپخته اند و این آش غیر از آشی بوده که برای مسافران معین شده است از آش دیك مسکینان باید بهر فقیر یك کاسه داده شود و «هر کاسه یك پاره گوشت که خمس منی باشد با دوتا نان از آنچ در تبریز مشهور است بنان سیچانی و تقریباً نیم من باشد» بدهند جماعتی که مباشر انبارها ونانوائیها ودادن شام و ناهار وامور مطبخ هستند «باید که تمام معتمد باشند وامین ومتدین وقطعاً پیرامون مسکرات نگردند آش پاك پزند و خوش

(۱) هرجا مطلبی در میان این علامت« » گذارده شده نقل از وقفنامه یا از مکاتیب خواجه رشیداست.
(۲) حوائج خانه شاید مقصود مستراح وبیت الخلوه باشد.

طعم، دیك و کاسه پاك دارند ... وهمواره قدری زیره و گشنیز کوفته بوقتی که دیك از آتش فرو گرفته بروی اندازند تا بوی خوش کند ..»

چهارم دارالشفا وشرابخانه و سرای طبیب. اطبائی که بخدمت دارالشفا مأمور بوده‌اند باید هر کدام نوبه و کشیك داشته باشند تا اینکه شبانروز همیشه یك نفر طبیب باشاگرد ودستیار درسر کار حاضر بوده وهر طبیبی باید دونفر متعلم را درس طب و دواسازی آموزد مسکن اطبا و متعلمین درسراها وحجره‌های مخصوص مقرر بوده است دورهٔ تحصیل هریك ازمحصلین طب پنج سال بوده وپس ازپنجسال اگر استاد اورا « معلوم شود که لایق آن شده‌اند که درعلاج بیماران شروع کنند ودر آن ماهر گشته باشند بموجبی که عادتست اجازت ایشان بنویسد تاایشان درعلاج شروع کنند. و باید که طبیب مذکور تمامت کسانی که درربع رشیدی مجاور یا مسافر یا عمله آنجا باشند ورنجور شوند علاج کند ومناسب مزاج دارو و مزوره (۱) دهدو بعلاج دیگری مشغول نشود چه اورا جهت علاج مجاوران ومسافران ربع رشیدی معین کرده‌ایم» روزهای دوشنبه وپنجشنبه مقرر بوده که بهمسایگان ربع رشیدی واولاد واقف وغلامانی که واقف آنانرا آزاد ساخته وباغبانان و برزیگران موقوفات ربع رشیدی دوای مفت دهند و « باید که خازن و شرابدار دراندرون دارالشفا روند طبیب بر در شبکه بنشینند وهرچیزیکه بکسی باید دادن بر کاغذی نویسد و بخازن دهد تا اورا دراندرون ترتیب داده بدان شبکه بیرون دهد. » اگر مسافری رنجور میگردید باید هر کسی که متولی مصلحت میداند اورا بخواباند وطبیب بعلاج او پردازد تا شفا یابد و پس از شفا یافتن سفر کند هرگاه

(۱) مزوره غذای بیماراست.

از آنها کسی وفات مییافت اگر مالی همراه داشت از مال او خرج کفن ودفن
اووا گر نداشت ازموقوفات ربع رشیدی پرداخته میشد. خواجه رشید در
ضمن مکتوبی که بخواجه علاالدین حاکم روم نوشته او را مامور کرده
که هرسال دواهائی که در آنجا باشد صورت آن را نوشته است بوزنی که
معین کرده بدار الشفای ربع رشیدی بفرستد از جمله آن ادویه
اسطوخودوس بوزن سالی صدمن وافسنتین صدمن میباشد درمکتوب دیگری
که بخواجه علاءالدین هندوفرستاده اورا مامور کرده تا روغنهائی که از
گیاهان مختلف طبی بدست آید در هریك از نقاط که باشد تدارك کرده
بدارالشفافرستدودرپایان آن مکتوب گوید «چون این ممالك ازهمدیگر
دورافتاده است میباید بهر شهری یکنفرمخصوص برود» معلوم میشود
خواجه پس ازترتیب اوقاف ربع رشیدی ونوشتن وقفنامه آن درکار ربع
وسعتی افزون پدیدآورده، زیرا در مکتوبی که بفرزند خود خواجه
سعدالدین مینویسدوهفتادنفرصوف باف ازاوبرای گذاشتن درربع میخواهد
بعدازآنکه شمهٔ ازاوضاع ربع رابپسرخودخبرمیدهد گوید «و پنجاه نفرطبیب
حاذق که ازاقصای بلاد هند ومصر وچین وشام ودیگر ولایات آمده بودندهمه
آنهارابصنوف رعایت والوف عنایت مخصوص گردانیدیم و گفتیم که هرروزدر
دارالشفای ماتردد نمایند و پیش هرطبیب ده کس ازطالب علمان مستعدنصب
کردیم تابااین فن شریف مشغول گردند و کحالان وجراحان ومجبران (۱) که
دارالشفای ماست بقرب باغ رشید آباد که آنرا معالجه معالجان خوانند بنیاد
فرمودیم. » توابع ومرافق عبارت بوده نخست ازسرای متولی که «متصل
روضه است و در آن متصل است بدر سر ربع رشیدی و آن سرائی و

(۱) امروز شکسته بند گویند

حجره‌ایست متصل بهم ودارالکتب ومخزن نیز درآنجاست . » دوم سرای مشرف و آن «متصل است بدارالشفا و یك جانب آن باکوچه‌سرای متولی وحد دیگر با بارووحد دیگر باکوچهٔ که بر روضه میرود» سوم سرای ناظر که «او مانند نایب متولی است و آن برسردرگاه روضه‌است ازجانب ایسر» چهارم حجره هاکه «نزدیك درخانقاه‌است جهت ساکن حفاظ وغیرهم و آن معروفست بحجره‌هاساباطو بعضی حجرها که بربالای دارالشفاست » پنجم وششم وهفتم وهشتم و نهم حمام وحوض‌خانه‌وسقایه‌وانباروخزانه‌و«این بقاع خیر که ذکرهریك مجملا نوشته شد هریك از آن مشتمل است برخانهاو حجرها ازتحتانی و فوقانی وحلقه ها ومیان سرای وزیر زمین وغیره »

از جمله شرایط وقف این بوده که هرسال متولی از کتابهائی که تالیف واقف (خواجه رشید)است امر کند نسخه‌ای نویسند ؛ خط کاغذ خوب و با نسخهٔ اصل که در گنبد ربع رشیدی بوده‌ومقابله کنند وهر کدام راجلد نیکو کرده ازهر کدام یك نسخه بشهرها بفرستند .کتابهای تالیف واقف ازاین قراربوده اول مجموعه رشیدیه که مشتمل است برچهار کتاب دوم جامع‌التواریخ‌سوم آثارواحیاء وچهارم بیان‌الحقایق هریك ازاین کتابهاهم نسخه عربی داشته وهم فارسی نسخه عربی را ببلاد عرب و نسخه فارسی را ببلاد عجم میفرستاده‌اند و آن نسخه را باید «در آن شهر درمدرسه‌ای که آنرا مدرسی باشد بفنون علوم مشهورالیه وقضاة وائمه اختیار کنند بنهند تامتعلمانی که رغبت مینمایند پیش آن مدرس آن را میخواند و اگر کسی‌خواهد که‌استنساخ کند آن مدرس رهنی که مناسب داند بستاند واگرازبهرمطالعه خواهند همچنین رهن بستانند ... ودیگرشرط کرده‌ام که ازجمله این کتب بغیراز نسخه اصل که در گنبد ربع رشیدی نهاده

باشد هریك نسختی پارسی و نسخه عربی متولی علی حده استنساخ کند و پیش مدرسی که درروضه ربع رشیدی درس گوید باشد وهرروز چیزی از آن درس بگوید... » (۱) برای خدمت ربع و آباد نگاهداشتن باغات ومزارع و کاریزهای آن بعلاوه خدمه دیگر دویست و بیست نفر غلام و دویست وبیست نفر کنیز که زوجات غلامان بوده و گماشته ووقف شده بود و فصل مبسوطی در وقفنامه درخصوص شرایط آنها و رفتار متولی و نایب متولی و مشرف با آنها ذکر گردیده، ازجمله شرائط آنست که «فرزندان و ذراری ایشان که در وجود آیند متولی که نوبت استحقاق تولیت بدو رسیده باشد ایشانرا بر نسبت پدر و مادر وقف کند... وجمعی عدول را بر آن گواه گیرد .. والبته جهت ایشان فرزندان وزنان آزاد را در نکاح نیارند و همچنان کنیزکان مردم دیگررا بلکه باید که دائماً زنان ایشان کنیزکان ربع رشیدی باشند. وفرزندان ایشان را هریکی بصنعتی وحرفتی که ملایم وموافق حال او باشد... ازخطاطی وقوالی ونقاشی وزرگری و باغبانی و کهریزکنی و دهقنت و معماری وسائرحرف بگمارد» این غلامان و کنیزان ازطوائف مختلفه هندی و رومی و گرجی وغیره بوده‌اند و هر طایفه درقریه مجاور ربع رشیدی مسکن داشته‌اند. درمکتوبی که خواجه رشید بیکی از فرزندان خود خواجه جلال الدین که حاکم روم بوده نوشته گوید چون پنج قریه در نوار ربع رشیدی ساخته وغلامان را درچهارقریه آن سکونت داده باید آن فرزند چهل نفر غلام وچهل نفر کنیزك رومی بفرستند تا درقریه پنجم سکونت کنند.

یکی ازفصول وقف نامه دربیان انواع روشنائیهای ربع رشیدیست

(۱) ازاین کتابها ظاهراً تنها کتاب جامع التواریخ دردست است که قسمتی از آن چاپ شده .



مقبره شاه‌عباس دوم

مانند شمع وقندیل ومشعل وچراغ وانواع بخورات «وتعیین مواضعی که
این روشنائیها در آنجا بنهند وتعیین اوقات وتعدادزمان که هریك در آن
زمان بسوزانند و تعیین جماعتی که هر یك از آن بعهده ایشان باشند و
شروطی که بآن متعلق است » و فصل دیگر در خصوص انبارها ذخیره
کردن ـ غلات ومحاسبات جنسی ونقدی وترتیب نگاهداری کتابها وچیدن
هردسته از کتابها در مکان معینی از کتابخانه میباشد و نیز شرح بسیار
مبسوطی درباب کاریزها ومجاری آب ربع رشیدی و تقسیم آب مزارع و
مساجد وحمامهای ربع رشیدی وبعضی مساجد و حمامها ومحلات تبریز
و کاغذ خانه‌و گازر گاه وحقابه خانه‌ها وباغچه‌ها وسقاخانه‌هائی که درهر
یك از کوچها درمجاری این آب‌ها برقرار بوده نوشته شده است . فصل
دیگری راجع باطفال یتیمی است که درربع رشیدی از آنها نگاهداری
میشودووظایف سرپرست آنهاکه دروقف نامه آن سرپرست باسم «اتابیك»
خوانده میشود و اینکه چگونه تعلیماتی باید بآن اطفال بدهد معاش
سرپرست چه مقدار جنس وچه مقدار نقد است ومحل سکونت اطفال
یتیم واتابیك آنها کجاست .

بالاخره قسمت بزرگی از وقفنامه صرف اسامی املاکی است که
موقوفه ربع رشیدی بوده ودرموصل ـ مراغه ـ مرند ـ اصفهان ـ شیراز ـ یزد
وبعضی نقاط دیگر واقع گردیده وتمامی این املاك باحدود ومشخصات
ذکر شده است .

برای اینکه اهمیت وعظمت ربع رشیدی بدرستی آشکار شود و اینکه
نویسندهٔ این سطور آن را بزرگترین بنیاد خیر در ایران‌خوانده‌ام‌بنظر
گزاف نیاید خلاصه مکتوب خواجه رشید را که بقسمتی از آن درباب

خواستن هفتاد نفر صوفباف برای ربع رشیدی سابقا اشاره شد در اینجا نقل مینمائیم.

« فرزند دلبند سعدالدین طال عمره دیده‌ها بوسیده معلوم کند...

ربع رشیدی که، در زمان مفارقت واوان مباعدت آن فرزند عزیز طرح انداخته وتهیه اسباب عمارت آن ساخته بودیم اکنون بمیامن قدوم علماء ویمن همت فضلا باتمام پیوست وبیست وچهار کاروانسرای رفیع وهزار و پانصد دکان وسی هزارخانه دلکش در او بنا کرده‌ایم وحمامات خوش‌هوا وبساتین باصفا وحوانیت وطواحین و کارخانهای شعر بافی و کاغذسازی و دارالضرب وزنگخانه(۱) وغیره احداث و انشاء رفته و از هرشهری وثغری جماعتی آورده در ربع مسکون و ساکن گردانیده‌ایم از جمله دویست نفر حافظ درجوار گنبد یمین وشمال هرصد نفررا در کوچه‌ای که بجهت ایشان احداث کرده بودیم ساکن گردانیدیم وادرارات (۲) ووظایف تعیین فرمودیم واهل یمین را از حاصل اوقاف شیراز واهل شمال را از حاصل اوقاف شام جماعت کوفیان وبصریان وواسطیان وشامیان را فرمودیم که در دارالقراء هرروزتاوقت ضحی بتلاوت قرآن مجید مشغول باشد وچهل نفر از غلامزادگان خویش را بایشان سپردیم تاایشانرا سبعه خوانی تعلیم کنندوجماعت خوارزمیان وتبریزیان ودیگر خوش خوانانرا که ازاطراف واکناف صیت ما شنیده آمده بودند گفتم که ایشان بعد از ضحی تا بوقت زوال بتلاوت قیام نمایند ودیگر علماء وفقها چهارصدنفر درکوچه‌ای که آنرا کوچه علماء خوانند متوطن ساختیم وهمه‌را میاومات وادرارات

(۱) زنگخانه را امروز صباغخانه گویند.

(۱) ادرارات مقصود وظیفه ومعاش است سعدی گوید:

مرا در نظامیه ادرار بود... ومیاومات یعنی معاش روزانه بکس دهند

مجری داشتیم وجامه سالیانه و صابون بها و حلوابها مقرر کردیم و هزار طالب علم خمل در محله ای که آنرا محله طلبه خوانند نشاندیم ومرسوم همه را برمنوالی که بجهة علماء مقرر کرده بودیم بجهة ایشان معین گرانیدیم وشش‌هزار نفر طالب علم دیگر که از ممالك اسلام بامید تربیت آمده بودند در دارالسلطنه تبریز ساکن گردانیدیم و فرمودیم که ادرارات و میاومات ایشانرا از حاصل خیریه روم وقسطنطنیه کبری وجزیره هند اطلاق نمایند تاایشان ازسر رفاهیت خاطر بافاده واستفاده مشغول گردند و معین داشتیم که هرچند طالب علم پیش کدام مدرس تحصیل کنند و دیدیم که ذهن هرطالب علمی طالب کدام علم است از اصول وفروع ونقلی وعقلی بخواندن آن‌علم امر فرمودیم و گفتیم که هر روزازاین طلبه که در ربع رشیدی وبلده تبریز ساکن اند همه بمدارس ما وفرزندان ما متردد باشند وپنجاه طبیب حاذق که ازاقصای بلاد هندو ومصر وچین وشام وديگر ولايات آمده بودند گفتیم‌هرروز دردارالشفای ماتردد نمایندوپیش هر طبیب ده‌کس‌از طالب علمان مستعد نصب کردیم تابااین فن شریف‌مشغول گردندو کحـالان وجراحان ومجبران(۱) که در دارالشفای ماست بغرب باغ رشیدآباد که آنرامعالجه معالحان خوانند بنیاد فرمودیم ودیگر اهل صنایع وحرف که از ممالك آورده بودیم‌هر يك را در کوچه‌ای ساکن گردانیدیم...»

بعد از آنکه خواجه رشید را کشتند ربع رشیدی را نیز غـارت کردند واملاکی که برآن وقف بود بضبط دیوان درآوردند ولی چون پس از چندی روزگار امیر چوپان را کـه باعث قتل خواجه رشید شده

۱ـ امروز شکسته بند گویند .

بود بکیفر رسانید و بامر سلطان سعید کشته‌شد وخواجه امیر غیاث‌الدین پسر خواجه رشید متصدی امر وزارت گشت رونق وشکوه ربع رشیدی تجدیدشد و بگفته حمدالله مستوفی که تاریخ گزیده‌را بنام خواجه‌غیاث‌الدین نوشته خواجه غیاث‌الدین برعمارات ربع بیفزود وعماراتی که‌درزمان حمدالله مستوفی درربع رشیدی پایدار بوده درسایر بقاع ایران وجودنداشته است.

نادر میرزا پسرزاده فتحعلی‌شاه قاجار که برای تبریز تاریخ خوبی نوشته و تقریباً تا پنجاه سال پیش زنده بوده گوید: ظن من آنست که پس از انجام شدن دورهٔ پادشاهی مغول، تبریز بازیچهٔ امیرزادگان بود و دارالاماره درربع رشیدی بود وبعقیده نادرمیرزا حصاروسراها وعمارات ربع رشیدی تا دورهٔ صفویه باقی بوده و لشگرکشی عثمانیها به تبریز وجنك شاه عباس کبیر با آنها و وقوع زلزله ها بنیان ربع رشیدیرا برانداخته است. درتاریخ عالم آرای عباسی تفصیل قلعه‌سازی شاه‌عباس در ربع رشیدی مذکور است ولی ازعمارات ربع ذکری نشده ودرزمان شاه عباس کبیر دارالاماره ومقر حکمران تبریز درجنوب شهر ومحله‌چرنداب بوده که آنجا بدست سپاهیان‌عثمانی افتاده شاه‌عباس برای مقابله آنها ربع رشیدی را که در شمال شهر واقع گردیده اختیار کرده‌است. درکتاب روضات‌الجنان تالیف‌شیخ حسین الکربلائی که درتاریخ مزارات ومقابر متبرکه تبریزاست ومؤلف آن معاصرشاه عباس کبیر بوده گورخواجه‌رشید را درربع رشیدی نام برده ودورنیست که‌پس از کشته‌شدن خواجه‌رشید او را به تبریز آورده وزیر گنبدی که در وقف نامه ربع رشیدی آنجا را برای‌مدفن‌خود واولاد خودمعین کرده‌دفن‌شده وعماراتی ازگوراوتازمان مؤلف روضات‌الجنان بجامانده باشد. نویسندهٔ این سطور در خرابهٔ

رشیدیه از قبر خواجه رشید نشانی نیافتم. نادرمیرزا در تاریخ خود گوید: زمانیکه او در اوان شباب به تبریز آمده اثر بنیسار از ربع بجا وطاقها ودیوارهای آن بیشتر مقرنس بوده وسنگهای تراش در دیوارها جای داشته ودرزمان نادرمیرزا مردم سنك آجر آن بنارا کنده ودرعمارات خود بکار برده‌اند شاید خانه‌های روستائی که امروز برزگران وچوپانان در آنها سکونت دارند ودرجلو خرابهٔ رشیدیه دیده میشود باقی مانده بعضی از قریه‌هائی باشد که خواجه‌رشید درخارج ربع رشیدی بنا کرده بوده است اکنون ازطاقها ودیوارهای مقرنسی که در زمان نادرمیرزا وتاصدسال پیش هم وجود داشته جزتل خاك ودیوارهای شکسته چیزی باقی نمانده تنها در آخر این ویرانه ریشه وپایهٔ بنائی برج مانند ازگچ وسنك باقیست وآن همه غلغله وصدا وشکوه وجلال را خاموشی ووحشت جایگزین است و آنهمه بنا وعمارتهای رفیع ودیوارها وطاقهای مقرنس برباد شده یکسر باخاك شده یکسان

وذلك اتفق تحریره فی غره ربیع الاول سنه تسع وسبع مائه هجریه این وقف بدین موجب که درین وقفیه بخط خویش مبوب ومفصل نوشته‌ام کردم بشرایطی که برسبیل تفصیل مشروح درقلم آورده‌ام وبمضمون این وقفیه از اول تا آخر آن اقرار کردم واعتراف آوردم وعلم من بکیفیت و کمیت هریك ازافراد این موقوفات وموقوف علیه آن محیط است وبراین جمله برخود گواه گرفتم کتبه کاتب هذالوقفیه فضل‌الله ابن ابی الخیر بن عالی المشتهر بالرشیدالطبیب الهمدانی بخطه فی التاریخ المذکورفیه حامداً لربه ومصلیاً علی نبیه محمد وآله الطیبین الطاهرین اجمعین. (۱)

---

(۱) نقل از «یادنامه دینشاه ایرانی» بقلم آقای محمود عرفان صفحات (۳۰-۱۸)

ص: ۳۹۶ آتش پرستی: چنانکه از گفتار پرفسور کریستنسن دانمارکی محقق ومستشرق معروف ومتخصص تاریخ ساسانیان نقل کردیم ، ایرانیان باستان آب و آتش را ازعناصر مقدس طبیعت میدانستند ، وهرگزهیچوقت آتش را خدا ندانسته‌اند ، بلکه آنرا مظهرفروغ ایزدی، پاکی وطهارت شمرده‌اند واینکه درمذهب اسلام نیز آتش ازمطهرات ، شمرده میشود ، علی‌الظاهر اقتباس از آئین مزدیسنا است ؛ فردوسی فرماید :

بیك هفته بر پیش یزدان بدند	مپندار کاتش پرستان بدند
که آتش بدانگاه محراب بود	پرستنده را دیده پر آب بود

معبود یگانه زردشتیان اهورمزد است، که اینك شمه‌ای درباره او ببحث میپردازیم :

« پیکرش مانند روشنی وروانش بسان راستی است (۱) . خدای یگانه حضرت زرتشت دراوستا موسوم است به اهورمزد .

«درخطوط میخی پادشاهان هخامنشی اورمزداه میباشد ، امروزه درفارسی هرمزد بفتح میم، وهرمزد بضم میم، واورمزد، وهورمزد گوئیم . درفرهنگهای فارسی هم این کلمه را بمعنی خدای معبودزردشتیان ضبط کرده‌اند (ابوریحان در آثارالباقیه گوید : هرمزد نام خداوند تعالی است ص ۲۴۱) ...

«اهورامزدای ایرانیان مانند زئوس یاژوپیتر ازپروردگاران طبیعت نیست، درواقع بهیچ یك ازپروردگاران اقوام قدیم شباهتی ندارد ، نه با خدایان سومر و آکاد و آشوروبابل وفینیقی ومصر، ونه باپروردگاران یونان وروم ، حتی با هیچیك ازخداوندان هندو ، مثل اندرا و وارونا

(۱) پرفیریوس (Pophryrius) در توصیف اهورامزدا ، اززبان مغهان ایران .

وجز اینها که روزی معبود ومسجود ایرانیان هم بوده‌اند . مناسبتی ندارد ، اهورامزدای زرتشت دروحدت وقدرت وخلاقیت فقط با یهو موسی قابل مقایسه است ... (۱) »

ص- ۳٦٤ ، **تقویم جلالی** « برحسب گاهشماری که از دیرباز در ایران رایج بوده ، سال مرکب بود از دوازده ماه سی روز و پنج روز موسوم به خمسه مسترقه یااندر گاه که آنرا بآخرماه هشتم ، یعنی آبانماه می افزوده‌اند ، وازاینجا درهرچهارسال تقریباً یك روزمیماند و بهمین جهت هرصدوبیست سال یك ماه اضافه کرده سال را سیزده ماهه میگرفتند .

« مطابق این تقویم درسال چهارصدوشصت وهفت هجری (مطابق هزار وهفتاد و چهاروپنج میلادی) در زمان سلطنت سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی ، نوروزمصادف سیزده حوت شده بود ، لهذا مشارالیه جمعی ازمنجمین وریاضیون بزرك آن عصر، ازجمله عمرخیام، ابوالمظفر یاامام‌مظفر اسفزاری،میمون بن نجیب واسطی،عبدالرحمن خازنی وابوالعباس لوکری را دررصدخانه‌ای که محل آن معلوم نیست واحتمالاً دراصفهان یاری ویانیشابور بوده ، جمع کردوباصلاح تقویم واداشت ، وآنان تاریخی باسم تاریخ جلالی یا ملکی ترتیب دادند . تقویم جلالی ازتقویم گرگواری دقیق‌تراست (۲)

ص۳٦۲: **نوروز** ، ابوریحان بیرونی در کتاب معروف الآثارالباقیه

(۱) نقل باختصار از کتاب یشتها ترجمه وتفسیر استاد بزرك حضرت آقای پور داود ، مجلد اول ص ٤-۳۳ ، طبع هندوستان ،

۲-نقل باختصار از دائرة المعارف اسلامی، بنقل از تعلیقات جبر و مقابله خیام بهتمام جناب آقای مصاحب.

عن قرون الخالیه(۱) شرح بسیار مفصل و مشبعی درباره نوروز و دیگر جشنهای ملی ایرانیان و دیگر ملل باستانی دارد که ما آنرا با توضیحات استاد در کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم(۲) تکمیل (۳) و در این صفحات نقل مینمائیم؛ و ابتدای مقال را با گفتار استاد طوس در شاهنامه راجع بچگونگی پیدایش جشن نوروز در عهد جمشید آرایش میدهیم:

گرانمایه جمشید فرزند اوی — کمر بسته و دل پر از پند اوی

. . . .

چو آن کارهای وی آمد بجای — ز جای مهین برتر آورد پای
بفر کیانی یکی تخت ساخت — چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت
که چون خواستی دیو برداشتی — ز هامون بگردون بر افراشتی
چو خورشید تابان میان هوا — نشسته برو شاه فرمان روا
جهان انجمن شد بر تخت اوی — فرو مانده از فره بخت اوی
بجمشید بر گوهر افشاندند — بر آن روز را روز نو خواندند
سر سال نو هرمز فرو دین — بر آسوده از رنج تن دل زکین
بزرگان بشادی بیاراستند — می و جام و رامشگران خواستند
چنین روز فرخ ازان روزگار — بمانده ازان خسروان یادگار(۴)

---

(۱) الآثارالباقیه عن قرون الخالیه چاپ زاخاو **Dr . C · F Saachau** صفحات (۲۵۵-۲۳۱) و ترجمه انگلیسی این مستشرق تحت عنوان: **Chronology of Ancient Nations** صفحات (۴۵۰ - ۳۸۲) وترجمه فارسی آن بقلم جناب آقای صیرفی، طبع طهران صفحات (۲۷۰ - ۲۴۰)

(۲) کتاب التفهیم بیرونی طبع طهران صفحات (۲۶۴ - ۲۵۳) باهتمام وحواشی جناب آقای جلال همایی.

(۳) نسخه آثارالباقیه که بنای طبع پرفسور زاخاو بوده مع التاسف در اینمورد افتادگیهای بسیار دارد.

(۴) شاهنامه فردوسی، ازروی چاپ وولرس و موهل طبع طهران جلداول صفحات (۲۶-۲۵)،

اما پس از تسلط تازیان بر ایران، همچنانکه بارگاه جمشید «مادر سلیمان» خوانده شد، پیدایش جشن نوروز نیز بپادشاه و پیغمبر قوم سامی منسوب گردید؛ و اینست داستان مجعولی که در این باره در آثار الباقیه آمده است:

«و برخی از حشویه(۱) میگویند که چون سلیمان بن داود انگشتر خویش را گم کرد، سلطنت از دست او بیرون رفت، ولی پس از چهل روز بار دیگر انگشتر خود را بازیافت و پادشاهی و فرماندهی بر او برگشت و مرغان بر دور او گرد آمدند، ایرانیان گفتند: نوروز آمد، یعنی روز تازه بیامد، و سلیمان باد را امر کرد که او را حمل کند، و پرستویی در پیش روی او پیدا شد، که میگفت: ای پادشاه مرا آشیانه‌ای است که چند تخم در آنست، از آنسوتر رو که آشیان مرا درهم نشکنی! پس سلیمان راه خود را کج کرد و چون از تخت خود که بر باد حرکت میکرد فرود آمد، پرستو با منقار خویش قدری آب آورد، و بر روی سلیمان پاشید، و یك ران ملخ نیز هدیه آورد و از اینجاست که مردم در نوروز بیکدیگر آب می پاشند و پیشکشی ها بنزد هم میفرستند...

آنگاه استاد از خصوصیات جشن نوروز در میان ایرانیان چنین صحبت میدارد:

«... و در صبح نوروز فجر و سپیده بمنتها نزدیکی خود بزمین میرسد، و مردم بنظر کردن بر آن فرخندگی میجویند، و این روز روز برگزیده‌ایست، زیرا که نام آن هرمزد است که نام خداوند تعالی است.

«سعید بن فضل گوید: کوه دما (دنا) که در فارس است، هر شب نوروز بر آن برقهایی می درخشد، خواه هوا صاف باشد و یا ابر، و شگفت تر

(۱) اهل الحشو: «کسانیکه در تحقیقات علمی از انتقاد واستدلال بدورند».

ازین آتش کلواذا است، هرچند دل بدین سخنان تا هنگامی که مشاهده نکنند، اطمینان نیابد. وابوالفرج زنجانی حاسب برای من حکایت کرد که این آتش را من دیده‌ام، ودر سالی که عضدالدوله به بغداد آمد، ما بقصد کلواذا بیرون شدیم، وآن آتشی است، وشمع‌هایی که از کثرت بشمار در نمی آید، ودر سمت غربی دجله که رو بروی کلواذا است در شب نوروز دیده میشود، وعضدالدوله نگهبانان خود را در آنجا گذاشت که‌از حقیقت امر جستجو کنند، مبادا که اینکار از نیرنك‌های مجوس باشد، و ونگهبانان شاه اطلاعی نیافتند، وهر اندازه که‌بآتش نزدیك میشدند، آتش‌از آنان دورتر می‌شد، وهرچه دورتر میشدند، آتش نزدیك ترمی‌گشت....

«برخی از دانشمندان ایرانـی گویند، سبب اینکه این روز را نوروز می‌نامند، آنستکه در ایام تهمورث صابئه پدید آمدند، و چون جمشید بپادشاهی رسید، آئین قدیم را تجدید کرد، واین کار خیلی بزرك بنظر آمد، وآنروز را که روز تـازه‌ای بود جمشید عید گرفت، اگرچه پیش از این هم نوروز بزرك ومعظم بود.

«وباز پیدایش جشن نوروز را چنین گفته‌اند که چون جمشید برای خود تخت بساخت، در این روز بر آن سوار شد، وجن وشیاطین آنرا حمل کردند، وبیك روز از کوه دماوند ببابل آمد، (داستان قالیچه حضرت سلیمان هم از اینجا اقتباس شده) ومردم از مشاهدهٔ این امر در شگفت شدند، واین روز را جشن گرفتند.

«وگروهی دیگر از ایرانیان میگویند که جمشید زیاد درشهرها گردش میکرد، وچون خواست بآذربایجان رود، بر سریری از زر نشست ومردم بدوش خود آن تخت‌را میبردند، و چون آفتاب برسریر بتابید،

ومردم آنرا بدیدند ، این روز جشن گرفتند .

«ودر این روزرسم است که مردمان برای یکدیگرهدیه‌میفرستند وسبب آن چنانکه آذرباد موبد بغداد حکایت کرد اینست که: نیشکردر درکشور ایران‌روز نو روزپیدا گشت. وپیش ازاین کسی آنرا نمی‌شناخت ونمی دانست که‌چیست، وخودجمشید روزی‌لنیی‌را دیدکه‌کمی از آبهای درون آن به بیرون تراوش کرده بود، وچون شاهنشاه دیدکه آن شیرین است،فرمان‌دادآب نی‌را بیرون آورند ، واز آن شکر بسازند، و آن گاه درروزپنجم شکربدست آمد، ومردم آنرا فرخنده شمرده، برای‌یکدیگر شکرهدیه فرستادند ودرمهرگان‌نیزاینکاررا بهمین منوال‌تکرار کردند؛

« و بدانجهت برای آغاز سال انقلاب صیفی را برگزیدند ، که انقلابین را بهتراز اعتدالین بیاری آلات وچشم‌توان شناخت، زیرا انقلابین اول‌اقبال‌خورشیداست. بیکی‌ازدوقطب کل، همچنین‌اول‌ادبار آفتاب است ازیکی از دوقطب کل وچون ظل منتصب‌را در انقلاب صیفی ، وظل بسیط را در انقلاب شتوی ، در هر موضعی از زمین رصدکنند ، روز انقلاب برراصد پوشیده نخواهدماند، اگرچه ازعلم هیأت وهندسه خیلی دور باشد ؛ اما اعتدالین را نمی توان شناخت مگر پس از اینکه راصد درآغازکار عرض‌محل رصد ومیل کلی را بداند. پس انقلابین بسببی که گفتیم از اعتدالین برای ابتدای سال بهتر است ، و چون انقلاب صیفی بسمت‌الرأس مردم شمالی‌نزدیك‌تراست، از اینرو ایرانیان آنرابرگزیدند و از انقلاب شتوی چشم پوشیدند ؛

«ونیز هنگام انقلاب صیفی‌غلات بدست می آید لهذا برای اخذ خراج از رعیت از انقلاب شتوی بهتر است .

« بسیاری ازدانشمندان و حکیمان یونانی طلوع کلب‌الجبار را آغاز سال گرفتند، وسال را بآن ابتدا کردند، و باعتدال بهاری توجهی نداشتند ، چه در زمانهای گذشته، طلوع این ستاره موافق با این انقلاب ویا نزدیك آن بود، و عید نوروز از جایگاه اصلی خود منحرف شده ، و در زمان ما، با دخول آفتاب در برج حمل موافق گشته ، که آغاز بهار باشد ، و رسم پادشاهان خراسان این است که در این موسم بسپاهیان خود لباسهای بهاری وتابستانی بخشند .

« و روز ششم این ماه ، نوروز بزرك است ، که ایرانیان را عید بزرگی است، و گویند خداوند در اینروز از آفرینش جهان آسوده شد، زیرا این روز آخر روزهای ششگانه است ، ودر اینروز خداوند ستارهٔ مشتری‌را بیافرید، وفرخنده‌ترین ساعت‌های آن روزساعات مشتری‌است، زردشتیان میگویند که در اینروز زردشت بمناجات با خداوند کامیاب گشت ، و کیخسرو در همین روز بر آسمان بالارفت ، ودر اینروز برای خاکیان سعادت بخشید، و بهمین جهت ایرانیان اینروزرا امیدنام نهادند ، واصحاب نیرنك گویند : هر کس در بامداد اینروز ، پیش از آنکه سخن گوید ، شکر بچشد ، و با روغن زیتون تن خود را چرب کند ، در همه سال از انواع بلیات سالم خواهد ماند، و ایرانیان گویند : در بامداداین روز بر کوه پوشنگ، شخصی صامت و ساکت دیده میشود،که یك طاقه مرو در دست دارد ، و باندازه یك ساعت پیداست، سپس ازچشمها پنهان می شود، تا اینکه سال دیگر ، در همین وقت آشکار گردد.

« زادویه در کتاب خود گفته، که سبب (پیدایش نوروز) اینست که (درآنروز) آفتاب از ناحیه جنوبی که افوه‌تر است، طلوع میکند .

«توضیح آنکه ابلیس لعین برکت را از مردمان زایل کرده بود، بقسمی که هر اندازه خوردنی و آشامیدنی تناول می کردند، از طعام و شراب سیر نمی شدند، و نیز باد را نمی گذاشت بوزد، که تا سبب روئیدن درختان بشود، بدین طریق کم ماند که جهان نابود گردد، پس جم بفرمان و راهنمائی خداوند، بسوی جنوب بقصد ابلیس و پیروانش بشتافت، ودیرگاهی در آنجا بماند تا اینکه این غائله را بر طرف کرد، آنگاه مردم از نو اعتدال و برکت و فراوانی یافتند، و از بلارهائی پیدا کردند و جم در این هنگام بجهان بازگشت و در چنین روزی بمانند خورشید بر آمد، و نورش می تافت و مردم از بر آمدن دو آفتاب در یك روز در شگفت شدند، و در این روز هر درختی که خشك شده بود، سبز گشت، و مردم گفتند: روز نو، یعنی روزی نوین، وهمه کس فرخندگی را، در این روز تشتی جو بکاشت سپس اینرسم در میان ایرانیان پایدار ماند، که روز نوروز، در خانه، هفت قسم غله، بر هفت استوانه کشت کنند، واز روئیدن این غلات بخوبی و بدی زراعت، وحاصل سال پی ببرند.

«و در این روز بود که جمشید بحاضرین فرمان داد و به غائبین بنگاشت که گورستانهای کهنه را ویران کنند و گورستان تازه‌ای نسازند واین رسم در میان ایرانیان همچنان باقی ماند و خداوند آنرا بپسندید و پاداشی که ایزد تعالی جمشید را بپاداش این کار عطا فرمود، آن بود که رعایای اورا ازپیری وبیماری وچشم تنگی ونابودی واندوه ودیگر آفات حفظ کرد، وهیچ جانداری در دورهٔ پادشاهی جم نمرد، تا اینکه خواهر زادهٔ او پیدا شد و ویرا بکشت و بکشورش چیره گشت.

«وچون درعهد پادشاهی جم، هیچ جانداری نمرد وچنان مخلوقات

روبفزونی گذاشتند که فراخای زمین ، با همه پهنایی که‌داشت تنگناشد، لذا خداوند زمین را سه برابر بزرگتر کرد وایشان را فرمود که با آب غسل کنند ، تا ازهر گناهی پاك‌شوند ودر هرسال برای اینکه آفات از ایشان دور باشد ، این کاررا تکرار کنند .

« ونیز گفته‌اند ، سبب اینکه ایرانیان در اینروز غسل میکنند ، آنستکه این‌روز به هروذا که فرشته آب است ، تعلق دارد وآبرا بااین فرشته مناسبتی است ، واز اینجاست که مردم در این‌روز صبحگاهان از خواب برمیخیزند و با آب قنات وحوض خود را میشویند و گاهی نیز فرخندگی ودفع آفات را آب جاری برخود ریزند .

« ودر این روز مردم بیکدیگر آب میپاشند و موجب آن همان سبب اغتسال است و برخی گفته‌اند که چون در کشور ایران دیرگاهی باران فرود نیامد، ولی ناگهان سخت ببارید ومردم آنرا فرخنده‌دانستند وازآب آن بیکدیگرپاشیدند واین رسم همچنان درایران پایدارماند .

« ونیز گفته‌اند سبب اینکه ایرانیان در این روز آب بهم‌میپاشند آنستکه چون طی زمستان تن آدمی بکثافات اجاق ، از قبیل دوده و خاکستر آلوده میشود ، لذا برای نظافت بهم آب بپاشند ؛ ودیگر آنکه آب هوا را لطیف وتازه میکند ، ومانع تولید وبا وبیماری میشود .

« و دراین روز بودکه‌جمشید مقادیر اشیاء را پیداکردوپادشاهان بعد این روز را مبارك وفرخنده داشتند ، وهرگونه نامه ونوشته پوستی که نگاشته میشد ومیبایستی باطراف فرستاده شود در این روز فراهم میگشت وهرنامه ومکتوبی که میبایستی بپای آن مهرزد ، درهمین‌روز مهر میشد واین‌روز را بپارسی اسپیدا نوشت مینامیدنـد ، وچون جـم

در گذشت ، پادشاهان همه روزهای این ماه را جشن گرفتند ، و این عیدها را شش بخش کردند : پنج روز نخست را بپادشاهان اختصاص دادند و پنجه دوم را باشراف و اعیان ، و پنجه سوم را بنو کران و کارکنان دربار وچهارم را برای ندیمان ودرباریان ، پنجم را برای توده مردم ، وپنجه ششم ویژه برزیگران بود .

«گویندکسیکه دو نوروز را بهم پیوست ، هرمز پسر شاهپور پهلوان است؛ او همهٔ روزهایی را که میان این دو عید بود، جشن گرفت، وفرخندگی را آتش بجاهای بلند قرار داد ، تا هوا را حرارت آن تصفیه کند ، و کثافات را بسوزاند و عفونت هایی را که فساد بارمی آورد، نابودسازد .

« وآئین ساسانیان در ایام نوروز چنین بودکه شاهنشاه جشن را بروز نوروز آغاز میکرد وروز نخست برای پذیرایی ونیکویی کردن بتوده مردم اختصاص داشت وروزدوم پذیرایی دهقانان را که مقامشان قدری بالاتر از توده مردم بود ، روز سوم ویژه سپاهیان و بزرگان و مؤبدان ، چهارم برای خانگیان و نزدیکان وخاصان سلطان ؛ پنجم جهت خانواده وخدم پادشاه و هر کدام را آنچه مستحق رتبه واکرام بودند ایصال میکرد و وآنچه مستوجب وسزاوار مبرت وانعام بودند ، میرساند ، وچون روز ششم میشد، از قضاء حقوق مردمان فارغ وآسوده شده بود وبرای خود نوروز میگرفت و جز اهل انس واشخاصی که سزاوار خلوت‌اند، کسی دیگر را نمیپذیرفت ودر این روز آنچه راکه در روز های گذشته برای ایشان هدیه آورده بودند ، امر باحضار میکرد ، وآنچه میخواست جدا میکرد ومیبخشید ، وهرچه که قابل خزانه وتودیع بود نگه میداشت .

نوروز بزرك

«... و ششم فروردین ماه نوروز بزرك دارند. زیرا که خسروان بدان پنج روز، حقهای حشم و گروهان و بزرگان بگزاردندی وحاجتها روا کردندی، آنگاه بدین روزششم خلوت کردندی خاصگان‌را واعتقاء پارسیان‌اندر نوروزنخستین آنست که اول روزی است اززمانه، وبدوفلك آغازید گشتن.

جشن تیرگان

«سیزدهم روز است از تیرماه و نامش تیراست همنام ماه خویش وهمچنین است بهرماهی آنروز که همنامش باشد، اورا جشن دارند. وبدین تیرگان گفتند که آرش تیرانداخت ازبهر صلح منوچهر که با افراسیاب ترکی کرده است، برتیر پرتابی ازمملکت وآن تیر کفت او ازکوههای طبرستان بکشیدتابرسوی تخارستان.

جشن مهرگان

«شانزدهم روزاست ازمهرماه ونامش مهر. و اندرین روز افریدون ظفریافت بربیوراسب‌جادو آنك معروف است بضحاك وبکوه دماوند بازداشت. و روزهاکه ازپس مهرگان است، همه جشن‌اند برکردار آنچه از پس نوروز بود. وششم آن مهرگان بزرك بود ورام روز نام است وبدین دانندش.

جشن فروردگان

«پنج روز پسین اندرآبانماه. وسبب نام کردن آن چنانست که گبرکان اندرین پنج روز خورش وشراب نهندروانهای مردگانرا وهمی گویند که‌جان مرده‌بیاید و از آن غذا گیرد.

اندرگاه
(خمسه‌مسترقه)

«وچون ازپس آبانماه پنج روز افزونی بوده است آنك اندرگاه (پنجه دزدیده) خوانند، گروهی ازیشان پنداشتند که این‌روزفروردگان

است وخلاف بمیان افتاد ، واندر کیش ایشان مهم چیزی بود . پس هردو پنجرا بکار بردندازجهت‌احتیاط را . وبیست وششم روز آبانماه فروردگان کردند ، وآخرشان آخردزدیده . وجمله فروردگان ده‌روز گشت .

جشن برنشستن کوسه «آذرماه بروزگار خسروان‌اول بهار بوده‌است. وبنخستین روز ازوی از بهرفال ، مردی بیامد کوسه ، برنشسته برخری ، و بدست کلاغی گرفته ، و ببادبیزن خویشتن بادهمی‌زدی‌وزمستانرا وداع‌همیکردی وزمردمان بدان‌چیزیافتی .وبزمانه مابشیرازهمین کرده‌اند. وضریبت پذیرفته ازعامل، تاهرچه‌ستاند ازبامداد تانیمروز،بضریبت دهد. وتا نماز دیگراز بهرخویشتن‌را بستاند. واگرپس نماز دیگر بیابندش سیلی خورد از هرکسی.

جشن بهمنجنه «بهمن روزاست ازبهمن ماه . وبدین روزبهمن سپید بشیرخالص پاك خورند وگویند که حفظ فزاید مردم را وفرامشتی ببرد . و اما بخراسان مهمانی کنند بردیگی که اندرو از هردانه‌ای خوردنی کنند ، وگوشت هرحیوانی ومرغی که حلال‌اند ، وآنچه اندرآنوقت بدان بقعت یافته شود ، ازتره ونبات .

جشن سده «آبان روز است ازبهمن ماه . و آن دهم روز بود . واندر شبش که میان روز دهم است ومیان روز یازدهم ، آتشها زنند بگوزوبادام وگرد برگرد آن شراب خورند ولهو وشادی کنند . ونیز گروهی ازآن بگذرند تا بسوزانیدن‌جانوران . واما سبب نامش‌چنانست که ازاوتا نوروز پنجاه روز است وپنجاه‌شب . ونیز گفتندکه اندرین روز از فرزندان پدرنخستین صدتن تمام شدند (برخی گفته‌اندکه این تسمیه بمناسبت صد روز پیش از پنجاهم نوروز

است ، که هنگام بدست آمدن محصول وارتفاع غلات میباشد) و اما سبب آتش کردن وبرداشتن آنست که بیوراسب توزیع کرده بود برمملکت خویش دومرد هرروزی ، تا مغزشان بر آن‌دوریش نهادندی که بر کتفهای او آمده بود . و اورا وزیری بود نامش ارمائیل ، نیك‌دل ونیك کردار ، از آندو تن یکی را زنده یله کردی وپنهان اورا بدماوند فرستادی.چون افریدون اورا بگرفت سرزنش کرد . واین ارمائیل گفت : توانایی من آن بود که ازدو کشته ، یکی را برهانیدمی. وجمله ایشان ازپس کوه‌اند. پس‌باوی استواران فرستاد ، تا بدعوی اونگرند . اوکسی را پیش‌فرستاد وبفرمود تاهر کسی بربام خانه خویش آتش‌افروختند . زیراکه شب‌بود وخواست تابسیاری ایشان پدیدآید. پس آن نزدیك افریدون‌بموقع‌افتاد، واورا آزادکرد وبرتخت زرین نشاند ومسمغان نام کرد ، ای مه مغان .

جشنهای دیگر ایرانیان

« نوسده ، نوشتن رقعه‌های کژدم ، مردگیران ، گاهنبارها ، سرمای پیر زن ، فروردین گان ، اردیبهشت گان، خردادگان، تیرگان،مردادگان، شهریـورگان ، مهرگان ، آبانگان ، آذرگان ، دی گان ، بهمن گان ، اسفندارمذگان ،خرم‌روز، نیلوفر، مشك تازه، آفریجگان (آبریزگان) ، نود روز ، سیرسور ، آذرجشن ، شب گزنه . »

شوش
حفریات‌دمرگان
(ص ۴۱۳)

« اطلاع ما بر عیلام (الام)تا چهل پنجاه سال‌قبل منحصر بذکر مجملی بود ، کـه تورات ازآن کرده ، واسم کدرلاعمر پادشاه عیلام را درضمن حکایتی برده(۱) . مورخین عهد قدیم‌هم، چنانکه ازنوشته های آنها معلوم

۱ـ تورات : سفرپیدایش باب چهاردهم.

است ، اطلاعاتی راجع بعیلام نداشتند . حال بدین منوال بود ، تاحفریات شوش پیش آمد ...

« دمرگان خرابه‌های شوش را بچهار قسمت تقسیم کرده :

۱ ـ ارك یا قلعه شوش ، که از ادوار قدیم تا زمان اسکندر مسکون بود .

۲ـ قصور شاهان هخامنشی .

۳ـ محله تجارتی .

٤ـ محله‌ای ازطرف راست رود کرخه . درقسمت دوم‌خرابه‌های قصر داریوش واردشیر دوم وتالار معروف آن ، که موسوم به اپدانابود ، کشف شد» (۱)

همدان پایتخت ماد (آگباتان) (ص : ۳-۴۱۲)

« راجع به همدان لازم است گفته شود : اول دفعه‌ای ، که اسم این محل برده‌شده ، درکتیبه تیگلات پالسر اول است (درحدودهزارویکصد سال پیش ازمیلاد) این پادشاه آسور اسم آنرا امدانه ذکر کرده . در کتیبه‌های هخامنشی اسم این‌شهررا هگمتان نوشته‌اند، ولی بعضی‌تصور میکنند ،که هنگمتان تلفظ میشده . هرودوت اسم آنرا آگباتان ضبط کرده . بنابراین ، تاریخ شهرمزبور تا قرن یازدهم پیش از میلاد صعود میکند ، ودرمیان شهرهای قدیم،که اکنون هم ایستاده‌اند ، نظایرهمدان نادراست و تاریخ بنای روم هم ، چنانکه معلوم است ، از اواسط قرن هشتم ق . م بالاترنمیرود . همدان درپای‌کوه الوند واقع است وکوه مزبور از سنك خارا است . ارتفاع آنرا از سطح دریای اقیانوسی‌دوازده

(۱) نقل از ایران باستان‌تالیف مرحوم‌مشیرالدوله پیرنیا ، مجلد اول صفحات۱۳۲-۱۳۰

هزار و ازسطح شهر همدان شش هزار پا معین کرده‌اند. الونـد را در اوستا ائورونت نادیده اند و این اسم شاید نام مادی کوه مزبور بوده.

یونانیها اسم کوه مزبوررا ارن‌تس ضبط کرده‌اند و باید مصحف ائورونت اوستاباشد. راجع بهمدان باید گفت که مورخین ارمنی و اخیراًاولین‌سن عقیده داشتند، که آگباتان هرودوت همدان کنونی نیست ومحل پایتخت قدیم ماد را باید درتخت‌سلیمان‌امروزی، دربیست وپنج فرسخی دریاچه ارومیه، بطرف جنوب شرقی، جستجو کرد، ولی دمرگان،که حفریات شوش‌را اداره میکرد، شخصاً در این باب تحقیقاتـی بعمل آورده‌ثابت کرد، کـه آگباتان هرودت، همان محل همـدان امروزی است، واز برآمدگیهای زمین وتپه‌ها، جاهای هفت قلعه قصر همدان را تشخیص داد (۱).

امپراطوری ماد (آذبایجان) از نظرهرودوت

«... اول مردمی‌که سر از اطاعت آشوریها پیچید، مادی‌ها بودند اینها برای آزادی جنگیدند، و گویا رشادت‌ها نموده، ازقید بندگی رستند. پس ازآن سایر مردمان بآنها تاسی کرده،بزودی تمام مردمان قاره آسیا آزاد ومستقل گشتند، ولی دیری نگذشت کـه دوباره مطیع شدند (مقصودآنکه باطاعت مادی ها آمدند) عده طوائف مادی شش است: بوس‌ها، پارتاکنها، ستروخاتها، آری‌سانتها، بودی‌ها، مغ‌ها (۲).

حدود ماد باستان

«درزمان‌هووخشتر (پادشاه‌جهانگشای بزرگ‌ماد) دولت ماد به اعلی درجهٔ وسعت خود رسید.

---

(۱) نقل ازایران باستان، تألیف‌مرحوم مشیرالدوله پیرنیا، مجلداول صفحات (۹-۱۷۸)

(۲) هرودوت: کتاب اول بندهای نودوششم، وصد ویکم، بنقل مرحوم پیرنیا.

از طرف مغرب : رودهالیس یا قیزل آیرماق کنونی آنرا از لیدیه جدا می کرد . از طرف جنوب غربی با بابل هم حد بود ، واز طرف شمال نیز معلوم است، که مملکت‌وان یا ارمنستان زمان بعد،جزواین دولت گردید. سایر حدود محققاً معلوم نیست، اما از قراین میتوان بطور تقریبی آن را معین کرد. اولا شکی نیست که در حدود مادقبل ازسقوط نینواازطرف جنوب بحدود عیلام میرسیده . پس از سقوط نینوا ، چون دیده نمیشود که بابل عیلام را جز مملکت خود کرده باشد ، وعیلام هم جزو آشور بود ، پس باید عقیده داشت، که عیلام‌این زمان هم ، از ترکه آشور،جزو یا دست نشانده دولت مادگردیده بود. درباب پارس از روایات هرودوت ووقایع بعد میدانیم که تا قیام کوروش که دست نشاندهٔ دولت مادبشمار میرفت. راجع بممالك مشرق ایران ظن قوی این است که این صفحات هم جزو مملکت‌ماد بودند، زیرا هرودت گوید که فرورتیش، پادشاه‌ماد این ممالك را تسخیر کرد. اگر تمام این ممالك هم در آنزمان جزو ماد نگردیده باشند،شکی نیست که پس‌از سقوط آشور بماد ضمیمه‌شده‌اند، زیرا درقرون بعدمی‌بینیم که‌چون نقطه‌ای‌ازکشور مرکز قدرت گردید، سایر ممالك بمرور تابع میشوند . بنابر این می توان ظن قوی داشت که حدود ماد از طرف مشرق تا باختر و جیحون ممتد بوده (بعضی عقیده دارند، که بسیحون میرسیده). راجع بگیلان ومازندران،اختلاف نظر حاصل است ، زیرا بعضی گویند که کادوسیان گیلان و ماردها یا مردهای مازندران، مانع از رسیدن دولت ماد بدریای خزر بوده‌اند ، ولی موافق نوشته‌های کتزیاس، کادوسیها تقریباً دراواخر دورهٔ مادی از

ماد جدا شده‌اند.(۱)

مادها آقای آسیا گشتند

«کتزیاس، چنانکه خود او گوید، با دقت دردفاتر شاهی پارسیان (۲) که موافق قانونی ضبط وحفظ میشد، غور کرده کتابی نوشت، که با خود بیونان برد، و این است آنچه کتزیاس گوید: «پس از انحلال دولت آشور مادی ها در تحت سلطنت آرباکس (پادشاه فاتح مادی) آقای آسیا گشتند ... (۳).

ص : ۴۱۶ - زلزله‌های تبریز

قصیدهٔ حکیم قطران ارموی راجع بزلزله تبریز

بود محال مرا داشتن امید محال
بعالمی که نباشد هگرز بر یك حال

از آنزمان که جهان بود، حال زینسان بود
جهان بگردد، لیکن نگرددش احوال

دگر شوی تو ولیکن همان‌بودشب وروز
دگر شوی تو ولیکن همان بودمه وسال

محال باشد فال و محال باشد زجر (٤)
مدار بیهده مشغول دل بزجر وفال

(۱) ایران باستان، تألیف مرحوم مشیرالدوله پیرنیا مجلد اول صفحات (۲۰۰ـ۱۹۹).

(۲) بازیلیکای دیفترای با آلتون دپتر چه نسبتی دارد ؟ در این مورد نویسندهٔ این سطور، در کتاب تاریخ تمدن آذربایجان بتفصیل وارد بحث شده است.

(۳) دیودور سیسیلی کتاب دوم: بندهای سی و دوم وسی وسوم، بنقل مرحوم پیرنیا.

(٤) زجر- تفال وتطیر با پریدن مرغ

مگوی خیره که چون رسته شدفلان اعوان
مگوی خیره که چون برده شد فلان ابدال

تو بنده‌ای، سخن بندگانت باید گفت
که کس نداند تقدیر ایزد متعال

همیشه ایزد بیدار و خلق یافته خواب
همیشه گردون گردان وخلق یافته هال(۱)

دل تو بسته تدبیر و ناله از تقدیر
تن تو سخره آمال و غافل از آجال

عذاب یاد نیاری بروزگار نشاط
فراق یاد نیاری بروزگار وصال

نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز (۲)
به ایمنی و بمال و به نیکویی و جمال

ز ناز ونوش همه خلق بود نوشانوش
ز خلق و مال همه شهر بود مالا مال

در او بکام دل خویش هر کسی مشغول
امیر و بنده و سالار و فاضل ومفضال

یکی بخدمت ایزد یکی بخدمت خلق
یکی بجستن نام و یکی بجستن مال

یکی بخواستن جام بر سماع غزل
یکی بتاختن یوز بر شکار غزال

---

(۱) هال ـ قرار وآرام.

(۲) هارولد لب،مورخ معروف معاصر درکتاب «تیمور لنك» گوید: «تبریز در قرون‌وسطی اعظم بلاد سرتاسر جهان بوده است.»

بروز بودن بـا مطربان شیرین گوی
بشب غنودن با نیکوان مشکین خال
بکار خویش همی کرد هر کسی تدبیر
بمال خویش همی داشت هر کسی آمال
به نیم چندان کز دل کسی بر آرد قیل
به نیم چندان کز لب تنی بر آرد قال
خدا بدولت تبریز بر فکند فنا
فلك به نعمت تبریز برگماشت زوال
فراز گشت نشیب و نشیب گشت فـراز
رمال گشت جبال و جبال گشت رمـال
دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات
دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال
بسا سرای که بـامش همی بسود فلـك
بسا درخت که شاخش همی بسود هـلال
کز آن درخت نمانده کنون مگر آثـار
و از آنسرای نمانده کنون مگر اطلال
کسی که رسته شد ، از مویه گشته بود چومو
کسی که جسته شد از ناله گشته چو نال
یکی نبود که گوید بدیگری هموی
یکی نبود کـه گـوید بدیگری منال
همی بدیده بدیدم چو روز رستاخیز
ز پیش رایـت مهدی و فتنه دجـال

کمال دور کناد ایزد از جمال جهان
کمی رسد بجمالی کجا گرفت کمال
چنانکه باید بگذاشتم همی شب و روز
بناز و باده و رود و سرود و غنج و دلال
بمهر بود دل من ربوده چند نگار
بفضل بود دل من سپرده چند همال
بدان همال همی دادمی بعلم جواب
وزان نگار همی کردمی ببوسه سئوال
یکی گروه بزیر اندر آمدند ز مرگ
یکی گروه پریشان شدند از آن اهوال
ز رفتگان نشنیدم کنون یکی پیغام
ز ماندگان بـه نبینم کنون بهاء و جمال
گذشت خواری لیك این از آن بود بدتر
که هر زمان بزمین اندر اوفتد زلزال (۱)

تاریخ وجغرافیای تبریز

چنانکه درحاشیه‌صفحه چهارصدو بیست متذکر شده‌ایم ، برای تاریخ و جغرافیای تبریـز کتاب گرانبهایی بقلم شاهزاده نادر میرزای نادری تالیف وطبع گشته ، که مارا ازهرگونه تطویلی دراینمورد بی‌نیازمیکند. مخصوصاً راجع بزلزله بسیارهولناکی که بعد ازشاردن بسال هزارویکصد ونود وچهارهجری قمری درتبریز بوقوع پیوسته ، و این شهربزرك راکه

(۱) دیوان حکیم قطران ، صفحات (۲۱۰ - ۲۰۸) طبع تبریز ، باهتمام جناب آقای محمد نخجوانی .

بقول هرولد لمب مورخ معروف معاصر روزی عروس بلاد جهان بوده، باخاك یکسان کرد، تعریف بسیاردقیق ومفصلی نگاشته است.

شادروان بهشت آشیان، ملك الشعرای بهار، در کتاب نفیس سبك‌شناسی خود (مجلد سوم صفحات ۹۰ - ۳۹۶) در اینخصوص چنین نوشته‌اند: «تاریخ وجغرافیای تبریز تألیف نادر میرزا، مجموعه‌ایست از تاریخ وجغرافیاورجال آذربایجان و بسیارداستانها وفواید در آن گردآمده است، این کتاب غالباً بشیوهٔ خواجه ابوالفضل بیهقی نوشته شده، و معلوم میشودکه مولف کتاب را در تاریخ بیهقی مطالعه و تتبع وافی بوده است.».

نادرمیرزا این کتاب نفیس را بسال هزاروسیصد ودو هجری قمری مطابق هزارودویست وشصت ودوشمسی وهزار وهشتصد و هشتاد وچهار میلادی تالیف کرده است.

درتاریخ‌جهانگشای عطاملك جوینی نیز راجع به تبریز(چرنداب) مطالب مهمی آمده است (مجلد اول). راجع بمزارات تبریز مخصوصاً مقبرةالشعرای سرخاب نیز تاریخ ملاحشری بسیارقابل استفاده میباشد.

حاجی خلیفه راجع به تبریز

چنانکه در حاشیه دوم صفحه چهارصد وبیست متذکر شده‌ایم، لانگلس طابع فرانسوی سیاحتنامه شاردن، علی‌الظاهر بنقل از تقویم‌التواریخ ویا کتاب جهان نمای کاتب چلپی (چون اسم ماخذ را ذکر نکرده، وفقط اکتفا بقول حاجی خلیفه کرده‌است) مطلبی راجع به‌تبریز در حاشیه نگاشته که عیناً در اینجاترجمه و نقل میشود، وضمناً یادآور میگرددکه استاد بزرگوارجناب آقای پورداود در کتاب گرانبهای هرمزد-

نامه این مطلب را بنام خودشاردن نقل کرده‌اند ، درصورتیکه چنانکه گفتیم ، داستان ازقول کاتب چلپی میباشد نه شاردن :

« درسال هزارو دوازده (٤ ـ ١٦٠٤) شاه عباس تبریزرا تسخیر کرد. درهمین سال‌سلطان احمدخان (عثمانی) پس از مرك پدرش سلطان محمد خان ، بتخت سلطنت عثمانی‌جلوس کرد ، واستعمال تنباکو(توتون) درقسطنطنیه (استانبول ، پایتخت ترکیه عثمانی) پدیدار کشت .». لانگلس می‌افزاید : « همان شهر (تبریز) ازنو بسال هزارهفتصد و بیست و پنج میلادی بدست ترکان ، توسط عثمان پاشا گشوده گشت . پنج روزتمام‌قتل عام مردم تبریزبدست عساکرترکیه دوام داشت ، و بیش از دویست هزار نفرازسکنه شهربخاك هلاکت افتادند (۱) .

مارکوپولوراجع به تبریز

مارکوپولو سیاح وجهانگرد معروف ایتالیایی نیزراجع به تبریز ، و خصوصیات جغرافیایی و موقعیت تجارتی این شهر شرح مشبعی نگاشته و دانشمند روسی ویکتورشکلوفسکی‌درکتاب جهانگردی مارکوپولو مطالب مهمی بگفتارهای‌وی افزوده‌است، که‌بسیارشایان توجه‌میباشد(۲).

درصفحهٔ ۳۸۰ بعدازسطر۱۶، شرح‌زیردرچاپ افتاده است ، که باینجا اضافه شده :

« الف ـ کلمه فارسی که من جهان پناه ترجمه‌کرده‌ام، دراصل‌عالم پناه‌است . عالم بمعنی تمام جهان، وکل‌کاینات میباشد: «پناه» ملجاء ، ملاذ مدخل را میرساند .

---

(۱) حاشیه صفحه سیصدوچهل‌وسه، ازمجلددوم‌سیاحتنامه شاردن‌طبع‌لانگلس‌چاپ‌پارس .

(۲) مراجعه فرمائید به‌کتاب جهانگردی مارکوپولو، ترجمه ونگارش .م. محمدلوی عباسی چاپ طهران ، ۱۳۳۴ شمسی .

ب ـ دراصل «ایشان اطلاع یابند» میباشد . مشرق‌زمینیان هنگام صحبت ازیك شخص محترم ، صیغه جمع غایب بکاربرند ، و از خویشتن بصیغهٔ مفرد غایب یادکنند . اسلوب بیان کتاب مقدس (تورات) بعینه همنطوراست .

ج ـ دراصل فارسی چنین آمده : «جمیع ارواح عالمیان ، فدای نامش باد ، نام وی باد!» اینگونه تکراردرزبانهای شرقی سخت متداول میباشد ، و بطورقطع ازکتاب مقدس (تورات) اخذ شده است . هزاران شاهد دراینمورد موجود است ، ازجمله : درمزامیر شصت وهشتم ، آیه سیزدهم : «ازآنجا فرارکردند ، فرار اختیارکردند» . مقصودآنستکه کاملا هجرت کردند . ودرمزامیرهشتادوهفتم، آیه پنجم : «انسان، انسان» که‌مقصودانسان کامل‌است . نویسندگان یونان ولاتن(روم) نیزاین اسلوب را بکاربرده‌اند ، ازجمله پلوت (۱) ، اوید (۲) و کارتل (۳) با لطافت و زیبایی بیشتری، درشیوه مزبورسخن رانده‌اند . »

پایان ضمایم و تعلیقات مجلد دوم سیاحتنامه شاردن

---

(۱) Plaute
(۲) Ovide
(۳) Cartulle

فهرست تحلیلی مجلد دوم

شاردن سه مجلداول سیاحتنامه‌خودرا، بدون هیچگونه تبویبی، بشکل حوادث یومیه (ژورنال) پشت‌سرهم نگاشته‌است، ما برای تسهیل کارخوانندگان وفهم‌وضبط مطالب، عناوینی ازمتن‌استخراج ودر کنار صفحات‌قرارداده‌ایم، تابدینوسیله این نقیصه جبران شود.

اینك فهرست تحلیلی مندرجات مجلد دوم را که در حقیقت همان عناوین مستخرجه از متن‌است، تدوین و دراینجا درج میکنیم. فهارس اعلام وفرهنك مصطلحات در پایان جلد دهم خواهدآمد.

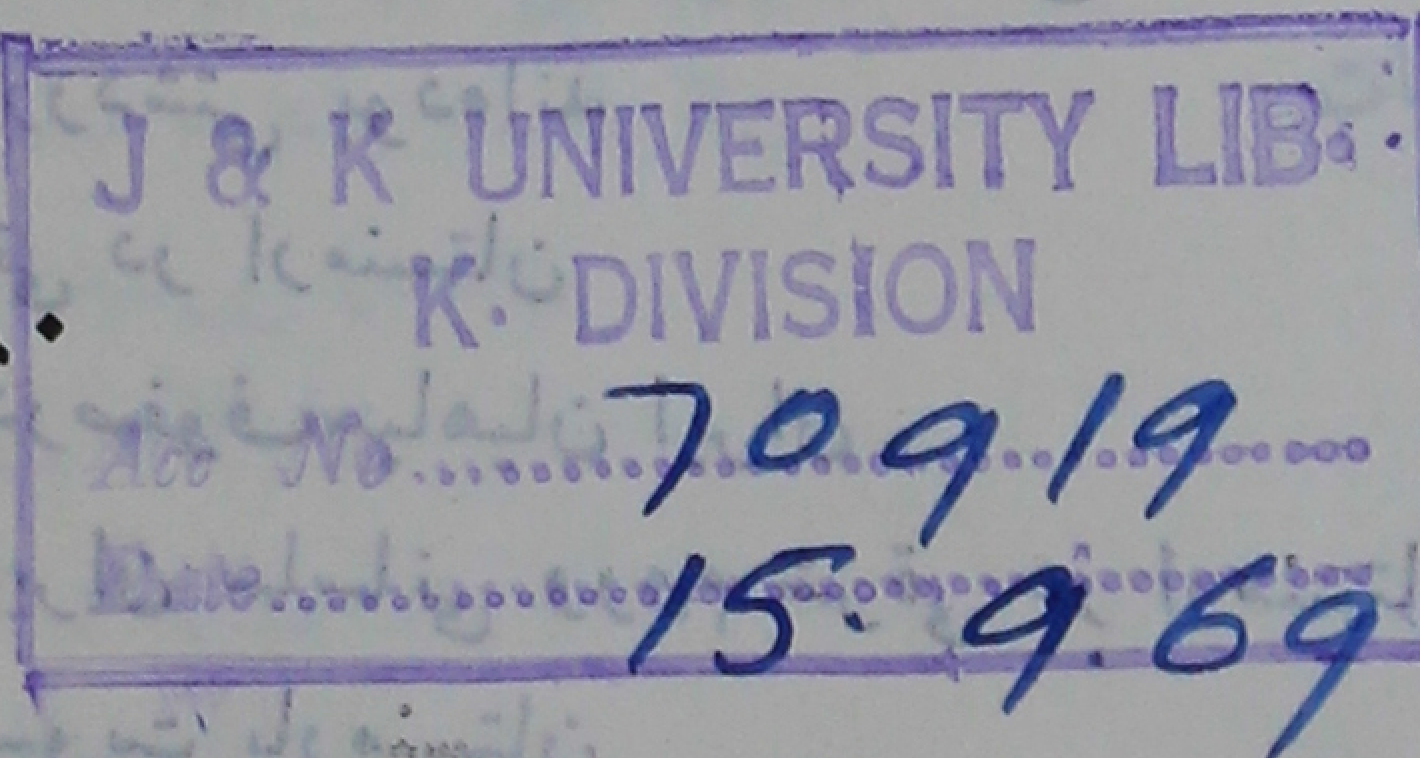
صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه



Encyclopèdie de la Civilisation Iranienne

Voyages de Chardin

en Perse et autres lieux de l' Orient

Traduction , Introduction , Annotaions ,

avec Glossaire et Index

par

M . M . Abbassy

Tome Dèeuxième



موسسه مطبوعاتی امیرکبیر

Editeur : Amir - Cabir

Tehéran 1956=1335

فراوانست وخواهش کردم بحضور همایونی معروض دارند که: «بطور حتم فرمایشات ملوکانه را باولیای کمپانی شرقی فرانسه خواهم رسانید واگر ارادهٔ مبارك اعلیحضرت تعلق بگیرد ، میتوانند نامه‌ای در اینمورد مرقوم دارند ، ومن قول میدهم که آنرا بمقصد برسانم ؛ در خاتمه مقام سلطنت با همراه کردن یکی از اعضای خانواده خود ؛ برای هدایت من تا مقر نزدیکترین حکمران ایران ، مرا مشمول عواطف خود خواهندساخت، واین عنایت ایشانرا هنگام ورود باصفهان بعرض شاهنشاه و وزیران خواهم رسانید . »

سیاست خارجی گرجستان در دست صفویه است

در بیست وچهارم، تی بی لیل اسقف اعظم تفلیس برای دیدن من آمد و چنین گفت: اعلیحضرت پادشاه گرجستان در مورد پیشنهاد شما دایر به نگاشتن نامه‌ای خطاب بکمپانی فرانسوی برای تاسیس مؤسسات تجاری و عبور و مرور مسافرین بدقت بررسی وغور و خوض کردند، ومیل داشتند که اولیای کمپانی را بتجارت در این سرزمین دعوت نمایند، اما چون ایشان تابع شاهنشاه ایران میباشند ، در محظور ماندند و بیم آنرا داشتند که مبادا این اقدام و مکاتبه با بیگانگان در دربار اصفهان جرمی شمرده شود، معهذا کله من میتوانیم ازطرف اعلیحضرت اطمینان کامل بدهم که اگر کمپانی نمایندگانی برای امور تجارتی بممالك محروسه نایب السلطنه اعزام دارد با کمال محبت از آنها استقبال بعمل خواهد آمد، واولیای کمپانی از طریق صدور کالاهای محتاج الیه اروپا سودهای سرشاری خواهند برد . من باسقف اعظم قول دادم که با کمال میل ودقت پیام اعلیضرت را به اولیای کمپانی ابلاغ خواهم کرد .